



START

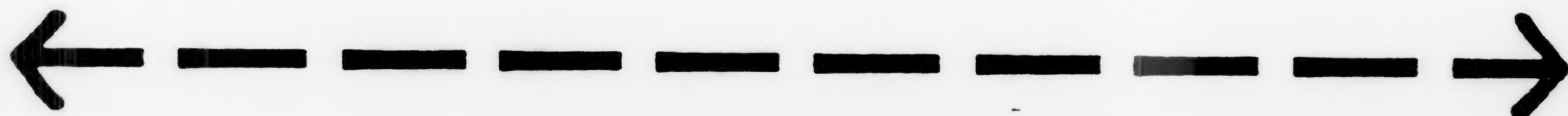
REEL 96



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service**

Los Angeles, CA 90024-151804



6 inches

Reduction Ratio 8:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

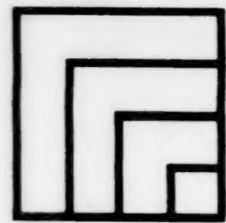
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

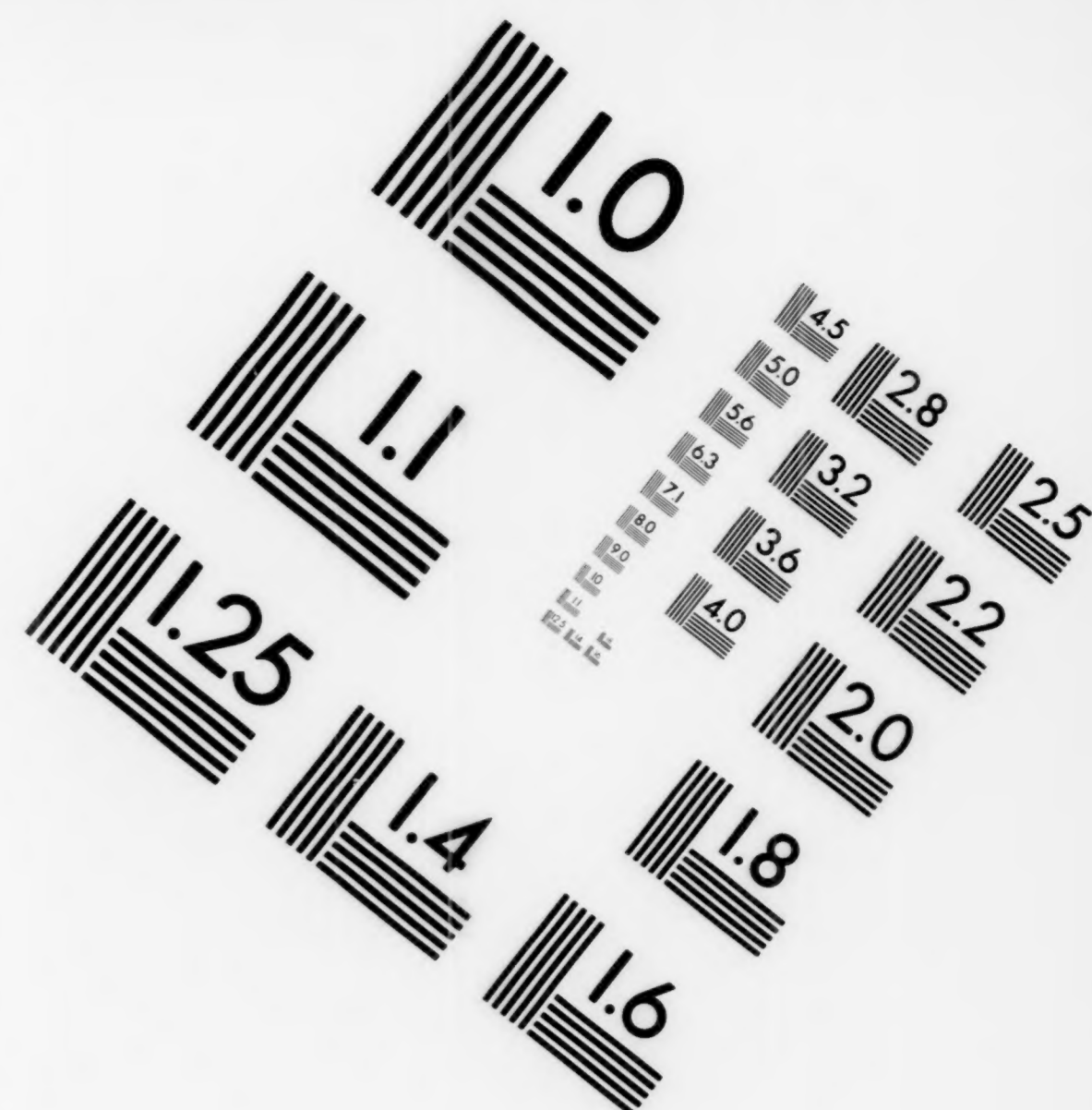
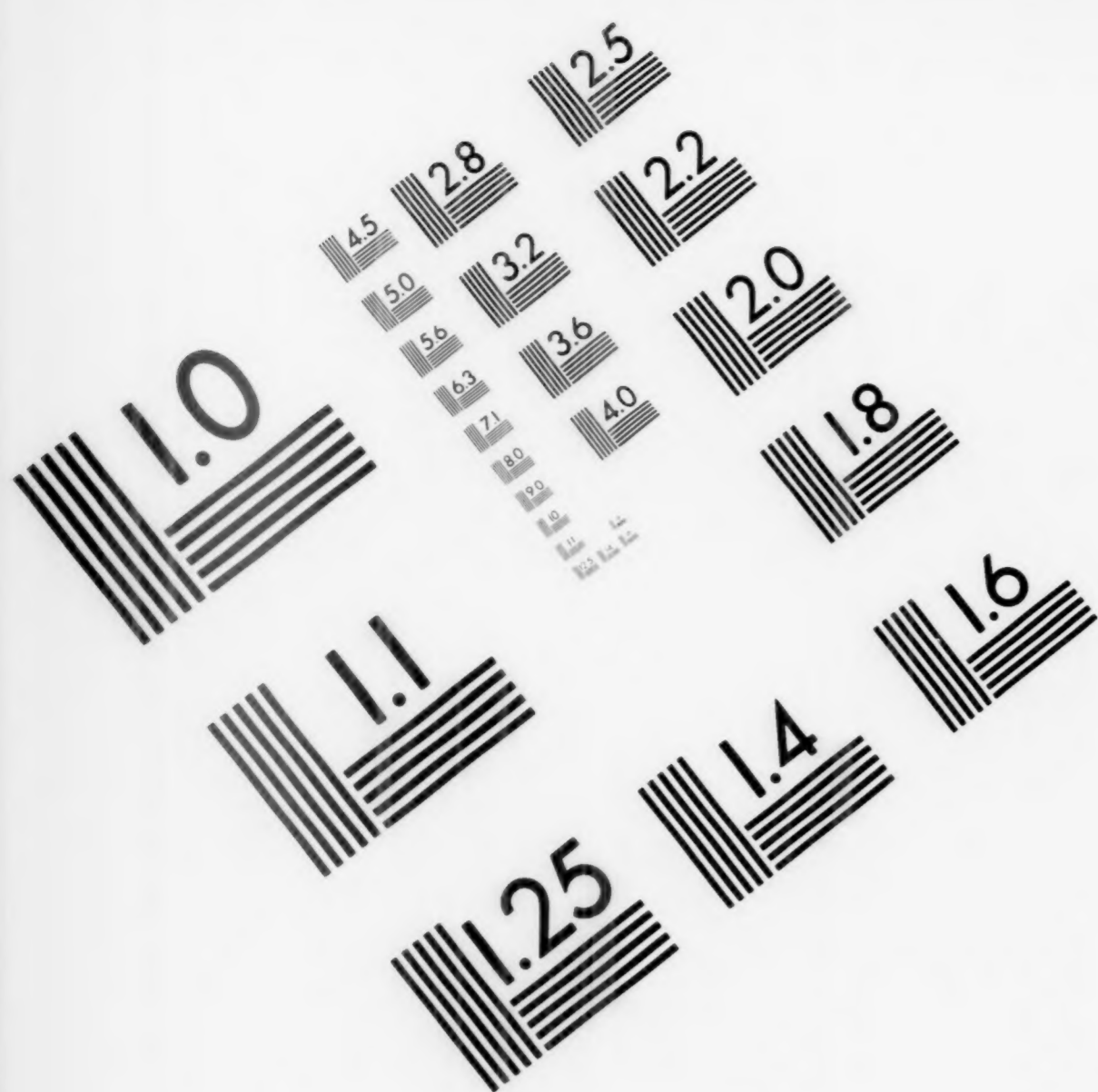


AIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

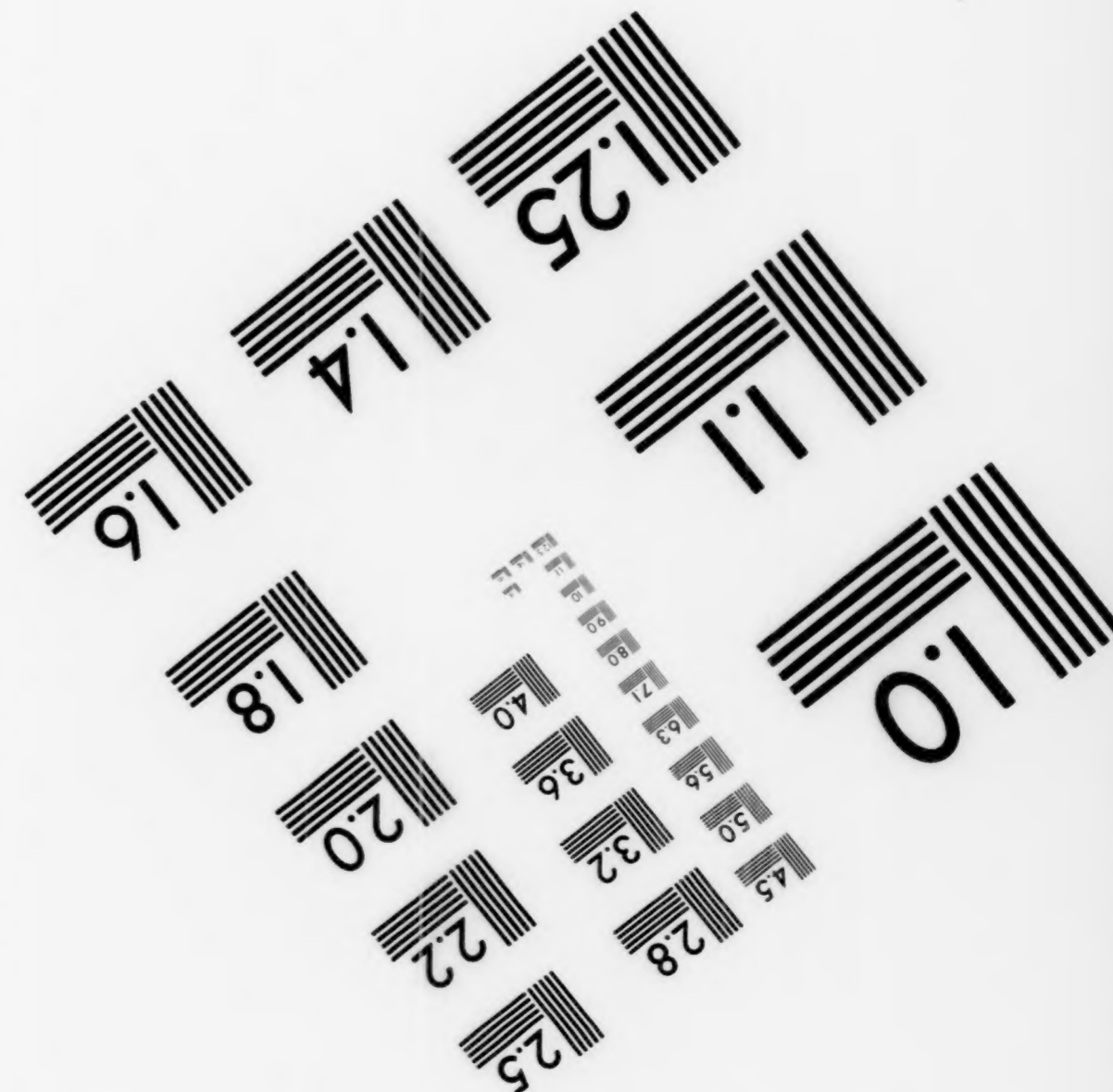
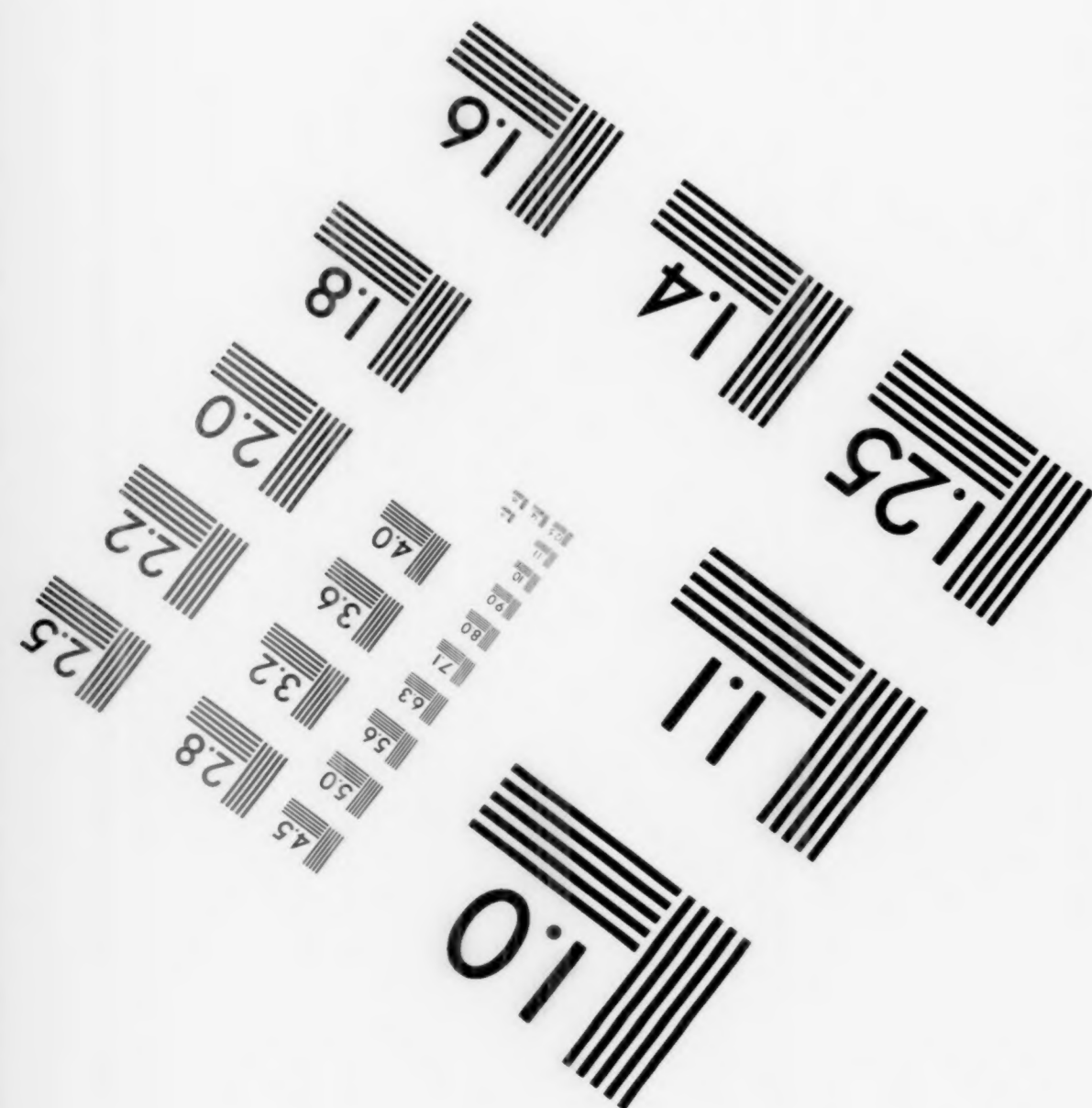
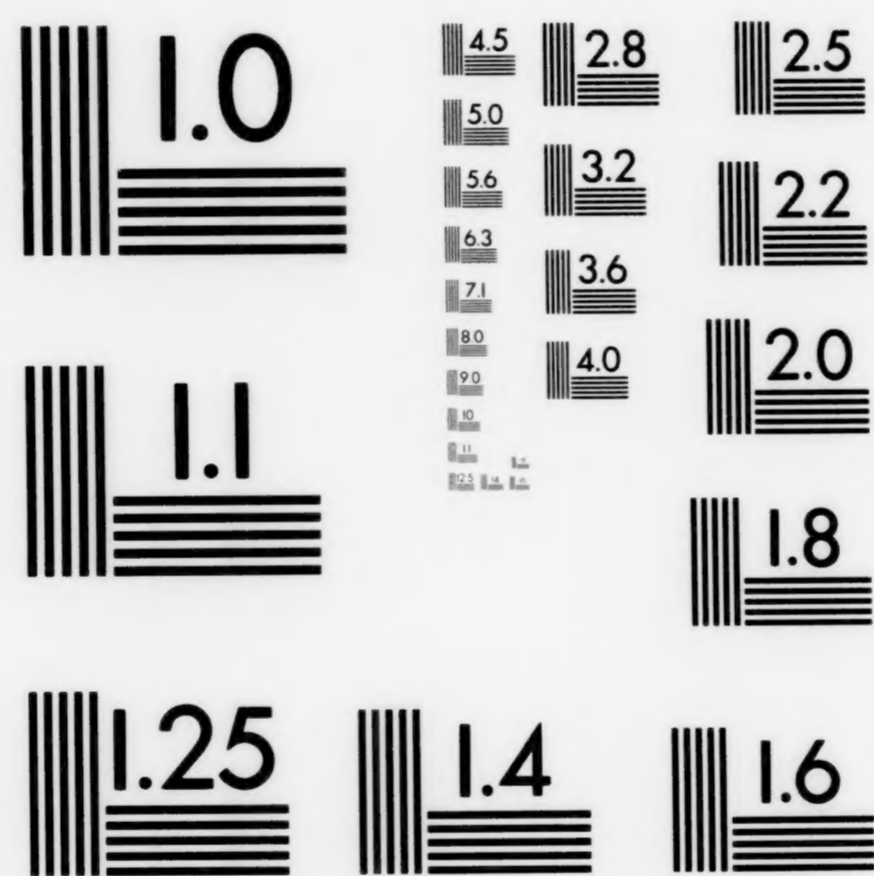


MS303-1980

Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of California, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M

ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 98

(Richter-Bernburg No. 45)

**Author: ibn an-Nafīs/Qoṭb Moḥammad
 Ṭabīb[?]**

Title: Resālā-ye Sohailiyā

114 fols., 207 x 110 mm

**Loose material filmed at end of
manuscript**

می کنند بر روز پنجمه و اگر از همه روز پیشتر فصل می کشند در روز نهمه مثلا
سه روز در پنج وقت یکی در کمر است از نهمه روز کنونی تا اصل
می کشند بار پنج تا فی در پنج مانی که شش روز و نصف و **بیک**
را فصل می کنند در پنج سیم چون نهمه روز زیاد است و آن در **بیک**
می لارند و ابتدا را پنج تا ثلث از روز نهمه ششم می لارند و هفتمه دویم می ده
روز است و هشت یکی آن روز فصل می کشند هفتمه یک سیم و ابتدا هفتمه یک سیم از
چارویم می کشند و آن هفتمه یک سیم باشد پس روز یازدهم مندر بخار دویم باشد
و هفتم مندر به سیم باشد مگر ماد باشد که عادی بنحایه که
عادی بخار آن در چهارم باشد و عادی از هفتم کمر منفا
در غایب کمال در چهارم مغارت کند و عادی قلیل در هفتمه یک سیم
بون از جمل در گذر در مرض مندر باشد و اما **بیک** در چهارم شود و چون از هشت
در گذر در آن در جمل روز باشد و در بعضی مندر در هفت ماه آن
کند و بعضی در هفت سال و بعضی در چهار سال **بیک** از آن اراضی از
روز اول بخار آن مملک باشد روز نهمه دوم حکم روز اول دارد و روز سیم
بخار آن باشد چهارم بخار آن نیک روز سیم بخار آن واقع در نیک باشد
روز ششم بخار آن است اگر باشد بر باشد هفتم بخار آن محمد و هشتم سکروید
نهم بخار آن در وسط نیک و سیم ساد و یازدهم بخار آن محمد و دوازدهم
سکروید سیم ساد و چهاردهم محمد و قوی با نوزدهم میل و بیست و نهم
هفتم **بیک** ساد و بیست و نهم میل نوزدهم ساد و بیست و نهم **بیک**



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

محران نیک و قوی در روز تار که در گرفت بحران اثر ظاهر ندارد و قوی
تر از آنکه در آن هفتما می باشد چون هفتم و چهاردهم و بیستم بعد
واقع در وسط خون سیم و پنجم و نهم و یازدهم بر از آن بلوغها
در کدر در حران واقع در وسط در غایه ضعف باشد قسم
سوم در ورها و بترها و جذام و با دانه اترار کردن از وی با هر دو که باشد
از اختلاط می باشد چون خون و بلغم و صفرا و سودا با سبب آن ورم مایه
می باشد اگر سبب خون باشد آن ورم را فلتونی گویند و اگر صفرا باشد
سوزا و اگر مرکب باشد از صفرا و خون اگر خون غالب باشد از فلتونی
باشد آن ورم حمز فلتونی گویند و اگر سبب ورم بلغم
گردد باشد آنرا در هر دو حکمند و اگر در نفس
عضو در زرفته باشد
در هر دو عضو در زرفته باشد و در زرفته باشد در نفس
آنرا سرطان گویند و اگر در زرفته باشد آنرا صلابه گویند و اگر در عضو در
زرفته باشد و بظاهر عضو منبسط باشد او را اسله گویند و اگر منبسط نباشد
و در زیر جلد و گوشت جدا باشد آنرا عذو گویند و ورم مایه اگر عام باشد
در وجه اعضا مثل استفا یا خاص باشد مانند قبله و ورم که سبب ریح باشد
در عضو نبود کرده باشد و در لمس کردن نرم باشد آنرا نه گویند و اگر ریح
جمع باشد از عضو جدا باشد و بلب کردن معاومه کند آنرا نه گویند و اما
مثل اورام از خون و صفرا و بلغم و سودا می باشد و قسطنطنیه علامت

مزاج فصل در زمان علامات ترکیب فصل در زمان بعض
و این فصل به قسم باشد قسم اول در توفیق نبض قسم دوم در
سببها نبض قسم سوم در زمان حرکت نبض قسم چهارم در آنکه حرکت که
نبض است قسم پنجم در زمان نمان سکون که مسان حرکت انقباضی
و انبساطی است قسم ششم در لمس آنکه فریاد است قسم هفتم در زمان
آنچه حرف آله است قسم هشتم در مساوی بودن حرکات نبض قسم
نهم در اختلاف نبض فصل چهارم از باب چهارم از در زمان تقیر که
عبارت از بول است و این فصل بر هفت نوع است نوع اول در
رنگ بولی است نوع دوم در زمان قوام بول نوع سوم در زمان صفا
و کراه بول نوع چهارم در ریح بول است نوع پنجم در کف بول
که آنرا از بد گویند نوع ششم در زمان رسوب بول است نوع هفتم
در مقدار بول است فصل از باب چهارم از جمله اول در زمان
براز است فصل در زمان علم عمل و این جمله شصت و سه
باب است در بیان حفظ صحت و این باب شصت و سه
فصل اول در تدبیر ماکول فصل دوم در تدبیر مشروب فصل
سوم در تدبیر و که و مکون چهارم در تدبیر خواب و بیداری
فصل در زمان استوار و استسار فصل در تدبیر فصل
سوم از جمله دوم شصت و سه فصل اول

در قاعده علاج این فصل شملت بر سه قانون قانون اول در اختیار
کردن کیفیت دوا قانون دوم در زمان اختیاری کردن دوا قانون
سوم در اختیار کردن وقت دوا در علاج سوئی مزاج فصل در فهم
الاجزاء سوم و این جمله شملت بر دو فصل اول فصل در احکام
فصل دوا و خاصیت دوا اما چهارم فصل در مرضها خاصه
این شملت بر پیت و سه فصل اول در مرضها سرد دوم در مرضها
جوش فصل در مرضها رینی فصل در مرضها شسته و در مرضها
لحمی فصل در مرضها اول فصل در مرضها زبان فصل
در مرضها گوش فصل در مرضها خلق فصل در مرضها کله
و شش فصل در مرضها دل فصل در مرضها لیسان فصل
دوازدهم در مرضها معده فصل در مرضها جگر فصل
در مرضها روده فصل در مرضها سینه فصل در مرضها
سیر و زهره فصل در مرضها کرده و مناره فصل
در مرضها تناسل فصل در مرضها که خاص بزبان است
فصل در مرضها عینین و شرح فصل در مرضها هم
در مرضها در دشت فصل در مرضها که در اطراف بدن
واقع شود فصل در مرضها معامل فصل در مرضها قاعده
و این جمله شملت بر سه باب با اول در حیات و این باب

مفرد

سردی و خشکی و تری اینها را اثری فی الجمله پیش نماند و از مجموع
که هم جمع شده اند حال جمع معنی حاصل شود که شبیه باشد بکرمی
و خشکی آتش و گرمی و تری هو او سردی و تری آب و سردی
و خشکی خاک آن کیفیت را مزاج گویند و این مزاج نه قویست و معتدل
و غیر معتدل اما این معتدل معتدل جمع میباشد بی آنکه معتدل
حقیقی وجود ندارد و این معتدل که می خوانیم وجود دارد در
خارج و این معتدل در قسم است و معتدل در قسمت است که شخصی در
نوعی جمع بر مزاج مخلوق شود که افعال آن شخص بحسب معتدل آن
نوع بر وجهی کامل باشد و این مزاج قسمت است با اعتدال حقیقی هوا
از سایر افراد انسان فکیف که در افراد انسان باشد بی آنکه
نوع انسان در مزاج اقرب است با اعتدال جمع از غیر انسان
و این چنین شخص غلبه الوجود باشد چون همه کمال الانسانی در
غایت جمال باشد و غیر معتدل است است چهارم و گرم و سرد
و خشک و تر و چهارم کرم تر که خشک تر سرد تر و خشک
و اعتدل مزاج انسان است و اعتدل صفت آنها اند که در
خط باشند بزمین شیخ ابی علی بر آن اعتدل صفتها بود
ساکنان اقلیم چهارم و جو آنان در مزاج اعتدال اند از پیران و پست

مزاج ایشان در تری زیاده است از جوانان و مزاج کسل و پیر
 سرد و خشک و در اعضای بدن انسان جلد آنکه که سرگشتند
 اعدل است خاصه آنکه سبابه بر ازان گوشت جلد آنکه گشتند و گرم ترین
 اعضا دست بر ازان جگر بر ازان گوشت و سردترین اعضا
 استخوان است بر ازان عروق بعضی رباط بر بعضی نخاع بر بعضی
 و در تری اعضا بر بعضی است بر بعضی گوشت نرم بر بعضی است که موثر
 است بر نخاع و خشک ترین اعضا موی است بر استخوان بر
 عروق بر رباط بر بعضی فصل در سان خلطها خلط
 چهار است بهترین خلطها خون است گرم و تر است فایده او آنست که
 غذا بدن می شود و آن طبیعی است می باشد و غیر طبیعی و خون طبیعی
 است که سرخ باشد بر یک جگر و بوی بد نداشته باشد و شیرین و قوام
 بافتال داشته باشد و غیر طبیعی است که این چهار صفت یکی از این چهار
 صفت را نداشته باشد و در بلغم است و آن سرد و تر است فایده او آنست
 که در هر وقت که خون در بدن کم شود بلغم خون شود و غذا بدن شود
 از آن سبب است که بلغم همراه خون باشد و فایده دیگر آنست که اعضا را در
 بافتال و تر نگاه دارد تا خشکی در بدن اثر نکند فایده دیگر آنست که
 در غذا و دماغ با خون می شود و بافتال می آید خون که غذا و دماغ تواند

شیر

عصا

شد چون سرد و تر است و بلغم طبیعی و غیر طبیعی می باشد و طبیعی است که نزدیک
 باشد در مزاج که خون تواند شد و غیر طبیعی است یا سببی است که او را طعم
 نباشد از مزاج می گویند و آن در قایت خشکی است یا آنست که شور باشد
 بسی مخالطه صفا او آن گرم است و خشک و دیگر آنست که بسیار رقیق باشد و آنرا
 بلغم نامی گویند دیگر آنست که غلیظ باشد از اجزای گویند دیگر آنست که قوام او مختلف
 باشد از اجزای گویند رسم صفت او گرم و خشک فایده او آنست که خون
 خلط می شود تا خون عذرا شش قدری بر روده می ریزد و روده را از
 نقل و بلغم می شود چون حده دارد روده را آگاه می سازد بر دفع
 کردن نقل و آن طبیعی و غیر طبیعی می باشد و طبیعی آنست که سرخ باشد مایل
 بر زردی سبک و تیز باشد و غیر طبیعی اگر غلیظ باشد از اجزای گویند
 و اگر غلیظ به بلغم رقیق باشد از اجزای گویند و اگر سبک و رقیق غلیظ
 باشد از اجزای گویند که در هر وقت که در قوام او سبک و رقیق شده آنرا از اجزای
 گویند اما از اجزای قوی است و شبیه است بر هر در هر چهارم سودا می است
 و آن سرد و خشک فایده آن آنست که خون را متناثر و غلیظ میبرد و در
 غذا و استخوان خون خلط می شود تا غذا و استخوان تواند شد چون مزاج
 استخوان سرد و خشک فایده دیگر آنست که وقت حاجت قدری از سودا

غایه
 ترش باشد و آن سرد و تر است
 قوی است که از اجزای گویند
 از اجزای گویند

تواند فایده دیگر آنست
 که از وقت حاجت از

میرزده تخم

از پیر ز بردمان محده می ریزد تا آنگاه می سازد بر سر سنگی و شوه را در هر که
می آرد و آن طبعی و غیر طبعی می باشد و سودا و طبعی در وی خون طبعی است
و سودا و غیر طبعی هر خلط که سوخته شد حتی که سودا سوخته شود و غیر طبعی
است نفس حاصل عضو آدمی مؤثر مرکب می باشد اما عضو مؤثر
چون استخوان و مغز و در باطن و عصب که پی میگویند و در تشنا و گوشت
و فریبی و بیم و شریان رگ است که از دل می رود و حرکت می کند و در پید باشد
که از حرکتی روید و حرکت ندارد مجموع این عضو از منی حاصل می شود مگر گوشت
و فریبی و بیم که گوشت از خردترین خون حاصل می شود و فریبی و بیم از هر
مایه خون حاصل می شود و عضو مرکب مرکب روی می باشد و مرکب
روی است که اول اعضاء مؤثر حاصل شده عضله که مرکب از باطن و عصب از
گوشت و تشناست رباط چون از استخوان می روید و ریشه ریشه می شود و
عصب نیز از جانب مخالف ریشه ریشه می شود و پراکنده ریشها عصب ریشها
رباط متصل می شود و جنبه ریشها عصب از یک استخوان که رباط است
می رسد در جانب که مخالف ریشها رباط است ریشها عصب و رباط هم
متصل می شود و بر هم پیچیده می شود و آنرا قنبله و در میگویند و در میان
ریشها عصب و رباط گوشت در می آید و بر گرد مجموع تشنا که برده
باشد می پیچد این مرکب را عضله می گویند و فایده این عضله آنست

له قوه

که عضو استخوان در اینجا باشد تا آنکه حرکت کند عصب متشنج می شود آن عضو
حرکت می کند و ترکیب دویم چون جنم که مرکب است از عضله و در کما و بردا
و آبها و ترکیب سیم چون وجه چهارم چون سرو از این عضو مرکب است
می باشد که در غایط طرف باشد باین معنی که معون روح بودن باشد
و اصل قوه را که ضروری است و حیوانه در زنده بودن و وجود گرفتن
و آن عضو ریشها عصب است که معون روح و قوه حیوانه
است که شریان که از دل می روید روح را با قوه با اعضاء می رساند و در تشنا
است که روح و قوه نفسانی که عصب که از تشنا می روید قوه حساسه و
قوه حرکت را با اعضاء می رساند و سیم حکم است که مبداء روح و قوه طبعی است
که در پید رگ است که از حرکتی روید قوه طبعی و خون را با اعضاء می رساند
این سه عصب بقا شخص است اما در بقا نوع انسان این سه قوه عضو
دیگر عضو در ریشها ضروری است تا نوع باقی ماند و آن عضو منصفین
است که ماده منی در اینجا باشد و جوی منی آنرا مجتفر آن می رساند که هم
است تا فرزند تولد کند و نوع باقی ماند و جسم در روح است
روح بخاری است که از لطیف خون حاصل میشود و آن گرم و تر است
و روح است که قوی را بر وی دارد و با اعضاء می رساند جنبه قوه سر
باشد روح نیز سه قسم باشد عصب سل در قوتها است قوه سر نوع

باشد یکی قوه طبیعی که در جگر حاصل می شود و این قوه مستقره می باشد از برای
 شخص که در غذا تصرف او در غذا از برای بقا شخص است آنرا خا ذیه می گویند
 یا از برای زیاده گردانیدن شخص باین غذا در قطر یا شخص که عبارت از طول و عرض
 و عمق است بمقتضی که نوع آن نامیه دو قوه است یکی آنکه جدامی کند از غلظت
 که در بدن مختلط است ماده منی را و همیای می سازد هر جزوی را از این ماده برای
 عضو خاص این قوه را مولده میگویند و قوه دیگر که هر جز را که میباشد
 از برای عضو خاص شکل آن عضو میدهد چنانچه آن نوع تعاضا آن شکل می کند
 یا شکل میدهد که قریب بآن نوع است آن قوه مصوره میگویند و قوه خا ذیه را
 چهار قوه است که خدمت او می کنند یکی قوه جاذبه که چیزی را جذب میکند
 دوم ماسکه که این چیز را جاذب نگاه می دارد در محل او سیم قوه ماسکه که آن
 چیز را می پزد و قابل میباشد و چهارم قوه دفعه که فضله که از آن چیز حاصل
 می شود دفعه می کند و چهار کفیه دیگر است که این چهار قوه را خدمت میکنند
 چون حراره و برودت و رطوبت و خشکی و این قوهها قوه نفسانی است
 این نفسانی هر که می باشد و مدر که می باشد اما قوه بافت بر حرکت می باشد
 که آنرا شوقیه می گویند آن شوق است که باعث بر حرکت می شود و این قوه شوقیه
 را دو قوه خدمت می کنند شهوانیه و غضبیه و قوه دیگر از قوهها که قابل
 بر حرکت می باشد باین طریق که عضله را منقبض می سازد یعنی در هم می کشد و

شخص تعاضا کند آن قوه را
 نامیه که در این قوه

در بینه

و تر کشیده می شود و آن عضو منقبض می شود و باز است می سازد و پس و تر دراز
 می شود و عضو منبسط می شود و اما قوه مدر که دو نوع می باشد یکی آنکه چیزی را
 ظاهر را ادراک و احساس میکنند و دوم آنکه چیزی را که در باطن می باشد احساس
 می کنند بواسطه مدر که ظاهری که چیزی را ظاهری را ادراک می کنند و آن قوت را احساس
 قوه مدر که باطنی می گویند و مدر که امور ظاهری می باشد یکی قوه باوره
 و موضوع این قوه تقاطع حسی است دو عصب از بطن اول دماغ است یکتیم است
 می آید و از جانب جب بختم جب می آید اما این دو عصب که از اینجا می رویند مسکلی
 کنند تا بهم متصل می شوند و این دو عصب مجوف می باشد که در آن جوف ریح
 می آید در محل که این دو عصب می شود ثقبه هر دو عصب یکی می شود باز این دو
 عصب از هم جدا می شود و آنرا از جانب راست می آید بختم راست می آید و
 آنج از جب می آید بختم جب می آید این محل که ثقبه هر دو عصب یکی می شود آنرا
 تقاطع میگویند سببی آنکه بعضی میگویند که عصب از جانب راست می آید بریده
 خانه جب می رود و آنرا از جب می آید بریده خانه راست درین محل تقاطع
 می کنند هر دو عصب و ثقبه هر دو یکی می شود و نشان این بهر است که ادراک کند
 رنگها را و شکلها را و قوه سیم است از بطن اول دماغ دو عصب میرود و می
 آید تا ثقبه کوشش که آنرا صماح میگویند موضوع قوه سیم این عصب است و از
 نشان او ادراک کردن آواز است سیم قوه ششم است و موضوع او دو عصب

هر دو عصب از جانب
 راست بطن اول دماغ

است که می روید از دماغ که این دو عصب مشابیه سرستان زنان است بالا می آید
 بالا چشم سوم سوراخ بینی است و از نشان او ادراک کردن بویهاست که با هوا
 مخلوط شده و مستقیماً می شود و جوارح قوه ذوق است و موضع آن عصب است
 که در سطح زبانست و این عصب از دماغ می روید و از نشان او ادراک کردن
 طعم است از شیرینی و ترشی و تندی و تیزی عظم قوه لمس است ان قوه در
 جلد است و گوشت که در عصب باشد و از نشان او ادراک کردن گرمی و
 سردی و سختی و نرمی و اما قوتها باطنی پنج است یکی حس مشترک است و محل
 او بطن اول است از بطن دماغ و این حس مشترک ادراک می کند بواسطه
 قوتها ظاهری هر چه قوتها ظاهری ادراک کرده باشد و بوجه دیگر که خیالات
 و محل او بطن اول دماغ است می سپارد و قوه دیگر و هم است موضع
 است آن بطن او از بطن دماغ و او ادراک می کند یعنی که قائم با نورانی
 که در حیاں سپرده شده بواسطه حیاں و بجا وظیفه که اوست و موضع حافظه
 بطن موضع ذوق است می سپارد و قوه دیگر مستقر است اگر این قوه متفرق
 را عقل کار فرمایند او را معکره گویند و عقل ادراک معنولات می کند و اگر او را
 و اسم کار فرمایند و خدمت و اسم می کند الا قوه را محبت می گویند چون محبت
 این معنی بتطویل می بخشد و این مختصر قابل تطویل نبود از آن جهت
 در بیان و تصریح آن سعی کرده شد نوعی بسم از قوتها قوی حیوانی است

و منشأ را اول است که شریان که از دل می رود و با عصاره در می آید قوه
 حیوانی را با عصاره می سازد و نشان قوه حیوانی است که اعصارا معده و میسا
 می سازد که اعضا قوه نفسانی را قبول تواند کرد و غضب و فرج را
 منسوب باین قوه می دارند و حرکت دل و شریان قوه حیوانی است
 نفس منزه در بیان آن فعل مؤذمی باشد و مرکب می باشد فعل
 مؤذم است که بیک قوه تمام شود و مثل جذب و دفع فعل مرکب است که
 حاصل نشود مگر بدو قوه یا بیشتر چون از در آمد که چیزی را از او بردن است
 و این فعل بوجه جاذبه می و دافعه است که در عضله است که بر بالای مری است
 در جمله اول در بیان صحت و مرض و این باب مشتمل بر شش فصل است
 در تعریف صحت و مرض و حاله ناله است حالی است مرید بر
 که بسبب ذات آن عاجز جمیع فعلها بدن بر مقتضی طبیعت است از فعلها قوه
 طبیعی و حیوانی و نفسانی و مرض حالی است مرید بر آنکه بسبب ذات آن
 حاله جسمیه افعال آفته است دارد و حاله ناله است که نه صحیح باشد
 و نه مرض و این حاله ناله از چند حال بیرون نیست که جمیع فعلها در
 غایه کمال نباشد جناب حال پیران و طفلان می باشد و دریم است
 که بعضی فعلها آفت داشته باشد و بعضی فعلها صحیح باشد در دو عضو باشد
 مثل آنکه یک چشم آفت داشته باشد و یک چشم نداشته باشد یا است

و منشأ

که همه در مرض در یک عضو باشد در دو جنب که از هم دور باشند جناب یک عضو
مزاج او صحیح باشد و ترکیب با آنه مثل الف افسس و یا در دو جنب متقارب یعنی
بهم نزدیک باشد جناب خلع او صحیح باشد و مقدار او چهار مثل غلظ لسان
یا در دو وقت باشد یعنی در وقت معین صحیح باشد و در وقت معین دیگر
مرض و این حال کسی را باشد که مزاج او معتدلی این حال باشد اما انکشاف
او را این حال باشد جناب مثلا کسی که مزاج او معتدلی این باشد که زمرتان
صحیح باشد و تابستان مرض با عکس در جوانی صحیح باشد و در پیری مرض و
مرض مزودی باشد و مرکب مرض مزود است که اول بعضی متشابه الا و آه
عارض شود چون سوء مزاج و مرض مرکب است که اول بعضی مرکب عارض
تواند گردند بی آنکه بعضی مزود عارض شود چون خلع عضو و آن مرض
ترکیب است و اگر تواند که اول بعضی مزود و مرکب عارض شود آن مرض
را الفرق اتصال و اطلاق فرد میگویند چون قطعه عضو فصل دوم در
امراض ترکیب مرض ترکیب چهار است امراض خلع که در اصل فطرت بعضی
واقع شده باشد و امراض مقدار و امراض عدد و امراض وضع امراض
خلع چهار است مرض منحل چون راس سقط یعنی سر پهن و ریاح افرا
که کوز است می گویند دوام امراض جاری و جاری جوف است
در باطن عضو که چیزی در آن جوف میرود و این مرض بحر می باشد

که گشاده شده باشد بیشتر از حال طبیعی چون انفار یا تنگ تر شده باشد
از آن حال چون تنگ شدن بحر نفس یا بند شده باشد چون بحر
زهره که صفا از زهره در آن بحر برده می ریزد سیم مرض کوف
و جوف تضار باشد در باطن عضو که چیزی در جاساکن شود و این جوف
یا گشاده باشد یا بسته از حال طبیعی چون گشاده شدن کبر انشین که
آزما قیده می گویند یا تنگ تر شده باشد مثل خورد شدن معده یا خالی
شده باشد مانند خالی شدن دل از خون در فرج مسلک یا بند شده
باشد مثل سکه چهارم مرض سطح عضو است که میسای شده باشد چون
ملاسه معده و رحم که این دو عضو حشمت باید تا غذا و می دروساکن تواند
شد و در شش شش که ملاسه باید تا هوا با سانی نفوذ تواند کرد و اما
و اما مرض مقدار برزاده شدن عضو باشد یا بنقصان و هر یک از این دو
قسم خاص می باشد چون غلظت زبان و فرو شدن صدقه و آنچه عام باشد
چون فریبی با فراط و لاغزی با فراط و اما مرض عدد یا برزاده می است
یا بنقصان و هر یک از این طبیعی و غیر طبیعی می باشد آنچه زیاد است
طبیعی چون شش انگشت و آنچه غیر طبیعی باشد چون کرم معده و آنچه کم
شدن عضو باشد و طبیعی چون کسی را دست نباشد مثلا او آنچه غیر
طبیعی باشد چون کسی که عضو تقاضای محل می کند بطبع خود و تقاضا
مشار که هم می کند مثلا عضو که زایل شد از محل خود خلع یا بحر خلع

از و باطله خورد شده
مثلا و اما مرض وضع
عضو

آن عضو از محل خود دور افتاد یا عضو در محل خود حرکت کرد بی اختیار
 مانند رسته یا حرکتی باید کرد آن عضو که ساکن است چون نخ مفصل
 در این محل محتمل است که عضو بجانب چهار خود حرکت تواند کرد یا از چهار
 خود بجانب دیگر حرکت تواند کرد فصل در مرض ارتعاش
 نام مرض فوق اتصال مختلف می شود باعتبار اختلاف محل تفرقی که
 در جلد واقع شده است خدش و سبب می یابد و تفرقی که در استخوان با
 و در غلاف کاسه و فایحه می نامند اگر بروز واقع شده اگر در طول
 واقع است صاع و عصبی و عرونی که در عرض باشد با تردونی را
 صاع می نامند و قوای مسام که کشاده شود باقی می گویند
 فصل در مرض مرکب مرکب است که چند مرض جمع شده
 و از آن مجموع مرکب حالتی خاص شود که اعلاج آن حالت مخالف اعلاج
 آنرا آن حالت باشد چون ورم که از سوی مزاج و تفرق اتصال و مرض شکل
 حالتی حادث شده که اعلاج آن مخالف اعلاج هر مزاج و تفرق اتصال
 و مرض شکل است فصل در نامها مرض با سبب است
 بنی چون دله الاسد یا باعتبار محل مرض است چون ذات الجنب یا
 باعتبار سبب است چون مرض سودای یا باعتبار عرض است چون
 صرع که معنی صرع سر انداختن است هر مرض که هست اصلی می باشد
 یا عارضی اصلی است که سببی او مرض نباشد و عارضی است که سبب

او مرض و فرق میان اصلی و عارضی است که حال مرض عارضی مختلف
 شود باختلاف مرض اصلی و در اصلی عرض مقدم باشد فصل
 در اوقات مرضها هر مرض که متعین می شود از زیاد شدن آن مرض
 ظاهر باشد آن زمان از زمان اشتداد میگویند و زمان که پیش از
 زمان زیاد شدن مرض است زمان ابتدای گویند و زمان که ظاهری
 شود و کم شدن مرض آنرا زمان انحطاط می گویند و زمان که بعد از انحطاط
 است و کم شدن ظاهر نیست آنرا زمان انقراض می گویند
 از جمله اول و این مثلث بر سه فصل فصل در زمان سبب است
 که اول احوال گذر حالتها از حالتها که محتمل است هر گاه بدن انسان با آن
 حاله راجع است نگاه دارد که آن سبب را حافظ صحت می گویند و سبب سه
 نوع می باشد سبب ضروری و غیر ضروری که مفاد طبیب نباشد و سبب
 که هند طبیب باشد و سبب بادی می باشد و آن است که خارج بدن
 باشد چون خوف و مانند آن و سبب سابق است که بواسطه احوال
 حاله گذر حالتها بدن انسان چون امتداد سبب اصلی است که
 بی واسطه احوال حاله گذر چون عذون خلط فصل
 در سببهای ضروری و آن شش قسم است قسم اول هویت که طاقی و
 محیط بدن است و ضروره هویت است که با اشتیاق تعدیل روح می
 گذرد و مادام که هوا صاف است و چیزی که فاسد کننده هوا باشد

شود
 در هر طرف تفرق شده باشد
 جامع می گویند و اگر جدا کند
 شده و هر می گویند

تفرق
 غیر ترکیب

با و مخلوط نباشد چون دود بوی بسیار بد و بخار و در گرمی و سردی مایل
باشد نگاه دارند و حافظ روح و بدن است و اگر هوا متغیر شود حکم
او نیز تغیری کند و چیزی که تغیر هوا می کند طبیعتی می باشد چون بصرات چهار
فصل بسیار ماده بار که در زمستان ساکن بوده و حاصل شده در وقت گرمی آورد
در صفا پیدا می کند و بهترین فصلها اوست چون موافق حیوانه است که گرم
تر است و تابستان که گرم خشکتر است و صفا می دهد و احداث می کند و
انطاط را می سوزد و مهران که سرد و خشکتر است و صفا می دهد و تابستان
می کند و زمستان زکام سرد و تر است و زلزله و مرضا بلغمی پیدا می شود
قسم دوم در ماکول و مشرب است خوردن و آشامیدن از ضروریات است
هر چیزی که خورده می شود اگر کیفیت آن چیز است چون رطوبت
اگر ماده آن می باشد یعنی بدل یا تخم می شود آن چیز غذاست چون کرم مثلا
یا کجاچه عمل می کند یعنی بصورته آنرا از خواصیه موافق می گویند چون قاذبه یا
مخالف می گویند اگر مضر است چون زهر یا بکینه و ماده عمل میکند آنرا غذای دوزخ
می گویند چون زهر و آنرا یا کجاچه و ماده و کیفیت آن می کند چون سب و غذا غلط می باشد
چون گوشت گاو و لطیف می باشد چون گوشت مرغ و متوسط می باشد چون
گوشت بز و هر یک از اینها صابا الکیموس می باشد یعنی خون و خلط نیک
حاصل می شود و فاسد می شود الکیموس هم می باشد یعنی خلط نیک حاصل می
بدنی دهد و هر یک غذا بسیار می دهد یا غذا که آب غذا نیست و قسم سوم

حرکت و سکون بدنی است و حرکت سخت و ضعیف و بسیار و اندک و زود
زود و دیر دیر می باشد اما حرکت زود زود قوی اندک بدن را گرم می
کند و تحلیل کم می دهد و حرکت ضعیف بسیار تحلیل بسیار می دهد و بدن را
بسیار گرم می کند و افراط حرکت و سکون بدنی سرد می سازد و سکون معضم را
قوی یاری میدهد و حرکت فضله و اخلاط دفع میکند قسم چهارم حرکت و سکون
نفسانی است و حرکت نفس لازم میشود و میل روح بکارج چون فرج و غضب
یا داخل چون غم و آن حرکت کارج اندک اندک می باشد در حالت و هر
جانب که روح میل کند آن میل جانب گرم خواهد شد و افراط روح بد
و خارج مملک هم می باشد و افراط سکون بدنی را کران و سردی سازد قسم
پنجم توهم و یقظه است یعنی خواب و بیداری بیداری حرکت مشابه است
و خواب سکون است و قسم ششم حبس و استخوان است حبس بسیار مودت قوی
است و استخوان بسیار بدن را خشک و ضعیف می سازد و قوه تحلیل می رود
قسم هفتم در تغیرات غیر طبیعی و غیر ضد طبیعت و آن بیشتر با سباب
سماوی می باشد وارضی می باشد اما اسباب سماوی جمیع شدن
کوکب پر نور است با اقیاب که هوای گرم میکند هر چند که در زمستان باشد
و کسوف و خسوف هوای سرد می سازد اگر در تابستان باشد و بسیار از
اختلاف اقلیمات در هوا مشاهده است و با عدال است نزدیک
شود و اقلیم سوم و سیم گرم است و چهارم با عدال و پنجم و ششم سرد است

کرم است هر شهر که کوه در شمال او باشد باد شمال را منته کند و باد
جنوب را که گرم و تر است جبر کند و اگر در جنوب واقع باشد خلاف آن باشد
و کوه که در مغرب واقع شود بهتر از آنست که در مشرق شهر واقع شود بسبب
اینکه خورشید بلند میشود و نهایت گرم شود و دفعه بر شهر واقع شود و باد
مغرب را نیز جبر میکند و سبب دیگر شهر که در میان یا در کناره دریا واقع
باشد هوای سردی و گرمی با اعتدال دارد و در تری با فراط و شهری
که در زمین تری بوی آنگ واقع شود که آب ساکن و گیاه بسیار باشد هوا
را غنی و فاسد سازد و شهر که در زمین گرم واقع شود چون زمین که
کوگرد باشد هوا را خشک سازد و گرم اما لغزات هوا که ضد طبیعت
است چون غرق شدن و زهر خوردن و امثال آن با جرم
در میان علامتهاست و مرض است از جمله اول شملت بر پنج فصل علامت
است که راه کد بر مزاج یا ترکیب بدن فصل اول در میان علامتها
مزاجها و آن علامتها ده جنس است اول طس است معتدل المزاج در وقت
که مواد حال لاس و ملموس معتدل باشد اگر لاس در طس متفعل شود
مزاج ملموس معتدل باشد و اگر گرم میشود مزاج ملموس گرم باشد و اگر
سرد شود سرد باشد و اگر خشک در لاس کند خشک باشد و اگر نرم باید
مزاج او تر باشد و لیم کوش است و فریبی بسیاری کوشت و بیبه و فریبی
دلیل تری مزاج است و عدم اینها دلیل خشکی مزاج است و بسیاری طم

زیاده شود و آله که شرابان است مطاوع باشد یعنی نرم و قوه قوی باشد
بنفس عظیم قوی باشد و اگر حاجت زیاده شود با عظم سریع شود و اگر
حاجت با فراط شود بنفس متواتر شود و اگر آله عاصی باشد یعنی صلب باشد
بنفس سریع تر شود و با صغیر بس از آن متواتر شود و اگر قوه صغیر باشد
تواتر شود مع صغیر که زیاده باشد از صغیر صلابه و بنفس صغیر میشود در
زیر ماده غذایی یا خلطی اگر چند قوه قوی باشد جنابا در اول نوبت تب
می شود و نرمی بنفس بسی رطوبه است و صلابه بسبب سبب بود در پراگنا کاه
باشد که بنفس صلب می شود بسبب آنکه در دفع کردن کله بنفس کشیده
می شود و اختلاف از گرانی ماده است یا شده ضعف و ضعف مغز نظام
دوزن است قسم سیم در میان اقسام بنفس که نامها دارند بنفس عظیم
است که طویل و مشرف و لایض باشد و قهیر است که قهیر و صغیر و
متخفن باشد بنفس متشاری بنفس باشد سریع متواتر صلب مختلف الا
جزله در مشهور و غفور و تقدم و تاخر در صلابه و لین بنفس موجی مشابه
متشاری است درین صفتها مگر آنکه لین او بیشتر است بنفس دودی
مشابه موجی است لکن صغیر است بنفس علی مشابه دودی است اما تواتر
ضعف او بیشتر است ذنب الفار بنفس است که اول حوک ضعیف کند
و بعد از آن قوی تر تا بجای عظم رسد تا از عظم کبر د اول و کله صغیر
رساند باز از صغیر کبر تا با عظم رساند تا از عظم بزرگ بصغیر آید

عزله

تدریج از صغیر عظم آند و گاه باشد در میان حرکت کردن بدان نظام که
حکمی کرده از قهر بجزیم یا عکس نظام را بگذار دو منقطع شود و این
بدست مصلی مطرفی بنفس است که یک حرکت نام شود در عقب آن بجای سکون
حکمی ذکر کند و بنصف واقع در وسط است که بعد از حرکت سکون متوقع است
بجای آن حرکت کند یا حرکت متوقع است سکون واقع شود و فصل
در بول است و این فصل بر هفت قسم است اول در بیان رنگ بول
رنگ پنج نوع است و این پنج صنف باشد یکی
بنی یعنی گاهی دلیل سردی است و دریم اثری دلیل اعتدال و دوم است
سیم اشقر زرد و مایل بر سرخی و سیم ناری و سیم اخری یا صنف رنگ منایه
مشور عرفان مجموع دلیل که می است برین ترتیب که گفته شد نوع
دوم حمزه است و آن سه صنف است صنف اول اصعب است میگویند
سرخ صنف دوم زردی سرخ که زیاد باشد بر سرخی اصعب
صنف سیم آفتم است سرخ با کدوره مجموع دلیل خون است اما در
افعی و سور القنیه گاه می باشد که بول مخون می آید آن از غلبه خون
نیست باید که طیب غلط کنند صنف چهارم رنگ اخضر است و این
چهار صنف می باشد فسیح و بنایحی دلیل برده است و گرانگی و زنگاری
دلیل افراط حاره است و اجزای سیم اسود است رنگ سیاه
و رنگ سیاه اگر مایل بر زردی است و بوی نیز دارد دلیل غایب کرمی
است

است و سوختن خلط و اگر مایل بگودی است و عدم بوی دلیل سردی
و الجنا و در بر آن رنگ بول سیاه می باشد حکم دگر دارد و گاه باشد
که چیزی خورد که رنگ بول تغییر کند و سیاه شود چون شراب سیاه نوع
نوشتم سفید است و سفید حقیقی می باشد چون سپیدی شیر که مانع بهر است
دلیل غلبه بلغم و سردی است و در وقت پیوسته اعضا میگذارد بدین رنگ
می آید و دیده که منجم می شود برین رنگ می آید حکم سردی ندارد و
سفید شفاف می باشد که مانع بهر نیست و آنرا بیاض می گویند مجاز
دلیل نیست که قوه تصرف نمیکند در بدن و خلط و دلیل عدم نفی است
و گاه باشد که سده باشد که چیزی که رنگ می دهد بول را مانع شده
قسم دوم در میان قوام بول است رقیق دلیل عدم نفی است خاصه
در میان و بول غلیظ اگر پیشتر از بیماری غلیظ تر بوده دلیل نفی
است و الا دلیل عدم نفی است قسم سیم بول صافی و بول کدر است
وصفا بول دلیل نفی است و ساکن بودن خلطها بول کدر دلیل
عدم نفی است سببی آنکه در نفی قوام بول مساوی می باشد و دلیل دوم
باطنی هم می باشد و دلیل ساقط شدن قوه هم می باشد و بول کدر که
شوریده باشد دلیل در سردی است که حادث می شود یا شده باشد
و بول کدر است که در اجزاء غلیظ باشد برنگ دیگر و بر نشان باشد
و متمیز باشد از مایه و با صره را مانع باشد از نفوذ کردن قسم چهارم
رنگ بول است بول که بوی قوی داشته باشد دلیل نمونه است و در

که در مجری بول باشد اگر با و نفع باشد و عدم بوی دلیل سردی است و تمام
بودن و دلیل سقوط قوه هم می باشد بوی معتدل بوی بسیار نباشد
دلیل اعتدال است قسم چشم کف کردن بول است کف بسیار و بزرگ
بودن حباب آن و در فرود شستن آن دلیل خلط غلیظ لزوج است
و در مرض کرده دلیل بد است که در علاج و نفع باید چشم رسوب است
در سوب در بول اجزای غلظت است متمیز خون دردی که از شراب حاصل می
شود و در رنگ مراح می نشیند و این رسوب در تنگ قاروره می باشد
و در وسط می باشد و بر بالار قاروره می باشد اگر رسوب خوب است
آنکه در تنگ است بهتر است پس از آن آنکه در وسط قاروره باشد که متعلق
میگردد پس از آنکه در بالار قاروره باشد تمام میگویند و رسوب خوب
مجموعه است که سفید و نرم باشد و اجزای مساوی یکدیگر باشد و چون
و که دهند زود از هم جدا شوند و زود در تنگ قاروره جمع شوند و رسوب
اشقر و سیاه مکرر و کثیفی که مانند بوس است و قشوری و خواصی
و صفای بد است بد است قاصه آنکه راسب باشد یعنی در تنگ قاروره
باشد پس از آن متعلق پس از آن تمام و عدم رسوب دلیل عدم نفع است
یا دلیل سده یا دلیل عدم خلط و در تنگ در تنگ رسوب کم
باشد قاصه لاوازن و مرتاضان را قسم معتدل بول است بسیاری
که نه از همه بسیاری شرب باشد دلیل که از شش اعصاب است یا دلیل که از شش
خلط جانی در بول آن می باشد در معتدل بول سبکی و قوه در کوارشش

الغنا

اعضا ضعف و بول بهتر است که بسیار آید و قله بول دلیل تخلیل نادر است
و عدم رطوبه با سده و قله بول با عدم تخلیل مندر با سستقا باشد
چشم در برابر است بسیاری بوی و رنگ بر از دلیل گرمی است و بسیاری
صفوا و قله آن دلیل خامی و سردی است و بیاض دلیل غلبه بلغم است
و اگر سده در مجری زهره باشد بر از سفید باشد و مندر بول لزوج است
و برقان و بر از زرد که زرد آب یا جوک باشد دلیل است که درم در
باطن بگشوده و گاه باشد که گمان که آسایش می کشد در یافته ندارند
و عند بسیاری خورد رنگها مختلف باشد و جوک و زرد آب و رنگها
دیگر طبیعت با سهال دفع میکند و قفه تمام حاصل می شود و بر از سیاه
حکم بول سیاه دارد و بر از گرا می اگر از اجزای نباشد دلیل سردی
است و محموده حواره و قله بر از که از کم بودن فضل غذا نباشد
دلیل جرس فضل است و مندر بول لزوج است و از ضعف دافعه نیز
می باشد و بسیاری بر از دلیل بسیاری فضل غذا است و عدم سده
و قوه و دفع و رقه بر از دلیل ضعف با خمه است یا سده ماسار یقا
یا عدم جذب اعصاب غذا را یا منزله که غذا را فاسد می کند و طبیعت
دفع می کند و بر از لزوج دلیل خلط لزوج است یا ذوبان اعضا اگر
بعد از آن بوی و سقوط قوه باشد و کف بسیار در برابر علامه نادر
و غلیان بر از است و بر از خشک دلیل تعب و گرمی است خاصه در
جگر و کرده و کم اشامیدن شرب و بهترین بر از آنست که زود

پرون آید و سبک و اندک بادی و معدن التوام در بچ و بعد وقت
باشد فراز نداشتن باشد اما بر از که بوی بد و رنگ مکر باشد دلیل
موت است جمله دویم در بیان طب و این جمله شملت بر دو
باب باب اول در بیان علم حفظ صحت و شملت بر شش فصل اول
در تدبیر ماکول بدانکه بر طبیب نیست و ممکن نیست که جوانی دقوة را
مدام نگاه دارد و توان نگاه داشتن و نیز نیست که شخصی را بجز دراز
برساند و منته موت خود کی توان کردن بیسی آنکه مکتون شخص از رطوبه غیری
است که معادن است حرارة غیری و حرارة غیری است که حیوة قائم
باست و طبایع بدن است و دفعه مضایق او میشود و در بدن حرارة دایم
تصرف دارد بنفع و اصلاح و دفعه احتیاط و تشنگی است که دایم در رطوبه
غیری که تصرف دارد و بعد دادن و اصلاح آن و چون رطوبه غیری
دایم متناثر میشود از حرارة غیری قابلیت تحلیل یافتن رطوبه غیری
و فانی شدن زودتر و پیشتر باشد و چون طبایع بدن بقیع غذا
نزد هر روز بروز ضعیف تر شود و مهم کمتر شود و بدین ماحتمل کمتر باشد
و هر چه که رطوبه پیشتر تحلیل باید حرارة کمتر شود و فضا بسیار چون
بقار حرارة به بقار رطوبه است و چون مهم ضعیف شود و فضا بسیار
شود و آن نیز موجب بقار حرارة شود و بدین ماحتمل به بدن رسد
تا بلدی رسد که حرارة از بقیع غذا باز ماند بقار رطوبه و انتفاخ از
اینست اجل طبیعی هر شخصی بحسب مزاج بس غایت طبیب است که رطوبه

لازل

غیری را از تحلیل زیاده و از نمونه نگاه دارد اگر از خارج بدن امری
واقع شود چون قتل و غرق شدن در آب و امثال آن و این مخطوط
نگاه داشته می شود با اعتدال آوردن سسته مزوریه و هوا که یکی از
سسته است و فاضلترین سسته است گفته شد و تدبیر در خوردن مینما
گفته شود باید که کمی که حفظ می کند صحت خود را باید که نگاه دارد و اعتدال
که شبیه باشد در کعبه بمزاج و این غذا حقیقی مراد است نه غذای مجازی
که نان و گوشت است غذای حقیقی است که بدل شده باشد چیزی را
که تحلیل یافته و اگر خواهد که مزاج را با زور آورد باج فاضلتر است
در مزاج غذا یاد او دهد که ضد مزاج باشد حافظ صحت باید که قناعت
کند بر نان که باک باشد از شوایب چون بکملک وجود و دونه و
بر گوشت که سفید و ترغاله و بره و ماکیان و طه و دراج و کبک و تری
ملازم از میوه با پخته و غریزه و انگور و خرما مرگسان را که معتاد است در بلاد
ایشان و غذای دوایی نخورد مگر از برای اعتدال آوردن مزاج یا تعویض
غذا و از ادخال طعام و دراز کردن زمان خوردن و جمع کردن طعامها
مختلف در یک وقت امر از کند و غذا لذیذ بهتر است از غیر لذیذ و طعام
پی مک مشوه را باطل می کند و طعام شیرین مشوه را ضعیف سازد و چربی
شور بد مزاج خشک سازد پس باید که بی حظه را بشور یا شیر یا قندال آورد
و شیرین را بر ترش و از شهابیته باقی گذارد و بر همین دایم بدن را لاغری
قوه را ضعیف کند و جناب در مرض کلیط بد است صحیح را برین بد است لاجتماع
برین

لیس کالتخلط للمرض و معتاد عمل نماید اگر معتاد است و از خلط حاصل
 می شود تدریج ترک کند و غذا صغیر و نازک سرد و تر و دومی سرد که
 بر بادیه خون را کم سازد و بلغمی گرم و خشک و سوداوی را گرم و تر و کوفته اند
 اهل تجربه که مایه و شیر هم بخورند که امراض بداحداث کند چون جذام و
 فاج و شیر را با ترشی حتی دونه را با شش آلو بخورند و سرکه را با برنج و انکور
 در عصب کله و انار را در بالای هر سه فصل دویم در تدریج مشروب آب
 جاده را با آب جوی بخورند تا یکی از معده نکند و بهترین آبها آب جوی است
 خاصه که آب بسیار باشد و بر خاک پاک کز و یا بر یک و کمانب شمال
 رود و جوی کشاده باشد و نیز رود بدور رود و از بلند شب رود و
 بوزن سبک و تصور شود که آب شیرین است باید که آب را بوقت خوردن که غذا
 بهضم در آید مگر کسی را که معتاد باشد در میان غذا یا در ذیل آن آب خوردن
 اما گرم مزاج را هر وقت خواهد آب بیاشاید و بر تاشاید در عقب جماع حالم
 و حرکه و بر بالای میوه با بر خاصه بر بالای خربزه بسیار بدست و بلغمی شود و
 لیس تشنگی می آورد و چون آب خورد غلظت بیشتر شود و آب بیشتر طلبید
 اگر تشنگی بر کند بلغمی یا یابد تشنگی کم شود و علامت است که بلغمی شیرین
 گرم خون مثل تشنگی تشنگین باید بدترین شرابها است که خوش طعم و خوش
 بوی و صاف و معتدل التوام باشد و چون دیر بماند فاسد نشود و در قی
 لطیف تر است و زود مستی آورد و اما زود تحلیل باید و غلیظ دیرستی
 آورد و دیر بماند و خاروی نیز دیر بماند اما بدن را زود و فربه کند و گرم

سازد

سازد و خاصه شراب شیرین اما دهم سده باشد و گرم مزاج و جو از آب
 سفید رقیق مزاج بیش از شامیدن بد و سماعه و پیر از از رد قلیل
 المزاج قوی بیاشامند هر چند خواهد اما این احکام اکثری است بسیار آن
 باشد که از شراب نیز متاثر و متضرر شوند و کفیف شراب قوی مزاج و شراب
 بعد از آنکه طعام نزدیک آنکه معتاد و زود بعد از غذا اگر اندک خوردند که همین
 بر مضم باشد و تا سرور زیاد می شود و رنگ و شوره سرخ و براق و حرکات
 نشاط و ذهن سلامت از اطباء باشد اما چون خیاره و غیشان قوی شود و
 دماغ و بدن کران ترک کند و قوی کند قوی در شراب اندک بدست و شراب
 در قح خورد خوردن بهتر است و صبر کردن تا آن قح مضم شود و باید که
 مجلس شراب آراسته باشد بظرفا و غذا و بویها خوش و خوبان و سماع و
 مطربان و سرود خوش آینه و خاطر از غم و هم باک باشد و جامها خوش
 رنگ مشرق و سر تراشیده و مجلس رفیع و گشاده باشد و نزدیک آب رود
 و مطلوب خاطر باشد از قیوب و غیره و نفع شراب نفسانی و بدنی قوی اما نفسانی
 ممکن نیست که هیچ چه مانند آن باشد و آن نفع مثل سرور و نشاط و قوه و
 شجاعت و از آن به نخل و غم و فکر فاسد نافع ترین جز است مرالمی نیار از برای
 آنکه وحشت سودا و وطن فاسد و خلق بد را از این میکند و تصفیه ذهن میکند
 نغایه که مانند ندارد و دماغ قوی زود مست نشود و قوه و ضعف دماغ را
 بزود و دیر مست شدن توان دانست و اما نفع بدنی اگر ممکن است که تبرکب
 حاصل شود مثل رنگ بوی را روشن و براق ساختن و قوه حاره و غریزی و

از معده بگذرد و در میان طعام رود
 عقب طعام بدست

انغاش او و نفع رطوبتها دادن و از لاف آن و زایل کردن سردی و نفع
 مسامها و تقویه هضم و لطیف کردن روح بدن را پاک کردن و نفع بلغم دادن
 و در رص و ترطیب بدن و تقبیل مزاج سوداوی و فرسودار را بر کردن
 و بیرون بردن از بدن و تعلق بقوه طبیعی و حیوانی منزه دارد که قوه نفسا
 و مدامت شراب و ذهن را فاسد سازد و عصب را مست سازد و در غده آورد
 و تریق بسیار باشد که بجا نهد بلکه سازد شراب صرف خون را بسوزد و دماغ
 و جگر را بد باشد و مضطرب و مضطرب را آورد و مستی متعاقب فرساید دارد
 اما در ماه دو بار مست شدن فرساید ندارد اگر ممکن باشد ترک نقل
 اولی است اما گرم مزاج بی و انار ترش و سیب و ناشبانی و زرد و قوی
 لموز و زردک و حاض مناسب است و اگر گرمی بسیار باشد قرص کافور نقل
 سازد و جناب اصحاب دق می کنند و سرد مزاج از اجزای سبب و بی
 کلسه علی و خرما درسته نقل باید کرد و در مزاج از شهدانه و زیتون و میوه
 شور و مغز بادام شور نقل سازد و بیجا موند با دم خوردن پیش از خواب
 مستی نگاه دارد و خاصه با دم تلخ و ترید خوب همین حکم دارد و جوز طیب
 و عود و شیم و ورق العنب و زعفران زود مستی آورد و در مزاج متعلق و
 شکر آن مستی با فراط آورد و اینکه جوان را بر شراب سینه خروج دلاله
 می کنند و پیران را بر شراب قوی و سرخ غلظت فصل سیم در تدریم و که
 و سکون بدن چون بقای بدن بدون غذا محال است و در غده است
 بنام غذائی شود البته از و فقله می ماند و بدین با آن فقله بسیار می شود

و تریق بسیار باشد که بجا نهد بلکه سازد شراب صرف خون را بسوزد و دماغ و جگر را بد باشد و مضطرب و مضطرب را آورد و مستی متعاقب فرساید دارد اما در ماه دو بار مست شدن فرساید ندارد اگر ممکن باشد ترک نقل اولی است اما گرم مزاج بی و انار ترش و سیب و ناشبانی و زرد و قوی لموز و زردک و حاض مناسب است و اگر گرمی بسیار باشد قرص کافور نقل سازد و جناب اصحاب دق می کنند و سرد مزاج از اجزای سبب و بی کلسه علی و خرما درسته نقل باید کرد و در مزاج از شهدانه و زیتون و میوه شور و مغز بادام شور نقل سازد و بیجا موند با دم خوردن پیش از خواب مستی نگاه دارد و خاصه با دم تلخ و ترید خوب همین حکم دارد و جوز طیب و عود و شیم و ورق العنب و زعفران زود مستی آورد و در مزاج متعلق و شکر آن مستی با فراط آورد و اینکه جوان را بر شراب سینه خروج دلاله می کنند و پیران را بر شراب قوی و سرخ غلظت فصل سیم در تدریم و که و سکون بدن چون بقای بدن بدون غذا محال است و در غده است بنام غذائی شود البته از و فقله می ماند و بدین با آن فقله بسیار می شود

غده سرد کبج

چیزهای کربوی شراب را می برد مثل کشمش و خنک

باید

بکینه فرمی کند اگر گرم است بدینا گرم میکند و اگر سرد است بدن را سرد
 می سازد و بدن را گران می سازد و عروق و مسامات را می کزد و فقله را
 عنق می شود و تب و انواع مرضها احداث می کند و اگر هر اندک فقله را
 بمسل دفع کنند بدن ضعیف شود و ملاحظه از کار بازمی ماند و بدین بدن
 نمیرسد و خلط صلیخ نیز بمسل دفع می شود پس هر که کردن بهترین
 سیماست بر دفع فقله بدن را گرم کند و فقله را از بدن میزد سازد
 و تحلیل دهد و چون بدن سبک و پاک شود نشاط آورد و قوه قوی
 شود و معده و اعضا غذا طلبد و عصب محکم گردد و از جمیع مرضها
 مادی و بعضی سازج ایمن یا بد اگر گو که با اعتدال و بوقت باشد و هر
 عضو ریاضه خاص دارد که آن ریاضه قوه کیر ریاضه سینه آواز است
 که بتدریج بلند خواند و سیم با و از ناخوش و چشم کج اندن خطما با یک
 اجمیانا و نظر کردن در شکلهما خوب و سواری ریاضه تمام بدن است
 و از جمله ریاضهها که نفع بسیار دارد و دلک است اگر بدست درشت یا پهن
 درشت و دلک کنند رنگ را سرخ سازد و دلک نرم بدن را مست سازد
 و قوه کند اگر با فراط نباشد و دلک است و دیگری حکم بدن را محکم
 سازد و دلک نرم بدن را مست سازد و دلک است و با فراط نباشد و دلک
 دست داد و دلک است و دلک است که کسی که ریاضه خواهد کشید بدن را بد دلک
 مستعدان ریاضه کند و دلک است و در وقت که کسی ریاضه کشیده مثلا
 از سفر آمده و بدن گرفته و متبالم شده و دلک کشد تا بقیه ماده را تحلیل آورد

فصل چهارم در تدبیر نوم و نقطه بهترین خوابهاست که بعد از هضم طعام
و قرار بودن نوح و باد باشد و معتدل و بیکو خواب غرق باشد و خواب کردن اول
بر دست راست اگر اندک تا طعام بقر معده آید بعد از آن بر دست چپ کشش
معین بر هضم است و خواب کردن بسیار دلیل امتلا بدن است فصل پنجم
در تدبیر استراحت و احتیاجات طبیعی بر عادت طبیعی نماید که در تبیین بگردد
اگر صفاوی باشد بمنزل تمیز مندی و آلودگی را و عذار و رب که بسیار جمود در
نجا باشد و ترش کند بمنزل مریهندی یا آب لیمو و روده را بیشتر از بند بزره
متوزکازیره و ابخره که زیره یلین خوب است خاصه بر اثر او فستق سهل
و خفته نرم و پیران را خفته کردن بر روغن نافه است و اگر طبیعی زیاده از
معتاد طبیعی بیاید در قبض کند بمنزل کش ساق و غوره و نار دان و ا
سبب در روغن کم کند و جغد رنگند و شراب صندل و لیمو و امثال آن
و خون حمام از حرمت که بدن را بکشد از آنکه شروع کنیم در رسان ان حمام
فاضلترین حمام است که گند و کشاده و آب خوش شیرین داشته باشد و
گرمی باعتدال باشد خانه اول سرد و تر است خانه دوم گرم و تر است
خانه سیم گرم و خشک و بسیار مقام کردن در موجب تخلیل بسیار است
و غشی و حفقان و اندوه خشک مزاج آب باعتدال بسیار بر خود بریزد و
هو را بسیار داخل نهد و حمام را آب سرد بریزد تا بخار تر متصاعد شود
و هو را تر سازد و در تن جان باید که در حمام مکت کشد و آب کم بر خود
ریزند تا تخلیل بیشتر باشد از ترطیب بدن مگر بوانوه در حمام علامه

افراط است روز پرون آید و صاحب درم و تفرق اتصال و کسان
که تب خلطی دارند و نفع نیافته باشد حمام مفتر است و بعد از غذا
حمام بدن را فربه کند اما و هم سده است بکشدین بیاشامد اگر صفا
باشد و الا ما العسل اگر بلغمی باشد و بعد از حمام غذا خوردن بدن
را فربه کند و و هم سده نباشد و بر خطا معده حمام رفتن لاغری سازد
و خشک کند بدن را و کسی که ریاضه کم کند و بدن آب سرد شدن قوی
سازد اما وقت آن نیم روز است که هو اگر کم باشد و جوان و فربسی
باعتدال باشد و دموی یا صفراوی مزاج باشد و پیران و کودکی و
صاحب تخمه و ترله را بد باشد و آب کو که در فاع و غش و شیخ خلطی و حله
و جرب و در و معاصر و عرق الساق و درک را نافه است جماع
وقت جماع بعد از هضم طعام باشد و اعتدال بدن در گرمی سردی
و در امتلا بلاست اما آنست که در خلا جماع کند اما تا شهوة قوی
نباشد که انتشار شود بی آنکه تجیل شهوة کند و فکر یا نظر کند در کسی و بعد
از جماع بدن سبک شود و خواب آید جماع نکند و جماع معتدل بدن
را عمیا کند بعد از رفتن و غضب را فزونشانند و فکر بد را از ایل سازد
و سواکس سووایی و مرصهار بلغمی دفع کند چون دوار و تاریکی
چشم و کران بدن و افراط جماع عصب را مکت کند و قوه و شیخ و تاریکی
چشم آورد و دیگر باید که زن بیرو صغیر و حایض و بدین شکل و چاکر کسی را که
میخواهد باشد که جماع نکرده باشد جماع نکند که خاصیت مفتر است جماع

محبوب نشاط و سرور آورد و فرم کند و جماع که تولد آورد است که
 اول ملاطبه کند با عورت و سینه و کتف را و او را بر فرج بمالد بعد از آنکه
 پاپیها را او را برداشته باشد چنانچه از سیم است و ذکر را بر فرج او بی
 مالد تا رنگ زن سرخ شود و چشم او بچشم کند و پاپیها را خود را میل
 کند که فرام کرد و در دم آورد و نفس او متعاقب شود ذکر در فرج
 او در آورد و منی را بگذارد در ساعتی هم جهان مکت کند تا هم دو
 منی نهم شود در محل خود قرار گیرد و زن زود بر بجزر تا جاهل کرد
 و تراشیدن موی خانه متوی است و نفوذ دادن اگر ذکر بدست
 گیرد و مالیدن مضعف باه است فصل ششم در قسم فصلکها
 باید که در اول بهار کسان را که خون بر مزاج ایشان غالب باشد
 فصد کنند و قوی کنند هم کس و گرم مزاجان چیزی که صفواد گرم خون
 و حر که آنرا بشانند مداومت نماید و بعضی را که صفوا غالب باشد
 ملین صفرا اختیار کنند که حر که جمیع مادی است شربت با ترش خوردند
 و از شراب قوی مزاج اهر از کند و سحاب و جامه که پینه باشد
 بنوشند و در تابستان هم در اکل و شرب بطریقه بهار عمل نماید و
 میوه با تر بسیار بخورد مثل آلو و خیار و انار و گمان و کته
 پیوسته و در خریف از جماع و در آب فک نشستن اهر از کند و میوه
 کم خورد و در زمستان جامه پیرنیه پوشد اما دلی و هوا صلی بسیار
 گرمت مکر سرد مزاجان پیوسته و غذا غلظت چون هر سیم و

وجع شدن دیوان

غذا

و غذا غلظت تواند خورد و مناسب وقت است و گوشت بسیار در شراب
 قوی توان و قوی در زمستان مناسب نیست باب دوم از جمیع است
 مشتمل بر دو فصل فصل اول در قواعد علاج علاج بر قاعده عام
 است یکی تصرف کردن در سته ضروریه و آن گفته شد دوم در سته
 سیم عمل بدست جمع است علاج کردن بهار و سته قانون را باید دانست
 و ملاحظه کرد باید مزاج نوع مرض را باید تحقیق کرد و کیفیت دوا را
 کیفیت دوا اختیار کرد و با علاج بعد باشد دوم مرتبه کیفیت مرض را
 معلوم باید کرد و مرتبه کیفیت دوا را اختیار کرد در مقابل در مرض تا دوا
 ضعیف نباشد در عمل و این و این حال را بحدس معلوم توان کرد
 از طبیعت عضو و مقدار مرض و جنس و فصل و عاده و کس و ضاعه
 بلد و سکنه و قوه و چون معلوم شد که در صحت مزاج او چه بوده و مرضی
 چند عدول کرده پس دوا را اختیار می توان کرد در مقابل او خلفه
 انصار را چون معلوم شود بدوا لطیف علاج توان کرد پس بخلخل
 عضو با کولف داشته باشد از یک جانب یا از دو جانب و اگر این
 صفت نباشد آن عضو را البته دوا قوی باید دادن سیم وضع
 عضو است عضو قریب اثر دوا زود باومی رسد و قوه دوا شکسته
 نمی شود و اگر عضو ماوراء بعد است دوا قوی باید تا آن زمان که
 دوا باومی رسد اندک قوه باشد او چهارم امر قوه عضو است عضو که
 صریح قوی دارد یا عضو شریف است یا ریس دوا قوی بود و آرد

نساژند و دوار بسیار سرد باشد نیز نهند و هر دوا که برین برهنه
و آرد سازند فایض عطر اضافه کنند و دوا که درو کینه مخالف
باشد اصلا و آرد سازند مثل زنجار و اگر مهمل دهند ماده را بسیار
دفع نکنند و اما مقدار مرض مشک نیست که مرض اندک و ضعیف را دوا
ضعیف کفایه باشد و مرض قوی قتلج باشد بدوا قوی و باقی
امورده گانه ظاهر است قانون سیم وقت مرض است اگر اول
مرض است مثلا که اول درم گرم است رادع مهند و اگر انتها است
محل مرض را که ترازی و احتیاط رادع با محل و از علاجها بسزیده که
مشترک است بسیار مرضها رادع است و دیدن کسی که از سردی و سردی
بخطر آید و ملازمه کسان که واجب الاحرام باشد بسیار از عاشقان
که بر شرف هلاک بوده اند از عشق که معشوق را دیده و دفعه عذرا
نخوش شده و بویهای خوش و آوازها حسنه و انتقال از هوا به هوا
و از فضل بغض و از مسکن ممکن اما مرض ترکیب در مرضهای جنی
گفته خواهد شد نفس دوم در علاج سور مزاج سور مزاج یا قلم
است علاج آن بقد است یا بدن مستعد آن سور مزاج شده است
اما هنوز سور مزاج نشده تقدم بحفظ باید کرد یا شروع کرده در صل
مندن سور مزاج و هنوز مسکن نشده دفع سبب باید کرد و تعدیل را
کرد و این سور مزاج یا با ماده است یا بی ماده اگر بی ماده باشد
تعدیل کفایت است و اگر با ماده باشد اول ماده را دفع باید کرد

بعد از این

بعد از آن سوی مزاج را تعدیل اگر سور مزاج مانده باشد و در دفع
کردن که مهمل مانده و چه رار عایت ضروری است اول باید که
ماده باشد خلا مسهل بسیار بد است دویم قوه باشد ضعیف مانع است
سیم مزاج است افراط گرمی و خشکی و سردی بدن مانع است چهارم
سختی لایوی و تکلف مانع است پنجم عرض است که لازم باشد صاحب
روده را مانع است ششم پیری و کهنه مانع است هفتم وقت
گرمی هوا و سردی مانع است هشتم بلد است بلد که از احوال که در
باشد مانع است نهم صنایع کسان که مقیم در حاکم می باشد در
دوم عاده است کسانی را اگر دار و خوردن عاده نبوده دوا قوی نهند
سزاوار نیست که سفیه بدن که می کنند از احتیاط هر رادع
اول نخط را برون برند که ایضا بدن می کند از جود بلغم و صواب
و باد و آب زرد و غیره دویم آنکه بقدر قوه بدن دوا بدو وارد کنند
و اما چون بیاید خطرست فی الحال بند کنند سیم آنکه خلط را بجانب
دفع کنند که میل طبیعت بان جانب باشد در دفع ماده مثلا اقیان
رانی و مغص را با سهال خیارم آنکه بران جانب که ماده را دفع کنند
باید که مخرج طبیعی باشد پنجم آنکه دفع ماده باید که بفتح ما فیه باشد
و بفتح ماده در امراض مزمن واجب است اما در امراض حاده اگر
ماده در حرکه باشد البته پیش از دفع مهمل بدن تا کم شود و گاه باشد
که ماده میل بعضو تریف داشته باشد از بعضو خیس باید کشید

فی

چند که خون بر نذرند و جذب ماده بجانب مخالف قریب و بعد می باشد
 اما باید که در یک قطر باشد اگر درست راست در زیر دیامی است راست را که
 توان کشود و به بای جب نتوان کشید که خلاف بعید است در قطر دیگر
 هرگاه خلطها زیاد شود از آنجا بدن بان محتاج است و هر یک بر نسبت
 طبیعی زیاد شده اول فصد کنند پس از آن هر خلط که زیاد مانده باشد
 آنرا دفع کنند و اگر زیاد شدن خلطها بر نسبت طبیعی نباشد آن خلط
 که غالب باشد در زیاد شدن اول آنرا دفع کنند و گاه باشد که در تقویه
 بدن می کشند به سبب زیاد خلط از آنجا بدن را فرود است که منفیه
 و جب می شود پس آنکه خلط فاسد شده باشد یا کیفیت پیدا کرده
 باشد تا بدن را سبک سازند تا بر شرف مرض نباشند و تقدم حفظ
 کنند مثلا کسی را محتاج است که در وقت معین البته بیمار بشود پس باید
 باید که پیش از آن وقت بدن را از آن ماده پاک سازند و کسی را که نتوان
 فصد کردن باید که آن خون یا بلغم را بقوله طعام دروزه دفع کنند و گویا
 و بعد از آن تعدیل مزاج کنند و مسهل را که محتاج باشد بتعدیل آن ماند
 که آنرا تعدیل بحری که در اسهال موافق باشد در مزاج مخالف مثلا
 سقونیا را تعدیل کنند به سلیله زرد که در اسهال موافق است و در
 مزاج مخالف و اگر ماده را باید که دفع کنند و مانع باشد که مسهل
 نتوان داد چون ضعف معده و صاحب بقی دفع کنند و کسی را که قوی
 معاد نباشد او را از حق منع کنند یا صاحب جمع باشد یا معده قوی

دکتر

داشته باشد و در معده خلط باشد آنرا با اسهال دفع کنند و حمام شستن
 دار و خوردن یاری دهد بر اسهال و روز دیگر مسهل بحام رفتن بخلط
 را تعدیل می دهد و در وقت مسهل است فعل دارو را کند و بر بالا
 مسهل طعام خوردن قطع عمل مسهل کند و کسی که نتواند که دارو
 بخورد و خشن از دارو قدری کتک جو جو خورد یا آب انار شیرین می خورد
 ترش و اگر بعد از مسهل بخت آن قدری انار بخورد یاری دهد بر
 اسهال خواب بر بالا مسهل قوی مانع نباشد اما بر بالا مسهل ضعیف
 فعل دارو کم کند و قطع کند و بعد از اسهال گرم مزاج قند و کلاب
 او بخورد شربت کنند و سرد مزاج قند و تخم زنجبیل و بعد از دارو
 غذا لطیف لذیذ باید خوردن و کم خوردند چون مرغ جوزه اگر مسهل
 خورده شود و عمل کنند اگر نتوانند تسکین دهد تا منضم شود و اگر نتوان
 تسکین گرفتن قابض بخورند یا حقنه کنند یا قندها مسهل بر دارند تا
 دارو عمل در آید و در یک مور روز دارو خوردن خطر است و اگر
 بحفته و قبیله دارو عمل کنند فصد باید کرد اگر علامتها بد ظاهر شود
 و ماده میل بعضو شریف کند و اگر عمل دارو با فراط شود از آن او
 تا تا تن بای از باز و یا سردست بغوطها به بخند و قابض شربت
 کند و در قابض طلا کنند بدان که قوی معده را از خلط پاک می
 کنند و قوه می دهد چشم را قوه میدهد کراخی دماغ را قوه می کند و
 کرده و مشابه را مانع است و افیج و ریشه و برقان را مانع است باید

خوردن به
بنا

بمعنیب

که صبح در ماه و نوبت متعاقب که ترتیب رعایه نکند قوی کند قوی سار
 مضعف معده است و گرمی را که درم حلقی باضعف سینه یا کردن دراز
 یا مستعدت دم یا قبض طبیعت باشد قوی کند و وقت آن بهار
 و تابستان است و دارو خوردن در تابستان در زمستان بد باشد
 مگر آنکه فروره باشد و بعد از قوی روی را با آب که بر که مخلوط باشد بخورد
 و شراب سبب یا مصطکی و طلاب بخورد و فصد با سستی نخورد بدن را
 نفع رساند و اکل جمیع بدن را و قیصال نصف بالای بدن را از سردی
 قیه و اسهال چسبند و سوزن و اسهال و نفوس و صاف در دراز
 حیض کند و کجا تمهید بر بخورد و قلع و در در سردی مانع است باشد اما
 حافظ از زبان دارد حخته علاج پرفایده است از اعالی بدن
 مریض ماده را جذب کند و در قوی بی نظیر دارد و وقت آن دو طرف
 روز است در تابستان و در زمستان میان روز فصل در قیه
 طیبسان باید که طبیعت را عاده نماند اندک قصور که در مزاج ظاهر شود
 بسهل دادن یا فصد کردن یا پیرمیر کلی فرمودن تا با سهل و جود
 دفع لو آن کردن رجوع بدوار قوی نکند و بتدریج باضعف بقوی
 روند بلکه تا توان علاج بتقلیل غذا کردن یا با که یا بصوم یا ترتیب
 بدوار نروند و بر یک علاج مداومت نماید که طبیعت را عاده نشود و
 مؤثر نماید و از علاج صواب که اثر آن دیر تر ظاهر شود غلط نکند و
 رجوع به علاج دیگر نکند و در فصل قوی مثل در تابستان در زمستان دوار

راست در دگر
 و اسهال

فی

قوی نماند و اگر مشکل شود که مرض کرم است یا سردی بدوی قوی نکند
 احتیاط باید کردن که در غلط اندازد و ترا تا بیشتر عرضی شد کسی را در وقت
 کرم است دوار حار طلا کند و اگر در تسکین یا بد در غلط افتی که سبب
 ماده سرد است بل که تسکین دادن در دوسمی نیست که چیزی از ماده کلیل
 داده و وقت که در مرض جمع شوند باید که اول از قوی باشد از مرض
 آنرا علاج باید کرد یا مرض سبب مرض دیگر شده آنرا سبب است اول علاج
 آن باید کرد و وقت که مرض باشد و مرض اول مرض علاج باید از آن
 مرض مگر آنکه مرض قوی باشد در ضرر اول تسکین باید دادن
 جمله سیم در احکام دارو و مزاج در دارو و مزاج جمله شد در فصل
 فصل اول اول در حکم ادویه هر دوار که دارد شود بر بدن معتدل
 اگر مزاج بدن میل نکند بگرمی و سردی و تری و خشکی آن معتدل است
 در چهار کیفیت خواه بگردد خواه بسیار خورد و اگر تا نماند در بدن اما
 محسوس نشود آن اثر آن دوار در درجه اول باشد و در آن اثر یا گرم باشد
 یا سرد و اگر اثر محسوس شود اما ضرر نکند دوار در درجه دوم باشد و اگر
 ضرر کند اما بحد قتل نرسد در درجه سیم و اگر بحد قتل رسد آن دوا
 در درجه چهارم باشد و آن را دوا رسمی گویند و دوا مختلف القوی می باشد
 و آن دوا است که مرکب شده از چیزها که مختلف المزاج باشد چون
 ترکیب شیر که مرکب است از روغن که گرم تر است و از پنیر که سرد و خشک است
 و از مایه که سرد تر است و ترکیب صنایع چون دارو و مایه که هم ترکیب

کند و لطف است که زود مجوی شود از جواره بدن چون دانه
 و دوار کثیف عکس آن و دوار لریج است که زود منقطع نشود و از کشیدن
 چون عمل دوار جامد است که از نشان میدان است فی اطال محتمل است
 سایل است که منبسط شود و بجانب سفلی گمانی است که چون در آب
 خوب ساند مجموع آب لریج شود چون کثیره دشمنی است که در روغن
 باشد چون موم منسف است که چون رطوبه ملاقی آن شود در
 مسام او در رود چون آنگاه مطلق است که ماده را رقیق سازد چون
 زوفا جانی است که رطوبه را تراشد از مسام عضو چون اصل حس
 است که سطح را مختلف سازد در ملاسه و موماری مغنی است که
 ماده که مجوی را بند کرده برون آورد سرخی است که عضو را نرم
 سازد چون آب گرم در چشم است که ماده را قوام دهد و موی
 سازد از برای دفع غمغمی است که غذا از وی کشته سازد یعنی زود دفع
 دهد محلل ریح است که با دوار رقیق سازد از برای دفعه چون غذا
 جاذب است که ماده را خورد و خورد سازد و ملایم است که ماده را
 بکشد موضع خود مجر است که اتصال سطح عضو را جدا سازد و
 محسوس نشود محلهما که جدا شده زود زود چون خود محکم است
 که خار بدن در عضو احداث کند بحدب کردن خلط کننده مغز است
 که رطوبه اصل عضو را فانی سازد و خلط بدی را احداث کند که
 عضو را ریش سازد چون بلا در محرق است که خلط لطیف را مجوی

ریح
 متعطل
 چون زود است
 که خون را جلیب کند و جلا آورد

و فصل

و خاک سازد اما که است که چیزی از عضو فانی سازد بحدب و
 قهر کردن و تحلیل دادن مغنی است که خورد و سازد خلط
 را که سنگ شده مغنی است که فاسد سازد مزاج روح را متوی
 است که مزاج و قوام عضو را با عدال آورد که قبول کند ماده را لایق
 ضد جاذب است مغنی ضد مطلق ضد ما ضم مخدر است که روح
 حساس و محرک را جان سازد که از نقصانی را قبول کند مغنی است که
 در رطوبه فصل باشد که جواره تحلیل آن تواند داد و در با شود عالی
 است که رطوبه قوی که را از سطح عضو پاک سازد بر رطوبه و سیلان خود
 مزاج است که تری و بده که در عضو مجرب شده و بنده اند از بدن بیرون
 برد مغنی است که سطح عضو که خشک را با مسا سازد و محقق است
 که رطوبه را از عضو فانی سازد و تحلیل و تطهیر نماید است که جواره
 عضو را جمع کند سرد است که مجوی عضو را تنگ سازد و مجوی چیزی است
 که در رطوبه لریج باشد که بر فوات مسامات جمید و بند و محبت است
 که رطوبه که بردمان جاذبه باشد لریج سازد و بر هم چسباند دمان چسبنا
 مغنی مرطم را است که چون بردمان جاذبه آید بیگم سازد خلط غلیظ
 را به بند و خاتم است که بر سطح جاذبه شک ریش احداث کند که نگاه
 دارد جاذبه از آفت تریاق و فاقوم دوار را گویند که محو و قوه
 روح را از ضرر زهر نگاه دارد و فصل دوم ابریشیم معتدل است

محل

در گرمی و سردی و بعضی گفته اند گرم است مزاج است خفقان رازایل است
 یکدم است پوست او گرم و خشک در درجه دوم گوشت او گرم و تر است
 در اول است او حاضر است سرد و خشک است در درجه سیم و دانه او گرم
 است خفقان گرم رازایل کند و تقویه معده بدهد و انشعاب آورد و صفرا
 بنشانند و بوی دمان خوش کند اجناس آلوده است در دوم تر است
 در آلودیم بعضی گفته اند سرد است در اول و بعضی معتدل گفته اند طبیعت
 نرم سازد و صفرا براند و تشنگی و گرمی بنشانند اما معده را ضعیف سازد
 از برنج سرد است و خشک در دوم بعضی گفته اند معتدل است بعضی
 گفته اند گرم است و این قول شیخ است حکیم بقرقندی گوید با مزاج گرم است
 و مزاج سرد سرد است اما سرد یک همه حکمها خشک است سیراب الهی است
 صحیح غیر خوش و قایض و مورث قولنج بدن را فربه سازد و سوج رود و رانافه است
 آنرا برودن خون خشکی آن کمتر شود و این خبر گوشت را گویند گوشت
 گرم و خشک خون او بسق و کلف رازایل سازد و دماغ او رسته که
 بعد از مرض پیدا شده باشد نفع رساند اما غایب سرد و تر است سلفه
 و سینه رانافه است طبیعت نرم دارد و سس مورد سرد و خشک در
 دوم قوه بدهد و قایض است خون را ببندهد و سلفه رانافه است
 استخوان در گرم است در اول و خشک در دوم محلل و منغی و حالی
 و منغی است و سودا را دفع کند خاصه دماغ را از زهر سرد و خشک است

ریش را خشک کند و در مهله گرم را طلا کردن نفع رساند و شش شدن
 معتدل را دفع کند و در مهله داخل تمام دارد امشیل بصل الفار گویند
 و منقل نیز گویند گرم و خشک است در دوم بعضی گفته اند در سیم منقطع است
 برنج طلا کردن دفع کند و با عمل بردار الحیم و دارالشعب و شش شدن
 پاشنه یا نافع است خوردن او نور بصر را قوه دهد و سلفه کند دفع کند
 صلابه سیر را دفع کند و خام او در غایه ضرر است اشتر الک و دوا الک گویند
 معتدل است در گرمی و سردی نفع و تری معده را دفع کند و متوی دست
 چشم را قوه دهد اشتر کذل گویند گرم و خشک در دوم صلابه سیر را
 طلا کردن بجایه است و نیم منغی با سس مرع رانافه است بیشتر غایز
 گرم و خشک در سیم ششها که معدوم نشده باشد باز آوردن سودا
 را دفع کند اصل سوسا معتدل است در گرمی و سردی و تری و خشکی نفع
 و حلق را دهنکی نفس رانافه است تشنگی بنشانند اختون گرم و خشک در درجه
 سیم سودا و بلغم را بوجه تمام بیرون آورد و شیخ امتحانی و مرع رانافه
 است شربت یکدم تادود گرم بود بدین بادام خوب سازند اما آنچه
 بنوعیه پوسته شربی از یکدم با بخت درم کب قویه و ضعف معده بد
 باشد مصداق آن اینون است اینون سرد و خشک در چهارم خرد و مکن
 در دست در هر عضو که باشد طلا کردن و خوردن شربت یکدم
 است تادود یک و از خوردن وی سردی اطراف و تار یکی چشم و تنگ شدن

حلق و فساد شش و تنگی نفس و گران شدن زبان حادث شود و امکه سرد
 و خشکت در دویم دل را و معده و عصب را قوه دهد و اشتها تمام آورد
 بزیر ایسی رزک گویند سرد و خشکت در دویم و بعضی گفته اند در سیم صفرا
 بنشانند و معده و جگر گرم را قوه دهد و دل را قوه دهد
 سرد است در اول خشکت در دویم صفرا خرم و در دیر زرا نافع است
 و بواسیر را سود دهد و ابله بچ کامله سرد است و خشک بعضی معتدل گویند حفظ
 و عقل را زیاده کند عرف الباء با قله قریب است با اعتدال بعضی سرد و خشک
 گویند در دویم غذا ریزک دهد و او را پوست کند و دینه کند و بر محل کف خون
 می رود و پاشند نه تند فی الحال خون را بندد و با بخان گرم و خشکت در دویم
 سودا انگیرد و در معده و خامه آورد اگر او در آب و نمک خوب است
 بنشیند چند آنکه تیری آن برود و بر دهن بر نضر او کمتر شود و با ریح گرم
 و خشکت در اول منخ و محلل و ملطف است ضما در کردن ورم جگر را قوه
 است برنج کابیه گرم و خشکت در اول گرم معده و روده را بندد و روزه
 آورد و بلغم لزج را بر اندر ساقان معتدل است و بلغم سودا بر اندر سینه
 و شش را از بلغم غلیظ پاک سازد و یرقان و در دیر زرا نافع است بزیر
 الکویز با ناز بادیمان حکم این خون دارد اما ضعیف تر است بزیر قطن ناما
 سوسس گویند سرد و تر است در دویم گرمی فرد نشانند اندوه را کم کند و
 بر در مها گرم و سر که بر نفوس طلا کند کردن و بکلاب در دیر زرا نافع

است کوفته او مسک است بزیر لطیفی تخم حنظل سرد و خشکت بعضی معتدل
 گویند سلفه گرم را نافع است خلط را از شش با سانی بر آورد و خون که از
 سینه و شش آید دفع کند مسک کرده بریزد بزیر لطیفی تخم نان کلاغاف
 سیده است تخم حنظل در مرض سینه تر است و سح و ریش روده را نیکو بود
 در رو کوبیده گویند گرم تر است با اعتدال ذو سظار یا در مها را بضم دهد
 منقرت سازد و بزیر حکم این خون دارد سیاه او کشنده است سرد و خشکت
 در فعله الحما تخم خلفه سرد است در سیم تر است در دویم تنها گرم را در کوی
 و در دیر زرا و مسکه را که از گرمی باشد نافع است قاطع باه باشد
 بسیار تخم کاسنی معتدل است تب مغزوی و سده جگر را و یرقان را
 که از سده باشد نافع است بسیار بر بار گرم و خشکت نفع و مصلحتها
 غلیظ را کلیل دهد و بعد کرم است در دویم خشکت در سیم سودا بر اند
 و در آب که خردسج چشاند یا سناح یا بلغم بر اندر سینه بسیار کرم است
 و خشکت در سیم و بعضی گویند در چهارم و دویم نر کله اند ملطف و
 مقطع و جاذب خون است بخارج بدن باه را زیاد کند و شته طعم
 آورد و طبیعت نرم کند و بردار الشعب طلا کردن و مسک دیوانه را نافع
 است ملیده شیرین بعضی گفته اند گرم و تر است و بعضی سرد و تر
 گویند بول بر اندر هتق و کلف و چوک را پاک کند بطبع ترخی بندوانه سرد
 و تر است در سیم مرضها گرم و تنها بر سوره را و فرا جها گرم را نافع
 در نفعه نزدیک با کله است بنفشه سرد است در دویم تر است

است

در سیم بوییدن در دسر رانافه است و صفرا براند در ممالق و بطن
کرم و سینه را موافق است لکن کرب آورد مورق بوره کرم در دوم
و خشک در سیم جالی و قاطع اخلاط غلیظ است طبیعت نرم دارد باد
را بشکند بهر بیج سید کشکی است معتدل است نوح را تحلیل دهد و بوییدن
او باد را که در سر باشد تحلیل و متوی دل و مین است بیض زرد و
کرم تمام با عدال است نیم شت زود تر مضم شود حرف انار
تر بخین معتدل و مین سینه و سفله موافق است و صفرا براند ترید کرم و
خشک در سرد درم بهترین آن سفید جو ف مرضها عصب را که از بلغم با
نافع بلغم رقیق بر انداخت سبب ترش شربین ان مایل بکرم است
ترش سرد و خشک و طعم آن که شیرین باشد معتدل است متوی دل است
و ضعف معده و در نظار یا د کرم معده را دفع کند و ت شیرین
کرم و تر است بمعد بد باشد و بهترین بزرگ است از معده رود بگذرد
بول براند خلط بد باشد توت جامض شاه ثوت گویند سرد است در
دیم و بعضی تر و بعضی خشک گویند و رم دمان و کلو او خنق را افزونه
کردن نافعت تین انجیر کرم و تر است تازه او جالی است غذا
بهترین غذا میوه است و غذا بسیار دهد بدن فریب کند و کزندگی کرم
رانافه است خشک او جالی و خلل و منبسط و در شتی حلق و سینه و شش را
نافع است اما بوزم جگر و سیر ز و عضو که حکم شده باشد بر شد حرف
انار توم کرم و خشک در سیم و بعضی در چهارم گویند بول و حیض براند

دفع نفع کند کزندگی همه حیوانات را دفع کند و ف الجیم جا و رس سرد است
در اول خشک در دوم قایض و تحق کما و کردن در دما و مغز و باد را
نافع است جاوش کرم و خشک در سیم طلا کردن عرق النساء و حال
سرد را و در دندان رانافه است و قوی را با بغایه خوب است و سلفه کرم
را که از بلغم لایح باشد جنین پیر تر سرد تر است بدن را فریب کند اما سنگ
کرده و مثانه احوال کند و زرا و عمل باشد اما کرم کرم و خشک در سیم
است صناد کردن بر بجز مفاصل خوب است جدوار کرم و خشک لطیف است
تریاق عمه زهر است جو زردک بهترین آن سرخ زمستانی است
کرم و تر است باه را قوه دهد سهل و ملطف و مدر است اما در مضم شود و خلط
بد دهد جلاب معتدل است یکین قند و دوسن کلاب یا سه من توالم
حافظه صحیح باشد و کرم معده باشد و تشنگی را بشتا نذخند سرد خلل
نوع و مدر حیض و نیمه برون آورد و کزندگی جمله حیوانات رانافه است جو
کرم و خشک در دوم سهل کرم معده و جب القوع است با سداب و پتیر
جو زدن زهر را رانافه است کرم مزاج را مناسب نباشد حرف انار
حب البان کرم در دوم سودا و بلغم رانافه است جالی و مقطع اخلاط
است حب الاس تخم نمور و سرد و خشک قایض است نعت الدم و سفله
و اسما صفاوی را مناسب است حب السیل تخم نیلوفر کرم و خشک
در دوم بصیر و بیق سفید سهل بلغم غلیظ و سودا و دیدان و جب القوع
لیکن کرب و فشان آورد و شربت یک مثقال حب الصوبر جلعوز را

بلغم

کوبید کرم و خشکت در دویم منبج و محلل و مومن است سستی بدن و ضعف را
خوب است جگر الیه و سگ کرده و مثانه را بریزاند و مسهل البول را نیک
است اما مضعف معده باشد و حرف اسبند را کوبید کرم و خشکت در دویم
بشکند محلل و منبج بلغم باشد با آب مک بر جرب که ریش شده طلا کردن
سود دارد حک خار حک مشهور است کرم است در اول کوبید معده است
منبج و ملین متوی باه نموت تنگ مشاء عبیر البول را نافع است هر
نوزه سرد است در اول خشکت در دویم صفر بشکند حضرت سرد و
خشکت در دویم بجلاب طلا کردن برور مهار کرم چون نمک و درم خورا
نافع است و اسهال کسه را به بندد و ریش مقعد و روده منبج را نافع است
صلبه کرم و خشکت منبج و ملین و رمی بلغمی و صلب را تحلیل دهد که در
ظاهر بدن و باطن باشد و او را صاف سازد و شش غذا دهد و سینه
را نرم دارد و در ارحیف کند در سرد آورده حصص نخود کرم و تر است
آب اولین است قوه باه را بدد و شش را غذا دهد حفظ کرم و تر است
بهترین است که در طبعی و نزعی و سخی و سفیدی با اعتدال باشد سیاه آن
غذا بدد و در غذا دادن نان تازه که یک روزه باشد بدن فریب کند
روغن او قوبار نافع است حنظل کرم و خشکت در دویم بر درخت که
یک حنظل باشد قنالت محلل و مقطع و جلاب است از اعضا بعید
شما و سودا و صفرا و بلغم غلیظ را از عضو بعید بقوه تمام بیاورد و قوی
ریحی که نافع است و درنگ او نم کند کمی کزدم را بجا به خوب است تا او کزنی

انفی

انفی را نفع رساند اما بمعده بدست حرف الحار الطبر بهترین نماند است
که از کرم خوب پاک باشد خوشنمک از جگر نفع تمام یافته باشد و
بسیار رنگ و سطر نباشد و تنوری و بازه باشد فطر غذا بسیار دهد و بر
هضم شود نان کرم تشکی آورد نان که از کرده باشند نجاری نان
کلاغان کوبید سرد و تر است سینه را نرم کند نمک مره را طلا کردن سود
دهد شیر زیاده کند و مثانه را نیکو باشد خون سرد و خشکت در
دویم قایض و مدر باشد خود کرم و خشکت است در چهارم قاطع بلغم
است و در مهار کرم و خنار برود جرب و قوبار نافع است و باه در جگر
آورد و سپرز را بکند و قوی پیدا بخیر کرم و خشکت در دویم حیض
براند صلابه را نرم کند و بلغم براند و قوی و قوه را از ایل کند
کاهو کوبید سرد و تر است در سیم خون نیکو دهد خواب آورد و طلا کردن
برود مهار کرم نیکو باشد و در سرد که از کرمی باشد موافق است و تر است
کرم را بغایه است و منبج سیدان منی کند خنک شش سرد و تر است تازه
اوسلفه و نزله کرم و نفع الدم را موافق است و با غسل خوردن او را
منی کند سیاه او قوی باشد و مخدوم و منوم کرمی جگر را نافع است
خل و رو قوی مختلف است کرم و سرد و در لطیف است سردی بسیار
است سرد و خشکت ملطف و قاطع خلط است صفراوی مزاج را
نافع است در سرد کرم را طلا کردن نافع است و معده کرم و تر را
موافق است و صوم کرمی است که ده من آب انکور راده منی

شراب اضافه کند و بگذارند در سفال رنگین در اوقات تاب سرد خمر در
 بخت علاج کلی گفته شد فوج شفا کوسه و ترست در دویم آنچه بداند
 متصل و پیچیده باشد اعظمت زود مهم شود و از معده بگذرد کرم را
 جائز موافق است پیش از طعام باید خوردن اطمینان نرم دارد و در
 کرم خشکت در دویم بلغم بگذارد و محلل است باه را قوه دهد و فوج
 تخلیل در دندان را تسکین دهد بوی دمان خوش کند و معده سرد
 را قوه دهد و قیاس موافق است خیار قندو باد رنگ کوبند سرد
 و ترست در دویم لطیف تر قنات که خیار دراز باشد همایون را
 با فست بول براند و سیراب با درنگ با بکر قند صغیر براند و تشنگی
 به آرد در معده آورد و حرف الدال دار فلفل کرم و خشکت در سیم
 باضم و متوی معده و باه واحد از طعام و طلا کردن گزندگی حیوانات
 را نافع است در حینی کرم و خشکت در سه درجه بعضی گفته که در دو
 درجه لطیف و جاذب و مصلح عنونه نافع زکام سرد است مفرغ و منجم
 سینه و مغز سده بگرد متوی معده و نافع است شفا و در باز زده پیچیده
 مرغ باشد و زهر نافع است در خون سپاوشان کوبند سرد
 خشکت جوار حها و در پنهان خشک کند متوی معده و قابض و نافع
 سچ است نیم گرم خوردن با بیضه نرم ترست در دو سرد است خلمه
 ترشش او معده و جگر کرم را بهترین دوا است قابض و اسهال
 صفراوی را نافع است خاصه در کاه و دهن الورد و روغن گل معتدل

است بعضی سرد کوبند لطیف است و متوی دماغ و دهن و اسهال صفراوی
 به بند و صداع کرم را ساکن کند دهن منقشه سرد و ترست جوب را
 طلا کردن نافع است و آسان کند که معاصر را خواب آورد و صداع کرم
 طلا کردن نافع است دهن الفه سرد و ترست با لجن لیا و الحجاب سرد
 سام است شاق کردن نافع است و طلا کردن بر سر همین حکم دارد دهن
 ایندو حکم آن حکم روغن منقشه است اما این قوی ترست دهن البلسان
 کرم و خشکت ملطف و محلل است و باز دارد آب که نازل شده باشد در نیم
 اعراض بلغمی که در تخلیل دهد سنگ مشابه بریزد و اگر زنی که آنرا سیده
 رحم جمل شود جمل گیرد حرف اللال دهن معتدل است کوبند کرم است از
 و خفقان دفع و تقویه دل به حرف اللال را و نذر و نوح باشد فراسیانی
 که ریوند ترکی کوبند و صینی باشد و صینی مستعملت کرم است بعضی کوبند
 معتدل است ربو و نشت الدم و اسهال و جگر و معده و فواق و خفقان و
 درت و مغض و در در کرده و مشابه و رحم و تنها گفته را موافق است و کما و
 کردن بر ضرب و سقطه مناسب است مفر است بسفل مصلح صمغ عربی است
 رب العنب و وشاب است کرم و خشکت مزاج سرد را موافق است
 و غذا بسیار دهد اما خون را بسوزد و معال آن خیار است رب الطمره
 آب غوره سرد و خشکت صفرا و تبهار سوزنده و تشنگی و قوی و اسهال
 صفراوی را دفع کند رهن قره قودت کوبند شاق ساخن طبع و
 نرم سازد انار شیرین سرد است رطب است بعضی معتدل کوبند

ملین و حالی باشد و دفع عذون کند و قلی و سینه را مناسب است حقیقان و متوی
معه و او را بر بول نکند اما انار ترش سرد و خشک منج صفا گویند که بر
احشا بریزد و حقیقان و سوزش و تبها تیراز و شته و حالی را نافع است و متوی
معه بکلی و سینه و روده بد باشد مصلح آن قد است ریاس ریوای هر
و خشک در سیم بعضی گویند در دویم گرمی فرو نمائند و طاعون را نیکو باشد
تقویه حج اعضا باطن بکند چون معده و جگر و کرده و روده با سینه و قوی
بر باشد حرف است سیم مویز بهترین خواصانی بزرگ شیرین کوه است و گرم
و تر است دانه او سرد و خشک و دست جگر و معده و کرده و مثانه باشد
در روده را نافع است طبیعت نرم کند بر نماند خورده کردن گندگی معده
را دفع کند اما خون را بسوزد مصلح او خیار است زرد مسکه گویند روده و کولنج
است گرم و تر است منج و محلل و حسی باشد بر بدن طلا کردن فزونی آورد طلا
و جوشش دمان دفع کند و سلفه کند را بقصد غایه است مکر زید بعل ذات
الجنب و ذات الریه را نیکو باشد بزهر ما و زهر افی مخاومت کند اما معده
راست کند مصلح فایض است زراوند مرفح گرم است در سیم خشک در
دویم جالی و مطلق و خذاب آهن و شوک است جلا دندان بد و هر چه
کوش باک کند مرغ و در بود و سواست را دفع کند گزندگی حیوانات را نافع
است و زهرها مملک را از بینا و گرم و خشک در سیم با دما را بشکند
و دل را قوه دهد حاصل است زرب گرم و خشک در آخر در دویم معده
و جگر در نافع است با دما بشکند بر دفع کل بر سر طلا کند کردن در

سرکه

سرکه از سردی باشد زایل ز عوان گرم است در دویم خشک در اول فایض مطلق
و منج و منوم و مصلح عذون و بلغم و متوی دل و جگر و معده و کرده و کسر روده
و بهر باه شته را ضعیف سازد و تحلیل گرم و خشک در آخر سیم بعضی گویند در
دویم نفع را تحلیل دهد و حفظ را زیاد کند و بلغم بکند از متوی باه باشد
رودا با سیم گرم و خشک در سیم لطیف است سینه و شش در بود و سلفه کند
و انتصاب نفس استشفاء و در مهار صلب را نافع است و بلغم و حبس القوی و
دیدان فرود آورد و حرف الس سادح گرم و خشک در دویم در جامه باشد
از هر رسوس ایمن باشد بوی دمان خوش کند سذاب گرم و خشک
در دویم موطع و مغشی با دما غلظت باشد و تحلیل دهد و فایض و بوق الساد در
مخاصل خوردن و طلا کردن نفع رساند و در کسر کمنه با سویی کما
کند و خون بینی بندد و استشفاء را با با بجز صفا کردن مناسب است و زهر
و گرم معده را بکشد سر قین شده کباب بویند سرد و تر است ملین طبیعت
و نافع برقان و تبها حرق را و سلفه را دفع کند سرطان نری و گرم است
صلب را نرم سازد و گزندگی سکی دیوانه را صفا و کردن نافع است در
مرض دق بکنکاب جو شاییدن مناسب است سعد گرم است در اول
خشک در دویم بدن را گرم و خشک سازد با دما را تحلیل دهد بوی
دمان خوش کند بوی معنی زایل کند حافظه را قوه دهد گرم معده و کدو
دانه بکند اما خون را بسوزد و مصلح سیم سرد است در اول خشک در دویم

بهترین او معدلت فالض طبیعت و مدر لول و متوی معده و مانده زکتن
 قتلها است باعضاء باطنی باشد و آب او انصاف لغز و به لغت الوم
 را دفع کند سورش لول را سود دارد لوی او ^{بسیار} ~~بسیار~~ ^{بسیار} ~~بسیار~~ ^{بسیار} ~~بسیار~~
 عشان و فی را دفع سقمونیا کرم و خشکت در سیم بعضی گویند در دویم بسیار
 آن معنی باشد بهترین که زود نرم شود و قدری سقمونیا در میان بی سیم
 نهند و در خمیر کیمند و در زیر آتش کنند تا خمیر سرخ شود بعد از آن بعل
 آورد مسهل صغیر غلظت و رمی باشد از اعضا بعید و زود عمل کند و
 چون اصلاح کند باطلان توان دادن و بمحده و جگر بد باشد مصفا
 است با ساسه مالک کرس و اینون و ذوق و اسکر کرم و ترسبت کمنه
 او خشکت بهترین است که سفید و روغن باشد و سینه را نرم سازد و معده
 را موافق است اما مستحیل شود بصغیر که در جوده باشد و سده بکشاید
 سکه کرم و خشکت در سیم محلل و مطف و دفع لوج و ملین ماده را که در
 درک و رود باشد و زود آورد و متوی باه و مدر حوض آب زرد و غلظت
 لوج بزاید سلق کرم و ترسبت بعضی گویند خشکت آب او موی و ملین
 و محلل باشد و سده جگر و سبر بکشاید سیم کرم و خشکت در سیم باه
 غلظت را بکشاید و معده و جگر را قوه دهد و در لول و حیض باشد سسمه
 کرم و ترسبت ملین و حشو نه سود را لغز رساند و بدن زود کند قوه
 باه بد معده راست کند ساق سرد و خشک است در دویم قبض قوی

براید

دارد

دارد و باج و متوی معده مکس عطش و منشی و مکس عشان صفراوی و
 سحر را نیکو بود و سیمان رحم و دو سنطار یا راجحه کردن نافع باشد
 دیو اسپ را سود دارد و سیمک مایه تازه سرد و تر است در دویم ^{بسیار}
 است که در آب بفرین باشد که بر یک و کل شیخ کزد و بدن زود کند و
 باه را قوه دهد زهر را از کزندی و سگ دیوانه را نافع است طبع گرم سازد
 سبیل سبیل کوشت که مست در اول خشکت در دویم دل را قوی سازد و قبض
 طبیعت کند سورخا که مست و خشکت بعضی گفته اند سرد است در دویم ^{بسیار}
 که در مفاصل باشد زود آورد و بعد از آن مفضل را تنگ سازد که در
 ماده را قبول کند و متوی باه باشد بمحده بد باشد مصفا زرعوان و قند
 باشد حرف التیشاح سرد و خشک است در سیم خون را صافی سازد و حله
 و جرب را موافق باشد و متوی معده و مویخ سده جگر یلس طبع و مدر لول
 و مسهل صغیر باشد شبث کرم و خشکت اخلاط سرد را بفرین دهد
 باور ایشانکه نیز از یاده کند سنگ منانه بریزند شر زنه بولوراز
 و خشکت در سیم ریشها کمنه و امله موافق و مضمضه کردن باب که شبث
 در نجاحل کرده باشند در دندانزا تسکین دهند سکنه کند نوک مدوا
 بروغن کوه سفید شیر باید کرد خوردن او بد باشد معیر سرد است
 عذرا اندک دهد در کنگ او جلا و تلطیف و تبرید و بلین و ترطیب باشد
 و کلیل سر گفته اند شعا قله که مست متوی باه باشد و منی بنزاید شگاف

وسیلان

خشک

کرم خشکت در دویم خلل ملطف قوی است رطوبه معده و با درج را
 دفع کند شلیم کرم و تر است مقوی باشد و عذار بسیار دهد و شکر
 طعام آورد و مقوی چشم باشد اما نه تولد کند مصلح او جوایش کرم
 باشد شونیز کرم و خشکت در سیم جامی و مقطوع بلغم و خلل باد و
 و دانه تولد و من و برهن و تبار بلغم را در دگر که از سردی باشد
 نفع دارد و کرم معده بکشد شلیم کرم و خشکت باد را بشکند و بول
 براند و روغن او در گوش جان نیند در گوش را تسکین دهد قاطع
 منی و منوم و منظم چشم باشد و شیخ در منه ترکی کرم و خشکت در سیم
 بعضی گویند در اول با کوبه را تحلیل دهد و جلیق و کرم معده را بکشد
 و حیض براند سطح کرم و خشکت در آخر در دویم طلا کردن بر منو
 در برهن بخر رنگ کند و خوردن مفاصل را سود دارد و نیز خشک
 نیز خشک است کرمت با عدال از ترکیس قوی تر باشد در خاصیتها
 او حرف الصاد صبر بهترین بر سقوطی باشد که براق باشد و میان
 سرخی و زردی باشد کرم و خشکت در دویم ماده صفرا از زمین
 و زرد آورد و بلغم را از معده دفع کند مضر باشد بعد مصلح آن کثر
 باشد صحرایی سرد و خشکت با عدال سلنه کرم را نافع است او از
 صفای کند قوه معده بدید و اسهال صفراوی نفع کند و در ششی
 علی و شش و سینه و شش را مناسب است سرخ است در

دویم و صداع و حفقان زایل کند و قوه بدید و فرج آورد و بکر کرم
 را نشا میدان و طلا کند کردن نیک باشد صندل سرخ سرد تر
 از سفید است بر و رها کرم طلا کردن بنجایه قوی باشد حرف الط
 طباش سرد و خشکت در سیم قلع و حفقان و عشته و در رها کرم
 را نافع است و مقوی معده و دل باشد طرفون کرم و خشکت در دویم
 بعضی سرد گویند مقوی معده باشد و بدیم باشد طراشیت سرد و خشکت
 قایض و مقوی دل باشد طین منوم سرد است و در بستن که از نجاش
 دمان آید هیچ چیز بخواه این نیست و گردن سک دیوانه و گردن افقی
 بنجایه است و موجب و موضه که بسوزد فی الحال طلا کند ریش نشود
 حرف العین عدس سرد است در اول خشکت در دویم پوست او
 گویند کرمت و مختار او سرد است در دویم بر نفس طلا کردن و با
 الکلیس الملک و روغن کل و بی ورم چشم که کرم باشد نافع است آب
 او تیس کند و جرم او قرض و خواب بر نشان آورد و خون را غلیظ
 کند و سده جگر آورد و غسل کرم و خشکت در دویم سرد مکار نافع
 و خون نیک حاصل شود و من عونه کند و قوه را از جگر باک سازد
 و سامع را قوه دهد و خوردن او گردن کی سک دیوانه را نیکو بود
 و زهر مار را بر دفع کند بلغم کردن عقیق سرد و خشکت دل و چشم
 و حفقان را بیل کند غیب کرم و تر است شرب او طلا بسیار صابا

طین از آن سرد است در اول و خشک است
 بنید هر اجتهاد قطع و قطع را در کرم مقوی
 دل باشد

مزاج
 جوک

دویم

سرد

مقوی بدن است و زود فزاید سازد و مثانه بدست عیب الشعب
 سرد است در اول خشکت در دوم ضما و کردن برورهما گرم نیک
 است و در چشم کشیدن قوه بصر بهدورم معده و درم جگر را نیکو بود
 غایب گرم تر است و گویند بار دست حوزرا غلیظ سازد و سینه
 مناسب است و خونزایه بندد و کردن معده و روده که از گرمی بود
 دفع کند بر هضم باشد غیر گرم است در دوم تشنگی را نافع است
 بدن گرم نرم است دل را قوه تمام دهد و زود فزاید سازد و گرم و
 خشکت در دوم بهترین قاری سیاه کران بود که در تک است
 لطیف و سده بکشاید عصب و دل و دماغ و معده و جگر را قوه دهد و بوی
 دمان خوش کند حرف الغین عافیت گرم است در اول خشکت در دوم لطیف
 و جانی در دوسره جگر بکشاید و صلابه سهرور برش رود و اما را و تنها که
 را نیکو بود و صفرا سوخته براند غار یون گرم است در اول خشکت در دوم
 محلل و مطلق از خذاط غلیظ و مسهل صفرا و بلغم سودا بود از صفرا و عید
 خامه عصب را باک سازد و کردن هوام را نافع بود باید که سفید نشک
 که زود بدست مالیدن نرم شود و غایبه و در معده صلب را نرم سازد و همین
 براند اصناف رحم را دفع کند حرف الفایند گرم است در دوم تر است و
 بحر می گرم و خشکت در دوم طبیعت نرم سازد و سوزان نافع است قار و این
 عود صلیب است گرم و خشکت فیض و تحلیل و نفع و ملطف دارد و محلل است

مشاع
 فزاید سازد

ام

گرم و تر است و خشک نیز گفته اند و بهتر است که خوشند موی بر دیاند
 هضم کند و ورق آن الطف است در هضم و بول براند و سگد مثانه بریزد
 خشک گرم و خشکت دل را قوی سازد و فرج آورد و قهقان سوداوی
 دفع کند فریون گرم است در چهارم خشکت در سیم محرق و جانی است
 کردن بر عرق انسان نافع مسهل بلغم لزج باشد فستق گرم است در دوم
 و خشکت سده جگر بکشاید معده موافق باشد و کندگی گرم را نیکو بود
 نفعه نوره سرد و خشکت معتدل گفته حقا را با بادویه که مغز باشد نیکو
 بود و فلفل غنیمت گرم و خشکت در سیم ششها آورد و هضم طعام کند بول
 براند و در فلفل سیاه جلا و تحلیل بسیار بود و عذرا غلیظ را لطیف سازد
 بعد از جلا برداشتن منع جمل کند فلفل خشک گرم و خشکت بوی کردن او
 سده دماغ و بینی بکشاید و بواسیر را دفع کند فلفل در طبیعت قریب
 بصندلت طلا کردن برورهما گرم نافع است فوه روساس گویند
 ادرار حیض و بول بکنند کدی که خون براند حرف الفایند گرم است در
 دوم بعضی معتدل گویند منقی معده و مقوی باشد و باب انار ترش منع
 عیان و قی کند قناریا در از سرد و تر است در سیم گرمی میثاند و صفرا
 دفع کند و ادرار بول کند قرع که در سرد و تر است در دوم صفراوی
 مزاج را نیکو بود سلف و در و سینه را که از گرم بود نافع است بمعده و
 روده بد باشد قرفل گرم و خشکت در سیم دماغ و جگر سرد را نافع

است بهر را تیر سازد و تار یکی چشم را زایل کند مغز و متوی قلب است
 قرطم کاثره کرم خشک سینه و آواز را در قویج را نافع است متوی ماه
 باشد وسط کرم خشک در دویم بر عرق النسا طلا کردن نافع است
 قناری بجز است کرم خشک بتوی و کلف را اینکو بود لطیف و جانی طینه
 نرم دارد و تولد سودا کند اصلاح او بر دفن کند قیسل کرم خشک
 بعضی سرد گفته اند کرم معده و کدو دانه را یکشد و پیرون آورد و فنه
 پیرز بود کرم خشک در سیم بادنا را بشکند و درد کوشش که از سردی
 نافع است و دفع زهر با یکند قیصوم بوی مادران گویند کرم خشک در دویم
 بر دفن سرب بردار النعلب طلا کردن موی بر نماید در ارض کف کند سنگ
 مشابه بریزد حرف الحاف کافور سرد و خشک در سیم در ماکرم کرم
 در عاف را و صدا کرم و حواس کرمی مزاجا تر نافع است کلمه سرد
 خشک در دویم صلابه بواسر را و حرف بول را و بود و نفس از
 کرمی باشد نافع است کبر کرم خشک در دویم بهترین علاجه
 سیر را کبر است حصص براند کرم معده را یکشد خنازیر را تحلیل دهد
 جمیع زهر را علاج باشد کبابه کرم خشک در دویم منج و ملطف
 ریشمار عفن که در پیچ دندان باشد و سنگ کرده و مشابه را بر وزن آورد
 بکدازد مدر بول است کرب بهترین آن بطنی باشد کرم در اول خشک
 در دویم بعضی سرد گویند منصف ملین عضو بود و سوختن آن را تکین معده

بیلند

به باشد چشم تاریک کند صبح آن کوشش فریب باشد کرفش کرم است در اول
 خشک در دویم حلال نج مغز باشد او مسکن در دما و متوی ماه و اگر
 نوزده باشد عقوب کند و او را کرات کند تا کرم و خشک در دویم
 بواسیر را خوردن و طلا کردن در غایه خوبی است بلکه تریاق بواسیر است
 متوی ماه مدر بول و کشنده دیدان باشد کدبه کشنده سرد و خشک
 در اول خشک او خشک در دویم در قوی مختلف یکی کرم و یکی سرد
 بود در ماکرم را طلا کردن نافع است و طعام را در معده جندان نگاه
 دارد که ناضجه کار خود تمام کند و این خاصیه است منی خشک کند و چشم را
 تاریک کند کرم مارو بارکز بود سرد است در اول خشک در سیم سال
 را اینکو بود مکزی امرود و ماشه بان گویند معتدل است سرد کرم
 عذاب بسیار دهد متوی معده و دل دانه تشنگی بتویج بد باشد کون
 کرم و خشک در سیم بادنا را بشکند لقطر بول را منج کند کرم و
 خشک در دویم حفظ را قوه عام دهد و خون به بند و متوی معده باشد
 و صاحب زهر چون شافه سازد هیچ را دفع کند کبر با سرد است در
 اول خشک است در دویم بعضی کرم گفته است خون را به بند و از هر
 موضعی که می آید وقتی تسکین دهد حرف اللام لادن کرم است بعضی تر
 و بعضی خشک گفته اند اما هیچ خشک بنجایه لطیف است بلغم دفع
 کند صلابه جگر و معده را تحلیل دهد لبن شیر سرد تر است و معتدل گفته

معدود و مدر بول و حصص
 و کدازد سنگ مشابه و متوی

اند و مرکب است از بنبر و روغن و مایه اما این معوی بدن است و غذا را بگو
دیدم باید که در وقت شیر جزی خورد تا بنم هم نشود و بدن فریب کند و معوی
جاء بهشت و شیری رنگ دایه قص کند و بسک مشانه و صفان بر باشد
و مائه گوید که امت طبیعه نرم دارد و صفرا بر اند طم کرم و تر است
بهترین گوشتها است که متوسط باشد میان فریب و لانی و خصی است
گوشت بره معتدل است در گرمی و سردی اما تر است غذا بسیار دهد و گوشت
برغانه معتدل است در گرمی و سردی و خشکی در غایه خوبی است لطیف
غذا جید دهد گوشت بز نیکو نبود گوشت گاو و وحلم گوشت گوسفند رسید دارد
اما گوشت غلیظ و بد هضم باشد گوشت آهو بهترین گوشتها بود که صید کنند
فضله کم دارد لسان الحمل کسر و خشک بود در دویم متع خون کند از هر
موضع که آید و عضله او قلاع را تسکین دهد و لوبیا کرم است و معتدل در گرمی
و خشکی است او را که طبع کرده باشند او را ریح و بول کند و بچه مرد و بارک
را با درازم و ن بردن فریب کند و نفع آن کرم و لوز بادام معتدل است
در گرمی و سردی و تر است بعضی کرم تر گفته اند و غذا او معتدل است
بود در بسیاری و قله بدن فریب کند و طبیعت نرم دارد و خاصه با بچه خوردند
اما در هضم لولو مردار معتدل است صفان و صف دل را نافع است
بغث الدم را زایل کند شربت و دو رنگ باشد لیمو در خاصه حکم
خورده دارد در تقویه معده اتوی باشد و گویند در و تر باقیه است گوشت

انیم

اد کرم و خشک نفع حاصل دهد حرف الطیم ما مبتدا جاف ما مباشرت
سرد و خشک بر در مسماء کرم و صدام طلا کردن ابتدا دهد در درج
را نیکو بود ما مهم ان بهترین و جزی بود کرم و خشک در دویم یا صحن جزم را بر
و قوه بصیرت بهر ماه هر کرم و خشک در دویم نفس و در و مفصل و
در دشت و درک را نفع تمام رساند خون در مسهل اصافه کند ماش
معتدل است خلط نیکو دهد سلفه و تها را نیکو بود و نفع آن کرم و محض دوع
باشد بهترین است که از جوات کاد کیم نوز و گفته شد در دویم کرم و خشک در
دویم محل خلط و باد و ملطف و مفتح سدا و مسکن در دویم دافع غلبه بول
و معض باشد در آب گامه کرم و خشک بلغم غلیظ را دفع کند از بدن
و بوی دمان خوش کند و کزندگی مسک دیوانه را نافع است مسک بهترین
صینی بود کرم و خشک در دویم معوی دمان سرد و معتدل و معوم و معوی
دل و دافع صفان و تر ماق زهر باشد بدن کرم ضرر رساند معده او
کافور بود شمش زرد آو سرد و تر است آب کشته او تسکین و تها تر نافع
بود سرد سازد و معده را سرد سازد معطی کرم و خشک در دویم
معوی معده و جگر داشته او را نفع سلفه بلغم و درم جگر و فانیض طبیعه
و خلل بادا باشد و خاییدن او بلغم را از دماغ فرود آورد و معقل
کرم و خشک خلل دملین خون بسته و در مسماء صلب خاصه که با آفتابان
روزه داخل کند و در بول و محض و مسهل بلغم و سودا باشد و خلل

جنازیر و مخزج چنین باشد یک گرم خشک در دو غم حاجی و
 غلغله و مین و دانه بادام و دانه عفتونه و کدازیدر طوبه باشد و نمک شادبو
 بهترین مکملها باشد حفظ را قوی سازد مسل بلغم خام و سودا باشد
 و فایز و نون نافع بویست او گرم و خشک و اراتج الطیف است و آ
 او سرد و خشک و جب او گرم و خشک تخم کتان در سرد کند از دماغ در
 او صفا بستاند نه بفض کتونه تلمین ناخواه گرم و خشک در دو غم
 سده دماغ بکشاید و مسکن ششان و محلل ریح و نفخ و متوی معده
 و کرده سرد و در بون و بیرون آوردند شک منانه و منقی کرده و منانه
 و دانه بتها گفته و دانه کزیدن کزوم باشد و معده سرد و تر را بهتر
 از دوا برینود نفخه بود و نیاغی گویند گرم و خشک در دو غم لطیف
 ترین شربتها بود متوی معده بود و دانه او مسکن فواق امتلاهی
 و قی بلغمی و دموی و متوی باه و قاتل دبدان و شربت او دانه میوه
 بود و نظر خود ندارد در دانه میوه و قوتی معده سرد و حرف الواو
 بترکی اگر و لغاری بر ج گویند گرم و خشک در اول درجه دوم بر ص
 و هو و نفع امتلاهی و در دبهلو و سینه و با و بار که از سردی بود
 و صلابه سیر و معض را سود دارد در دکل سرد و خشک متوی
 اعضاء باطنی باشد از معده و دل و جگر در دوه درم درم درم
 شکر مسهل صفا بود و متوی دماغ باشد و شتوه یاه را کم کند حرف

الهامند با سرد و تر است در وسط درجه اول در دمنض اندک باشد
 و منخ مسده بوجک باشد و ضما کردن بر جگر گرم و در مها گرم نافع است
 و مسکن غشیمان و گرمی معده و بر سرد و نفوس طلا کردن منخید باشد
 حرف ایبار یا قوت گویند معتدل است و سرخ او گویند گرم است مخزج
 و متوی قلب و نشاط تمام آورده جمله جارم از رساله سمبلیه در
 مرضها خاصه و این جمله شملت بریت در فضل فضل
 فضل اول در مرضها مرض الصداع در سرد را گویند اسباب
 گرمی است که از خارج بدن باشد چون بودن در اقباب یا نزدیک
 آتش نشسته باشد یا در حمام گرم که دماغ گرم شده باشد علامت آن
 وجود سبب است یا بیشتر بوده باشد و گرمی سرد و خشکی دماغ و شکلی
 و آواز گوش و ساکن شدن در دگر نیز با خشک و اعتدال بول و بر از علاج
 در موضع سرد و تر باید بود و وجهه سرد و تر باید بوی کردن مثل
 بنفشه و بید و کثیر تر با صندل و کلاب و کل نیلوفری و با درنگ شوق
 و طخه سرد و کلاب و سرکه و آب کثیر و صندل بر سرد طلا کردن و اگر احتیاج
 شود کافور اضافه کردن روغن کل و روغن کدو طلا کردن شتر آ
 تر بندی و اگر سعال باشد شراب آلو یا شراب بنفشه یا شراب نیلوفر
 یا سنبول و اگر قطش غالب باشد با سعال شراب نارنج یا شراب
 بنفشه یا شراب نیلوفر یا سنبول و اگر قبض با سعال باشد شراب

کاس

الغار

حاض یا شراب نیلو و غذا فرود هر سرد تر باید خورد اگر نباشد کنگ
جو دماش مقشر و کشمش و شیره بادام و سفالاج باب لیمو نازدان
بازرک یا فوره یا آب نارنج یا حاض یا سماق ترش کشر خاصه وقتی که
اسهال باشد و اگر قبض باشد ترندی قنق کشته اگر تب باشد اگر
در مرغ جوان و گوشت بزغاله و بیره و ماهی تازه بر ششها که ذکر رفت
از میوه هندوانه و انار میخوش و طم خیار و بادریک طلا کلاب و ضدل و
بوش در بندی و سرکه بم خلط کرده و اگر بخوابی باشد سرکه نکند ضما
اگر وجود بنفشه بلعاب اسجول صم کشر و اگر قدری پوست خشک باشد اضافه
کنند و اگر در صعب باشد و باین تدبیر تا تسکین نیابد قدری افیون و
زعفران اضافه کنند بنفشه و برگ بید و کل حنظل و سوس و تلف سرکه پای
بشود و یا سبب گرمی سر از داخل بدن باشد که داروی گرم با غذا
که بر ماع مضر باشد چون بیار بسیار با سیر و امثال علامات تقدم
خوردن ایمنس و خشکی بینی و اضطراب و بدی فکر و بخواهی قلم حسها
از باصره و ذابغه علاج شربت با غذا که مذکور شد و طلا اما باید که
در آن طلا ناقص نباشد و در وقت با سرد تر مثل روغن بنفشه بادام
در روغن کدو و روغن گل و کنگ بجای است خواه تب باشد خواه
نماند سببی دیگر سرد شدن سر است یا از خارج بدن چون هوا
یا آب سرد و کلهاسیاه که در تک جویمای باشد و این نوع درد سر را خط
میگویند

میکنید و موفی بزکام یا ترله می شود علامات وجود سبب و کرانی
حسا از ادراک خرد باصره و میل کردن در ده بنشی سر و سنگین یافتن
در دگر با گرم و حرقه گرم از آب و هوا گرمی ترش و غده علاج حکم گرم
و غرقه گرم بر سر نهادن یا سوس و با لونه و امثال آن کردن و روغن
گرم طلا کردن چون روغن زنبق و یا سمن و زکری و غیره و دارو با گرم
جوشانیدن و سر بر بخار آن داشتن و طبیعت را نرم داشتن شیا فای
یا خنثی یا بشیره کابیر بگر خوردن ابلیز بکسر جو خوردن نافع است
کافند خوردن و زرده بیضه مرغ یا کباب یا قلیه بکشر خشک و عمل موافق
است مشک و عنبر و سبل و عود و عالیله و قرقفل بسیار دارو گرم خوش
بوی چون ریحان و بادرنجبویه و زعفران و امثال آن بوسیدن ضما
کل خطمی و تخم گیان کوفته و قدری زعفران و مرکبی و اندک افیون
نافع است اگر تخم بر احتیاج شود قدری پوست خنثی کوفته و اندک
افیون و زعفران طلا کنند اما تا ضرورت نشود بخورد عمل نکنند و غذا
کم خوردند و در غذا شربت ترشها نکنند اما در سببی آب
سرد خوردن و چهار سرد خوردن هم می شود علامات سردی و مانع
است و نفع یافتن بکسر با گرم از داخل و خارج علاج آن است
که گفته شد از طلا و روغنها گرم و غیر اینها سببی دیگر غلبه خون است
علامات آن سرخی روی و چشم است و کرانی سرد بدن و تبرک زدن در کلاه

میگویند

شقیقه و تمامی سردی و حاله مشابه خواب شدن با عدم خواب و قاروره سرخ
 و غلیظ و منته شدن رکها و عظم بنفش و بثرنی دمان علاج آن فصد فعال
 است اگر مانع نباشد که صغیر یا حمله باشد فصد حبل الذراع یا الحبل الکرفال
 ظاهر باشد و حجامه ساختن اگر احتیاج باشد شتر تراش که گفته اند نشد
 و کنگ جو با کره یا بدیع و کنگشتر تراش ساختن بترندی یا ترشها دیگر که گفته
 شد و میوه ترچو آکو و مندوانه و خیار و بادرنک و خنک سرد و طلا نام سرد
 که گفته شد نافع است سببی دیگر غلبه صفراست علامات آن سخی در د
 سر است و گرمی و خشکی بینی و دمان و تشنگی و بیخوابی و سردی بنفش و غلیظ
 دمان و مایل بودن رنگ روی و سفیدی چشم زردی و صفرا قاروره
 علاج آن اخراج صفراست بمطبوخ هلیله یا اسلیج زرد یا نروده درم
 تمرندی خمسه سر شاترج بازده درم غناب است عدد سکنسان خناه
 عدد الوده عدد کل سرخ شش درم ابرک غناب الشعلب پنج درم مجموع
 را در لعوق خیار شتر یا شتر خشک و تمرندی و آلو بخارا یا حبه بنفشه و سنج
 دو درم مرتد متقال الطاک دانق و نم رب سوس نیم درم یا سچون خیار
 شتر هفت آن ترید یک درم بنفشه یک درم نمک مندی دانک و نم کبصطکی دانک
 نادمان دانک رب سوس دو دانک ستمو نیانک لعاب خیار شتر دو
 مثقال مجموع را کوفته و بخته بروغن بادلم حرب کتد و شتر خشک
 سازند و این یک شربت است و باقی علاج دیگر علاج در دسری است

که از غلبه خون است از غذا و طلا و غیره اما در سردی است و تری بیشتر گویند
 بی دیگر غلبه بلغم است علامات کرانی سرد و کدوره جس دماغ و تری در
 بینی و دمان و بطور کتبض و خواب کرانی و سفیدی قاروره غلیظ و سفیدی
 رنگ روی دروی سردی سربنی سوزش و گرمی علاج اول باید که ماده را تصفیه
 دهند بشراب اسطوخودوس و شراب اصول یا کتد مرکب کبصطکی و اینون
 بعد از آن دفع بلغم باید کرد با ابارج حالیوس و غزوه آب کامه که
 ابارج در روغن کرده بکشند و خود دل و غذا و تدبیر های که در صداع بارد
 گفته شد بکار برند از زن کرم کرده در خرقة بندند و بر سر نهند نافع
 است سببی دیگر غلبه سود است علامات کرانی سرد و خشکی دماغ و بینی
 و بیخوابی و کبودی رنگ روی و لالونی بدن و خیالات فاسد و دقه
 بنفش و بطور و خرقة قاروره و بیاض علاج اول ماهه سودا را تصفیه
 بشراب کاوزبان و شراب بنفشه و شراب نیلوفر یا آب خشک و روغن
 پید مشک و کلاب و اسبول و نم رکان با آب جو و قند بعد از آن
 مسهل دهند ما حب افتمون یا مطبوخ افتمون بدنند تا بدن و
 دماغ پاک شود غذا گوشت گو سفید رسیده و گوشت بر غاله و مرغ فرجه
 با کره یا مایه تازه و زرد بپزید مرغ یا کره بروغن بادام طلا بروغن
 بنفشه بادام یا روغن نم کدو یا روغن نیلوفر یا مسود یا مجموع بهم
 اضافه کنه و کلاب یا آب خیار اگر دماغ گرم باشد و نطول کردن

ترید از نمک حلی درم و نمک مندی هفت درم
 نیم گرم رب سوس و نیم گرم و اینون و مصطکی از نمک
 شتر درم رب سوس و استارین نیم گرم و نمک مندی درم
 نمک حلی درم و نمک حلی درم

بشر نیم گرم بعد از آنکه سر تراشیده باشند باید که زود بشویند بطول جباری
 و بنفشه و جو را که جوشانیده باشند صاف کنند و از موضع بلندی بر سر برینند
 در وقت بنفشه بادام در گوش چکانند و بر بینی بالا کشند و حمام با عدس
 بغایت مناسب است سبب دیگر خشکی در معده است علامات خشکی
 و سبکی و بیخوابی و خشکی بینی و تیره یافتن بطلان تر علاج جلاب باب
 سرد یا شراب بنفشه بکباب و بوق بید مشک یا شراب نیلوفر یا سنبل کاشانی
 بقدر غذا گوشت یا مرغ جوان فربه یا گوشت برغاله و بره و اگر و زرده
 بیضه مرغ نیم بخت و ماهی تازه و کشیر و اسفناج یا اگر بروغن بادام از
 میوه هندوانه و خیار و شفتالو و آگو و در آگو و انکو ترش شیرین طلا
 روغن کدو یا بنفشه یا نیلوفر جدا جدا یا بهم جمع کنند آب چهار قطرات
 آب برک بید و جدا کرده در اغلاف کرده بر سر بنهند و بشر نیم گرم بر سر
 طلا کند بعد از آنکه سر تراشیده باشد اما رود بشوید و ازین روغنهای
 گوش و در بینی بالا کشند حمام معتدکست بغایت است حمام آرد جو
 باب مدک بید و لعاب اسنون و حلوا از کدو تر و قند و نشاسته و روغن
 بادام غلاف کنند بر سر تراشیده نزدیک شدن و آواز آب بشوند خوب
 است سبب دیگر مادی که در سر غلیظ شده باشد علامات قد در سر و سبکی
 و نقل کردن از موضع سر بموضع دیگر و آواز گوش و ترک زدن علاج
 طبیعت را نرم باید داشت شربیات و حقهها نرم و تحلیل باد باید کرد

معتدل

زن

زن گرم کرده و کما کردن بر سر باوبان و مرر خوش و سداب و شب و
 سیاه دانه طوشتند و بر سر نطون کشند و چغرنامی بادا یکم طوز و سبب دیگر
 است که در سر بشر که معده باشد اگر صفرا معده باشد علامات آن علامت
 صفرا و معده است بافتن و تسکین بتی صفراوی است علاج آن علاج در
 سر صفراوی است و تی کردن صفرا سکندری باب گرم یا آب ترب لکچین و نایب ال
 آوردن معده بعد از بنفشه بشراب نیمو و شراب طوزه و سماق و حمص و
 رکی یواج و امثال آن سبب دیگر خلط بلغمی است که در معده باشد علامت
 آن علامات در سر بلغمی است و تخمه بسیار شده و جشار ترش و نوع معده
 و بسیاری آب دمان و غشای و سبک شدن بعد از تی بلغمی علاج آن منقیه
 معده کنند بعد از نفع دادن ماده بلغم بکشد یا شراب اصول صفرا آن پوست
 سخ کردن پوست سحر را راجع اصل او در اسنون مصطکی یا طخواه فردمانا اسنون
 سلیم اسطوخودوس عار لئون فوج حلی مجموع را طوشتند و صاف کنند و کفند
 اصاف کرده و منقیه کردن کب بلغم یا ایارج تبرید و قدری مصطکی یا غار لئون
 و اگر ماده غلیظ باشد ایارج جالبسوس بدهند و بعد از آن تغذیل کنند بوجه
 عود یا کلقتد مصطکی و اسنون و نوش دارو سبب دیگر سودا که در معده
 شده باشد علامات آن شهوه بسیار و ترشی و سوزش و تی معده و تسکین
 یافتن بتی سوداوی علاج آن منقیه معده باید کرد و بعد از نفع سودا بر
 اسطوخودوس یا شراب کاو زبان و جب افیمون یا مطبوخ افیمون صفرا

آن به بلبل سیاه اسطوخودوس است خسته برون کرده اینستون از
 هر یک ده درم پسته پنجاه درم کاسسه بریدار بجم مجموع را با جوشانند
 غیر از اینستون و حل کنند در آنجا اینستون را با بداد تا معده پاک
 شود و بعضی معالجه که در درد سر خورد یا سر بر چتری خورد و علامات
 آن ظاهر است علاج طلوع انبساط یا حقه نرم دارند بمثل الوی
 بخار او بستن و اصل سوس و عاب و خار حک و مور کار نزه و مساف
 بنو فو و کرم حطمی و بر کس ما شتر حش و منج بخار کنند با طر نعل کشنرهای با
 کشف داده و قد و قصد کنند اگر احتیاج باشد سببی دیگر خار است
 که از کوزه شراب شود یا از شراب که مزاج آن متنز شده باشد علاج شتر
 یمو شراب جاف و شراب انار ترش و کنگ جو بنایت است آب لیمو و انار
 و حاض و سماق و غوره و لحام معتدل در روغن با بونه طلا کنند و خوب رود
 سببی دیگر بسیاری جهات است علامات علامه آن ظاهر است و مثل لرزیدن سر
 است بعد از جهات و ضعف حرکات و کمال آنکه سی خرسا و راه پیش میکش باید
 بس سر و کشد علاج آن معالجه خشکی دماغ است در توتیه دماغ پیشتر کوشند باید
 مذکور شد سببی دیگر قوه حسی دماغ است علامات زود منتقل شدن از
 ادنی سبب و باکی و صفای افعال دماغ و باکی یعنی و غیره علاج حس دماغ
 را اگر چه باید کردن بعد از آنکه غلیظ مثل هر سیه و کله و شراب خشک سببی دیگر
 ضعف دماغ است سببی دیگر آن است که با دنی سبب در زیاد شود

علامات

دولگی

کودکی که گفته شد سببی دیگر ظاهر است

و حواس دماغ ضعیف باشد از قوه معکوه و مذکره و حواس ظاهری ابراه
 و سامعه و غیره با علاج ملاحظه باید کرد اگر دماغ گرم باشد لقمه و تقوید
 باید کرد و بتدریج که در صداع گرم گفته شد و اگر دماغ سرد باشد لقمه که در
 صداع سرد گفته شد و همچنین خشکی دماغ را در معالجه خشکی در سرد گفته شد
 سببی دیگر بخار باشد که از عضو که غده داشته باشد بدماغ آید علامات
 زیاد شدن در سرد وقت که عضو که مرص دارد افت زیاد شدن
 و با حواس کردن بخار که متضاد می شود از آن عضو علاج علاج عضو
 موقوف باید کرد و ویسین طلوع و منج بخار کردن ماطر نعل کشنری بستن
 جری عضو موقوف که بدماغ می آید اگر ممکن باشد چون جراحه که در انگشت
 بای باشد یا در ساق بای که مخصوص می شود مثل حرکه مورچه که بالامی رود
 بعضوی سببی دیگر گرم است که در بالای حشوم از بلغم حاصل شود و علامت
 فهم کردن حرکه چتری در با اعلی مخزن و بوی سنی و زیاد شدن در وقت
 که در گفته شد علاج منقبه دماغ باید کرد و با یارح فتر او داروی که دو درامی
 در دماغ می باید جکانیدن چون آب برک شغالی و ترمس و داروی که
 در مغالطه دو گفته خواهد شد البیضه و طوره در کمی است صحت مثل
 بر نام سرد و سرد علاج و آن بخاری است که حکم شده باشد در کوشش
 که بر بالای کاسه سر است یا در میان دو عشار که کاسه سر نان محیط
 است و یا ضعف دماغ علامات است که با نذک سببی بنایت صعب
 شود دروشنایی و سخن کردن مکره و از دو تار یکی و خلوه طلبد و از

آواز ما اید یا بد بر کشادون چشم قادر نباشد در ساعه احساس کند که کوه
 مطوق بر سر اوی زند و سر او تنق میزند و اگر ماده در زیر پشاست که بر بال
 کاسه سرت علامه است که در در سرت کشد تاروی او و رنگ روی او
 متغیر باشد و کشتش در پوست سرفتم کند تاروی او میکشد و از دست
 بر سر او نهادن بغایت متازی میشود و اگر ماده در میان دوش
 باشد که مخاط کاسه سرت یا در میان کاسه سرت آن دوش علامه
 است که در حین کشد تا حدقه چشم سرت آن در در سرت بلغمی است و گفته شد
 که در سرت زیاد کوشد سر را بنگ مسمی بخارند بعد از آن بخند و مگ
 لطف کند الشقیقه همان بفضه است اما در یک طرف سرت باشد علامت
 آنکه خاص است با دفریان سرمان است و چون آن شرمان را حفظ کنند
 در دماکن شود علاج تدبیر بفضه است علاج و در حین است که در یکی از
 دوش دماغ واقع شود یا در هر دو دوش یا در تقس دماغ یا در مجموع
 از هر دو دوش و تقس دماغ واقع شود و این دوش را چاب میگویند
 بسیار خون می باشد و آنرا فرایطس میگویند علامات تبی دالم
 و کرانی سرد سخی روی چشم و در در صعب و مزیان با فحک دورستی
 زبان مایل بسیاری و اعظم و گاه باشد که از چشم اشک آید و از روی
 که اینه شود و گاه باشد که قطرات خون از بینی او آید علاج رک
 اشک بکشاید و خون کب قوه بردارند و طبیعه نرم دارند و کوه
 حفته نرم دارند مثل منفه و غاب و بستان و کلم خفلی ساق نلوز

و اصل سوس و آلو و جباری و جنب التعلب و برک جعذر و نشتر خشت
 یا شاق قر قروت و این طلا بویش سر او دایم بپندرد و غن کل
 ده درم کلاب ده درم سر که به درم مجموع را بنیم نیکو خلط کند و در
 بران الوده کند و بر سر او نهند و منفه نیلوفرو کدوی تر و باد رنگ
 شق کرده و آب کشند و کلاب و ضدل و نخله سرد بومی کنند و معالجه است
 رموی باید کرد و از غذا و شراب سببی دیگر صفراوی می باشد و این
 را قرانطش خالص میگویند علامت صعوبت و زردی روی و زبان
 و بخوابی و خشکی دمان و بینی و چشم و سبکی سر و بر جستن و قدر کردن و
 بدی خلق علاج طلوع را آب آلو و تمر مندی را نرم باید داشت و آب
 خیار و باد رنگ و هندوانه و علاج تب صفراوی باید کرد و در خشک
 بسیار بر سر او باید نهاد چون تراشه کدو و عنب التعلب و برک بیدر
 آب خیار و در غنمار سرد طلا کند چون روغن نیلوفرو کدو و سر سام از
 سودا کم واقع شود معالجه آن معالجه تب سوداوی است در تری دماغ
 باید سعی کردن چون تدبیر که گفته شد در سر سام و صداع سوداوی
 او را نسیان میگویند سبب ورم است که در دماغ از ماده بلغم واقع آن
 حالتی است که مسان خواب و بیداری با تب نرم و ناخوشی و کرانی
 حواس و سفیدی زبان و بر جستن و مهتوت شدن و در جواب دادن کرانی
 و حکه بلکه چشم علامت اول ماده بلغم را نصح باید داد و حفته نرم باید کرد
 بر زبان حفته بقوه تر بر سر از آن حفته قوی اما ملاحظه تب باید کرد و تب

السر

تب صفراوی
 تب سوداوی
 تب بلغمی

علاج

داصل

بلغم و مطبوخ باید داد و در صداع بلغمی گفته شد و باقی تدریجاً بلغمی بسیار
 در گرمی نگویند و در اول کلاب در روغن گل و سرکه بر سر طلا کنند پس
 از آن اندکی حد سردتر اضافه کنند پس از آن محلول صرف به نهند چون با بون
 و اکلیل و حطمی و در وقت غلظت و کندی سردتر و کندی شش موی کردن و در
 او جگانه تا عظم آورد و در سبب سردی و گرمی است که از صفرا و بلغم در
 دماغه واقع می شود و علامات آن مرکب از علامه سرسام و بیشتر غس اگر
 صفرا غالب است علامات سرسام صفراوی غالب است و اگر بلغم غالب
 است علامات بیشتر غس بیشتر است علاج آن مرکب باشد از علاج سرسام
 و بیشتر غس و چون در حق نقصان است در ادراکات عقل سبب آن
 یا سردی دماغ است که بی ماده باشد و گفته شد با علامات در صداع بارد
 یا سردی دماغ است یا بلغم یا سودا یا خشکی مجرد است یا ماده سودا جمع باشد
 و علامات مجموع در صداع خشک و سوداوی گفته شد علاج آن فراخ دماغ
 را با اعتدال باید آورد و اگر مادی باشد دماغ را از غلظت آن ماده پاک باید
 کرد و معدل و منقح مجموع گفته شد در علاج صداع که از سردی دماغ باشد
 و صداع که ماده بلغم و سودا باشد غذا کم باید خورد و دماغ را گرم باید
 داشت و اطریفل و هیلیم برین و چون ملاسفه نافع است قوی تر از آن
 معجون بلادی است اما بسیار گرم است ملاحظه باید کرد که در کندر و کبیل
 و قند سونی سازند و وقت خواب قدری بخورند ناشناخته قدری بود
 است و او را بلغم عقلی متحول باید داشت و سخنان که ذهن را قوه دهد

در صداع

نسان فراموشی است که نقصان گرفته باشد یا باطل شده باشد که
 صحیح یاد او نماید سبب حکمی شدن دماغ است خاصه بطن موخود دماغ که بی
 ماده باشد علامات که دره حواس است و نفع یافتن بجزئی گرم که در دماغ
 رسد علاج روغن کریم بر سر طلا باید کرد خاصه بر سبی سرد و جوارش
 فدا سمنه و معجون الفز و با و دایم سر را از هوای جنگ نگاه باید داشت
 و دیگر خشک دماغ است با ماده بلغم علامات که دره حواس و
 خواب با فراط و دایم از سخن رطوبه آید علاج متقیتم دماغ باید کرد
 کبک ایام و غنوه با کاه و فودل و تر کبها و روغن کریم که گفته شد
 بکار آوردن سبب سردی و خشکی دماغ است علامات بخواب سبب
 سردی و چرخه مجدد فراموشی کند و آنچه قدیم یاد گرفته بخاطر آید و خشکی سخن
 و زرد زرد سخن نتواند گفت و گاه گاه تصور شود که خناق می شود و تصور
 می کند که سردی بجانب بر میکشند علاج معالجه سردی دماغ است
 در ادراکات جنون است که افعال سبب از ظاهر شود از قدر کردن و
 زدن و شکسته و ایند کردن و بر حشر سبب یا سودا است که متحرک شده
 باشد علامات افعال سبب با بکر بسیار سکون دایم و سکوت و کم سخن
 گفتن و اگر در سخن در آید از کلام باز نماند و گاه گاه غافل شود و دیدن
 مایل بسیاری باشد سبب دیگر صفرا سوخته باشد میل بشرد اینرا
 رسانیدن بیشتر باشد و اضطراب و ساکن کردن از سخن زود تر توان
 و رنگ او مایل بصفه باشد و سایر اعراض صفرا که در صداع صفراوی

علامات

گفته شد و سبب دارالکلب خون سوخته باشد علامات با افعال سببی
 گاه خندد و گاه گاه تملط کند و بدی خلق درو کم باشد و دماغ گرم باشد
 در کبابی بر خون را اینکینه باشد و حیوانی کم باشد علاج مالنجوی است
 که گفته شود المانی بیاعده است که فکر فاسد کند که مایل بنوش
 دویم باشد و دایم خلوه جوید و بدست از چیز ناز که عادت ازان نباید
 برسد و کمانها فاسد و فرغ کند و این همه قسم می شود قسم اول امتلا
 بدن است از ماد سودا غیر دماغ که کار او بد دماغ می آید علامت مایل بود
 رنگ بدن بسیاری و لاغری و صلابه و احتراق بنص و صفار قارور و
 تقدم غذا غلظت و رخ و تعب کشیده باشد سبب این خون سوخته باشد
 علامات با اختلاط ذهن خشک و فرج باشد و رنگ او کندم کون باشد و
 رگ کشنده بر خون و سرخی چشم و مص غلظت با سرجه و جوان باشد و علامت
 گرم و تر که مولد خون باشد خورده باشد یا بیشتر خون رفتن که او را عاده
 باشد و حالا این خورده باشد و اگر سبب سودا سوخته باشد علامت فکر بید
 بروغاب باشد با ترس و میل خلوت و کرب و فرج و فکر ناز فاسد و اگر
 سبب صفا سوخته باشد با اضطراب و جربستن و شراره و قهر زوی رنگ
 روی و نظر کردن او مثل سبب باشد و حیوانی در دو اسایش باشد و کوی
 بدن و اگر پیشتر غذا ناز گرم و خشک خورده باشد دلیل ظاهر باشد خاصه
 بیخ و منفرد در هوای گرم کشیده باشد و اگر سبب بلغم سوخته باشد علامت
 کسلی و سکون و یکی گرمی بدن و علامتها بلغم در جزد مواضع گفته شد علاج

اگر خون غلبه باشد رنگ او گل بخت اندام که بکشایند و یا با سلبی و صافند
 اگر خون معاد مثل حیض و بواسیر بند شده باشد شراب کا و زبان و شراب
 بنور بیاشامد و مطبوخ افیمون بخورد تا بدن پاک شود و دماغ را برود
 سردتر که در صفا سودا می گفته شد بخار دارد و در غذا سرد تر مایل نماید
 و اگر صفا سوخته باشد در ترتیب بدن کوشد بیشتر تها خون خشک چون نرا
 نر بندی و شراب آلوده و نوانه و با درنگ و حیار و تقالو و زوال خون
 ماده نفع یا بد مطبوخ افیمون و افیمون بار الجین مکرر بیاشامد بعد از آن
 باین شهرتها و میوه در ترتیب بدن کوشد و آسایش داز او افاض نفسانی
 دور بودن در همه اقسام سودا فزوره است و اگر سودا مخرق باشد
 نفع ماده بار الاصول باید داد و مکرر در نفعه درین قسم ضروره است و غیر
 دوار و اسهال سودا و تقیه حب افیمون و ایارج لوغافه یا باید کرد و مکرر
 در نفعه درین قسم ضروره است و مکرر دوار و اسهال سودا و مویجات
 یا قوی و مویجات معده چون کلقته و اطیقدات و اگر بلغم سوخته باشد
 بکلقته و شراب اصول نفع دهند و بعد از نفع حب افیمون و ایارجات
 بدین قسم دوم سودا در نفس دماغ است و این بدترین اقسام است
 علامت افراط فکر و فرورفتن چشمها و سوس دایم و حیوانی و نظر کردن
 دایم در زمین و لاغری سروروی یا اعتدال بدن و بطور بنص خوردن
 غذا که بدن مفرط بوده باشد و وقت قارور علاج اگر خون مایل

ترتیب

الرفون

رک قیصال بکشاید و نفع مادی سودا بکنه بشتر باشد که گفته شد در سودا و ملاطه
 که صفا سوخته یا سودا سوخته هر کدام باشد آنرا نفع دهد و بدن را از آن
 حلقه پاک کند بمسکه که مناسب آن باشد و دایم دماغ را برودن سردی
 خوب دارد و بخوبی را نیز خوب دارد و مفرجات یا قوتی مداومت نماید قسم
 سیم از مالچو نیاسودا عراقی است و علامه ناکه نیز گویند سبب افزاگر
 جلالت که خون و اخلاط را می سوزد و در پیرز می ریزد و از پیرز در دمان
 می ریزد یا در معده می ریزد و در معده و درم پیدای شود یا پیرز درم می کند
 و علامات و درم معده و درم پیرز خواهد آمد علامات این سودا عراقی قیال
 ترش و سوخته و ضعیفی هضم طعام و آب رفتن از دمان و در دو سوختن
 کفش میان دو شانه و سر استخوان کسینه و اتساع شکم و نرمی طبیعت
 و هوع با فراط و فم کردن نجارات که بالاجی آید و بیج دندانها می رسد
 علاج اصلاح جل کردن کتد بوق کاسنی و طلا بکلاب و صندل و ارد
 جو و صندل که ترکیب باید کرد و غذا انگک جو یا رشتا یا کتدم شور یا یا خود
 آب بکوبش مرغ یا کوسن در سیده اگر هضم قوی باشد یا شش آکو یا رمان
 یا آنش سبب حلوا برودن بادام و نشاسته و نیزه خنثا شش در جمیع اقسام
 مناسب است و دمان معده را دایم برودن کل خوب دارند و سبیل و
 کلید و برک ترنج و نایوب را گفته و نخته با معطلی طلا سانه بر معده
 نافع است و گویند طبیعت را بشیاف و صفت نرم نرم دارند با لعاب خیار شتر
 نوری

ناظره

برودن

نوری

نوری

نوری

نوری

نوری

نوری

که نشود جماع نبر نباشد علامت خشکی چشم و زود رفتن باشد کلی در وقت
 که کرون و خوابی و فزونی حسن و خاریدن آن و نفسی بلند و آه کشیدن
 دلافری و حال او را نظام نباشد علاج بهتر از وصال علاج نیست اگر آن
 میسر نشود قوم قوم مردم دانا را با و ملاقات فرما و سر از محبوب او معلما
 پیش نقل کنند و او را از و یکلهما تنود بند و بعد از طرف او صاحب حسنان
 مخالفت فرمایند و او را تنها کند از بند و بوی و انعام او را از فکر باز آورند
 و عورتان را فرمایند تا در نهان از معشوق او قباحت او بگویند و او را بعد
 دلاله کند و سخنان جماع انکه پیش او نقل کنند تا بجا بشنود که در و میل شود
 و این اثر تمام دارد و اگر او را معشوق فرمایند که از خاطر او بیرون رود و متنا
 است سبب خواب کرانی کشته را گویند که با سانی پیدا نتوان کرد
 سبب سردی دماغ که از سرما یا از خوردن مخدری مثل افیون یا شکر کرانی
 و مانند آن حاصل شده باشد علامت آن وجود سرما است که در سر او تصرف کرده
 باشد یا خوردن مخدری در رنگ او مایل بنری باشد و منحل و صلب او باشد
 و متفاوت علاج سرمازد و بحکم رود و در و غنما گرم بر سر طلا کند و در او
 خوش بوی گرم چون مشک و عنبر و سنبل و عود و امثال آن بوی کند و غذای
 گرم بخورد که گوشت پانزند و کشیر خشک بپزسازند و اگر از خوردن سرد
 علاج آن کند بشره های گرم و غذای گرم چون عسل و حلوا با عسل و امثال
 این و در و مخدران جدا جدا در فر خوردن افیون و غیره گفته خواهد رسیدی

و گاه

دیگر بلغم خام است که در مخدم دماغ حادث شده باشد علامت کرانی پیش
 سرد کرانی حوک دادن چشم و اختلاج ابرو و باد پشانی و تری مخزن و در طوبه
 جصفیده بر روی زبان و حاله شبیه کجواب الوده علاج علاج صدام بلغمی است
 سبب ضرب است که بر سر او رسیده باشد یا او بر چیزی سختی خورده باشد علامت
 آن وجود ضرب است علاج آن علاج ضرب و سقط است و گفته خواهد شد در ضرب
 و سقط و فرق میان سببات و سکنه و فتنی و حناق رحم است که بعصره صاحب است
 را پیدا می توان کرد و سخته شبیه زندگانت و دیگر انرا بعصره بپوشن نمی توان
 آورد و سر نخوابی با فراط است که بر معنوی طبعی نباشد سبب گرمی مزاج و
 خشکی مزاج دماغ است که بی ماده باشد علامت سوختن و خشکی مخزن و دماغ
 و خشکی و سبکی سر علاج علاج صدام گرم خشکت سیمی دیگر گرم و خشکی دماغ
 است که با ماده صفا باشد علامت غلبه صفر است و کرانی بر فی الجمله در زردی
 رنگ روی و خشکی دماغ و عطش و تبخیر دهن علاج علاج صدام صفاوی است
 و اگر سودا باشد علامتها سودا و معايله در صدام سوداوی گفته شد سیمی دیگر
 خلط بورقی است که در دماغ حادث شده باشد و این منشا از بسیار واقع
 می شود علامت سردی مخزن و حوک چشم و کرانی و زود از خواب در آمدن
 به چشم علاج دماغ را از خلط پاک باید کرد کب ایاچ که متوی است و نیا کرده باشد
 سقمونیا و بفسه حب ساقن ما غیر تمام دارد و در ایلم سر را بر و غنما بر سرین
 باید داشت چون روغن و کدو و بید و با بکامه غرغره کردن نافع است
 و گاه باشد که خوابی در در و در و شناسی و در و در و امثال معده باشد و

وسقط

دماغ

علاج امتداد معده گفته خواهد شد و معاطه در دووم و عم و شکر و روشنایی باید کرد
 و فکر بسیار نیز موجب خوابی می شود و الدار و السرد و دار عالی است که صاحب
 او کمان می برد که چنان می گردد و سرد بدن او می گردد و قادر نیست که خود را
 بر پای نگاه دارد و بسبب آن غلط است رفتن با باد و بخار که در بطون دماغ
 یا در کمان بزرگ دماغ می گردد و در وجه خلاف آن می گردد و هر که طبع خود خوب
 در وجه در بطون مخالفه چون بهم رسیدند در هم میگردند مثل گرد باد که آنرا
 زوابع می گویند و نسبت چنانچه نسبت روح مختلف می شود چون روح میگرد
 بدین سبب بخیل می شود چنانکه در نظر است می گردد و خود نیز می گردد چون
 کسی که می گردد نسبت بان چه که قوس می شود مختلف می شود درین حالت
 نیز نسبت بان محسوسات مختلف می شود و برار است اختلاف نسبت
 روح باشیا خواه اشیا مکرر و که نسبت میان اشیا روح مختلف می شود و
 خواه ازین جانب نسبت باشیا مختلف شود و آن اخلاط و بادها یا در
 نفس دماغ باشد یا از عضو بالا و چون معده و آن خلط و بادها یا در
 است یا گرم که بلغم دماغ باشد علامات کراتی سرد ساری آب دان
 و خواب سار و قله سنگی و کدوره سوارس و نزعی بنف و مفیدی فاروره
 و لیکن یافتن بگرم شدن سر سببی که سو و دماغ باشد علامات
 ساری فکر و خواب و تحلیل چیزها سیاه و درازی عمت و صلا بهیض
 وضع سببی دیگر که باد سرد باشد علامات جمیع این علامتهاست
 با عدم ثقل علاج دماغ را از خلط پاک باید کرد کفتمت و مسهلها و نوره

و تخیل

و بادها

و بادها را تحلیل باید داد و مثل روغن کرکس چون روغن قسط و روغن حب العار
 و با لونه و بان و امثال آن و نظایر آن گرم مثل با لونه و مرمر گوش و قیضوم
 درق اترج و اکلیل و شب و سنبل باید جو شایند و آب آنرا بر سر نطول کرد
 و نقل آنرا بر سر سنا و مسک و عنبر بوی باید کرد و روغن کرکس شوق باید
 کرد و بر دار و ما گرم که گفته شد بر بخار آن سر فرو باید داشت و اگر آن
 دار و ما را با اوزن را گرم کنند و در فوکه بسته بر سر نهند ناف است سببی
 دیگر صفت علامت زردی رنگ روی و چشم و بینی و مان و خیالات و چهره نازد
 در نظر در آمدن و سرد بنف و عطش علاج دماغ را از صفرا پاک باید کرد و مطنخ
 فواکه و حب بنف و معدین مزاج کردن بشره تبار سرد و عدان سرد تر سببی
 دیگر بخار بلغم باشد که از معده بدماغ می آید علامت عثمان و قله بنف و آب مفتق
 از دمان و جشار دایم و صداع و کاه باشد که دو آرز پشتر شود و کاه که کرب
 کیمه و خلا و امتداد معده علاج معده را پاک باید کرد و از بلغم کفتمت و قی و ایا رجا
 و قوه معده باید داد همچون و جوارشات چون نوشن دار و و فلا سوه و
 جوارش غبیری و امثال آن سببی دیگر باد سرد است که از معده بدماغ
 آید علامت عثمان است که بان چهرنی از معده قی بشود و باد در معده کس
 شود و در معده علاج آن علاج بلغمی است زیره را در نیند بوشاشند
 مغیبت مغیبت است و اگر سوز اضافه کنند در نفع قوی تر باشد سببی خلط
 گرم باشد که از معده بخار آید یا باد گرم باشد که از معده بدماغ آید علامت
 فله شهوه و حقیقان و قصور و فتور نفس و اضطراب که دایم از بهلوی بهلوی

نفس سرد
 جشاء دل از رگ
 در جگر بر نش

کرد و نشان وقتی مفادوی علاج سکچین فی باید کرد و آب گرم و مطبوخ
 و مار ماین نیز خشت و شربت ترشش باید خورد و اگر باد گرم باشد مطبوخ
 ساده بخورد یعنی سردار و نه نهند سی و کر ضرب و سقط باشد علاج آن
 گفته خواهد شد و اگر بخار باشد که از عضوی در بالا رود معلوم باید کرد که
 عضو ناف کرام است معالجه آن عضو باید کرد و اگر در حالتی است که در وقت
 برخاستن چشمها تاریک شود و صاحب آن مبهوت ماند و گران در سر فهم کند
 و آواز گوش و گاه باشد که عقل او زایل شود سیبی آن اخلاط سرد است در
 دماغ یا در معده و علامات و معالجات در صدها بلغمی گفته شد یا ضرب و سقط است
 معالجه گفته خواهد شد و گاه باشد که از نخعی در در سر باشد سیبی در در علامات
 گفته شد معلوم باید کرد و معالجه کرد و اگر بواسطه مرض است که در خواب گمان می
 شود که چیزی گران بر سینه او می فشارد و وقتی او تنگی می شود و گدی که حس می شود
 و چون بیدار می شود این حاله نایل می شود و سبب بخار خلط غلیظ خام است
 که در بیداری تخلید می باید و در خواب بر دماغ می رسد و سرد می شود و در مقدم
 دماغ می ریزد و در عضلات سینه فرو می آید و بر سینه و عضلات شش گران می
 کند گمان می شود که چیزی بر سینه او افتاده و او را می فشارد و این بخار از خون
 است علامات سرخی رنگ چشم و روی غلبه خواب علاج فصد باید کرد و در
 ساق و تقلیل طعام کسبی بخار بلغمی باشد علامت کدوره حواس و آب
 بدان و غلبه خواب و غلبه عطش یق و بارح و بعد از پاک کردن بدن اطباء
 باید خورد و بعضی مجونات گرم کسبی در بخار سوداوی می باشد علامت

علامات سودا است از اشتها بسیار و خوابی و خیالات فاسد و رنگ
 مایل بسیاری اگر سودا غالب باشد علاج بدن را از سودا پاک باید کرد و کب
 ایتمون و مجون نخاع سلیم کالی و اسود و ملحا و ایل از هر یک ده درم در بر
 و اسطوخودوس و ایتمون و سعاح و غار نفون از هر یک سه درم و جزار
 مسول دو درم و هم عمل صاف کرده سه برابر دار و نا شرب چهار درم سیبی
 در سردی است که دفعه بر سر خورد و در وقت خواب رفتن باید خواب باغین
 دماغ علاج داروهای گرم بر سر طلا باید کرد چون روغن ربنق در پت
 و زکس و امثال آن و کما دبار و دمای گرم صبح مرضی است که منع می کند
 اعصار نقسانی را از قوسها او منب غیر تام بسبی که واقعه می شود در بطون
 دماغ و جری عصبها که اعصار را که می رسد چون سده غیر تام است روح در
 عصبها و میالک نفوذ تمام نمی تواند کرد و بد شواری نفوذ می کند پس
 حادث روح می شود حاکم باضطراب و در کم کشیده می شود عصبها تمام
 بدن حرکت غیر طبیعی و چون روح اضطراب می کند رطوبه که در دماغ است
 گرم می شود و در جوش می آید و نوعی می آید و کف بر دمان می آید و فوزه
 در کله و آید بسبب آنکه آلات حاکم است می شود نفس تشکی بیرون می آید
 و گاه باشد که بسبی سستی آلات بول بی اختیار بیرون آید و اگر صبح
 دماغی بعد از پیت و بی نساکی واقع شود و با تا آن وقت بماند و معالجه
 نباید دیگر معالجه نمی شود و در نفس حکیم می گوید که صبح اصلا معالجه
 نمی باید بسبی این سده خلط بلغم است که در دماغ است علامت

دستی بدن و گاه علاج بدن را
 از مغز پاک باید کرد

علامات

علامات

آن علامت است صداع بلغمی و در وقت صبح شدن کف بردن آن آید علاج بلغم
 دماغ را بنوعی باید داد بشراب اسطوخودوس و دماغ را از بلغم پاک باید
 کرد با یار جها و هونوما که در صداع بلغمی کدرت سیسی و کرسودا می باشد
 خشکی دماغ است و لانوی و پنجواپی و حفقان و اضطراب و احتیاج در
 عضلات سرد تر نشی کف دماغ و خوف و کمانها بد با فرج علاج در
 مالبخوبیا گذشته سیسی در غلبه خون می باشد علامت امتداد دورک
 کردن و سرخی چشم در وی و غلبه خواب و کرانی سرگاه باشد که از
 بینی قطرات خون آید علاج فصد صافن باید و محج بر ساق باید نهادن
 و تعلیل غذا سیسی و کربن که معده می شود علامت اخذاج و حفقان معده
 و کزیدن دایم و لرزیدن معده خاصه در وقت کرسکی دآب دماغ و
 طعم دماغ مایل به قنونه و دورک کردن بر آمدن و سوراخها بینی نیز
 و حالت که گوید که او را خنق می کنند این حالات در وقت که صبح می
 شود بس صبح او را در قوی باید و گاه باشد که فریاد کند در اول صبح شدن
 گاه باشد که اطلاق شود و صبح سبک گذرد و خاصه اگر او را قوی شود
 زیاده شدن در عقب نخه و ف و معده و امتداد سیسی در کزیدن
 کزدم است که بر عصب آید بخار سیسی او بدماغ میرسد و عصبها از اینداری
 او خود را در هم می کشد علاج او علاج کزدم کزیدن است سیسی در
 صفرا می باشد و آن نادر است علاج او علاج صداع صفراوی است سیسی
 و کرم معده و روده است علامت و علاج در معده و امحا کفقه خواهد

علامات

محمه

دانی

بیماری که در وقت صبح
 از بینی قطرات خون
 آید

در کلهوی او ریزند و اگر یافت نشود با دبان و کرم کرفس زیره را با کوزه
وصاف کنند و با کلهقند در حلی او ریزند و حفته نیز بکنند بر تنقه بدن
کنند با یاریات و جویبات سیسی و اگر غلبه خون باشد علامت سرخی در
جگدی که حنای می شود و بر آمدن رگها کردن و اندک عرق بر زمین
در نفس زدن او بجز نباشد و این نوع اگر علاج یا بد مزه یا فایده نباشد
علاج قیفالین را دفعه بکشاید و اگر حاجه شود و در اجین را بکشاید
و تخم بر ساق پانند و اول حفته نرم کنند از آن حفته قوی تر و
اگر سبب ضرب و سقط باشد علاج ضرب و سقط باید کرد و اگر صورت
شود فی الحال فقد کند الفصاح سستی عضور را گویند از هر نقوی
که باشد جنابیه که مکنند اصلا یا بد شواری حقه که کذب بلغم می باشد
که در عصب ریزد اگر از دماغ در عصب که در یک جانب بدن است ریزد
بیک شوق بدن مفلوج شود و اگر در منبت عصب ریزد جنابیه در
شق بدن را فرود گیر تمام بدن مفلوج شود و غیر وجه علامت سستی
یک شق بدن یا تمام بدن یا از یک عضوی مخصوص و بطلان او که
در حس و دفعه واقع شده باشد و بیاض قاروره و خامی آن علاج اول
حفته متوسط باید کرد و بنام کی و منفه و عناب و سیستان و اصل سوس
و کرم خلی و با بوبه و منوکاریزه و برک جعد و شیر خشک و شکر سرخ بعد
از آن قشور یون و تخم حنظل و تربد و شب دماغین و امثال این
اصناف کنند و ماده را با کلهقند علی با شراب اسطوخودوس را بکشند

المفالج

شق

دمن

وصاف کنند و سبکی عین فصل ماده را بنجد دهند و تنقیه بدن کنند
حک ایارج که مقوی تخم حنظل و غار یون کرده باشند و ایارج لوغای
داگر از سه هفته بگرد و حنظل سه بدهند و در مسهل دادن اعاده و تکرار
کنند و باز در سنج دادن تکرار کنند و عذار و زمار العسل دهند یا مار
العسل بآب تخم بدهند یا مرغ جوزه شبت و در اجینی و فلفل و اگر
روده در غایه باشند کبوتر کوچک و گوشت و امثال آن کباب کنند گوشت
خاکوش و عصاره مینر به در اجینی و آهوه مناسب است اینها و مغز جوز تخم
خاصه وقتی که قرض باشد اینها و با دام منتر نیز تو اند خور در بریاق و منور
بطوس مناسب است و گاه گاه خاویردن مصطکی و کتور بخیل و فلفل
خوب است کفنا ریا و بابه یا شغال در آب جوشند و اگر در روغن زیت
جوشند بهتر است تا ماهر شود و در نجاشیند بعد از تنقیه بدن و مسکه
بزدایم بوی کند چون اثری ظاهر شود بر ناشتا او را که فرماید سیسی
در خون می باشد علامات سرخی رنگ روی و چشمها و کرانی بدن و
بر آمدن رگها و علامات دیگر که مگر گفته شد علاج قیفالین را بر باید کشود
و تخم بر ساقها با پد نناد و تغلیل طعام و حفته باید کرد و اما باید که این
تمام کنند در قصد کردن با علامات غلبه خون نیکو ظاهر شود و صورت
بفقد کنند که فقد فرزند دارد سیسی و کرم سوزاج سرد و تری که ماده
نباشد علامت آنست که بتدریج فیل شود و نرمی آن عضو و خشک علاج
کلعل و مبرود و بطوس و حوارسن عنبری ماندا کنند و تری کباب

کرم و غذای کرم که گفته شد بوییدن داروهای کرم خویش و در آنجا
 و عمل و اکلین و برک انرج و با بونه و قیصوم و سداب باید جوشتان
 و آب آنرا بر سر طول کند و نقل آنرا بر سر نهند کسی در ضرب و سقط
 است علاج آن خواهد آمد اگر دفعه واقع شود سعی در علاج ندارد
 اگر بعد از دور و زیاده روز واقع شود علاج درم کند کسی در
 زایل شدن مهره بخت است یا مهره کردن از موضع خود علامت است
 که محل مهره بخت یا محل مهره کردن بیرون آمده باشد یا فرورفته باشد
 و مخاک شد اگر فرورفته باشد سینه یا سر میل به بخت کرده باشد و اگر
 بیرون فریده باشد کوز بخت شده باشد علاج آن مهره بتدریج بجای او
 باز باید آورد و تشنج تشنج درم آمدن عضله است که میل میدهد کرد
 باشد منبسط شود و سبب ماده بلغمی باشد که درم عصب در ریه باشد
 و در عرض عصب زیاد شده باشد و از طول در آمده و این را تشنج
 امتحانی می گویند علامات علامات غلبه بلغم است و دفعه واقع شده باشد
 علاج متقیه بدن است از بلغم بقی و جها و ایار جها و روغنهای کرم
 طلا کردن و غذا را بیل الحسل و گوشت کبوتر و عصفور و آهو و صید
 بزیره و دارچینی و قز نقل در کحل سیسی دیگر خشکی عضله است که سبب
 تعب یا اسهال و یا تبها نیز کشیده با پنجه ای با جوع بسیار است علامت
 لاغری خشکی اعصاب و بار یک شدن آن عضو است و بتدریج تشنج شده
 باشد علاج این عله علاج ندارد و در جوانان نادر است معالجه و صیانت

مار

الوزار

بیشتر روی رود فن تر طلا باید چون روغن بادام و بیه مرغ و بیه بطور
 امثال آن و غذای خوب و تر باید خورد و از ریاضت اجتناب باید کرد
 سیسی دیگر آنست که این بعضله رسد چون کردن عتوب یا مار یا تیل
 یا خوردن افنون یا شوکران یا سه ما صعب بان عضو رسد یا خلط تر در
 در وقت قی کردن در آن عصب ریزد یا عله در رم باشد یا سبب دود
 معده که بخاران بعضله رسد و متوزی شود و علامات اینها ظاهر
 است و علاج گفته خواهد شد در علاج زهر ناره و دود معده و قی کردن
 خلط که در معده باشد و معالجه عضوی که بخاران بعضله رسد در مرض آن
 عضو باید طلبید البته در مرض است که در یکی از اعضا واقع شود که میسند
 عضو را از انقباض و از طول کم شود سبب آن اسباب تشنج است فرق
 است که ماده مدود در خلل عضله واقع می شود و جناب فرجه عضله گرفته می
 شود و در رم نمی تواند آمد و راست می ماند یا ایدار بلبیده و نرم رسد و در
 در طول می گریزد علاج آن بعینه علاج تشنج است در جمیع اقسام اللحوه
 مرض است که کشیده می شود نیمه روی بجانب غیر طبیعی سبب آن تشنج است
 یعنی کشیدن یکی از دو جانب روی و جانب دیگر را بخود می کشد بر شکل
 در مانع علامات امتداد جلد روی جانب صحیح و قد آن دمان و کشاده
 مانند چشم در جانب صحیح و این تشنج پیوسته می باشد علاج آنست که بتدریج
 پلامی شود و جانب مادی خشکی و لاغری باشد علاج آن علاج تشنج

اب علامه

بسی است بسی دیگر است شدن یک جانب روی علاج است علامت
 سنی جانب او است و ضعف حرکت و تشنج آمدن یک چشم و سستی برده
 که جوکام است در جانب باوف و آب از چشم رفتن در جانب باوف و کبودی
 حواس و آمدن از زبان بی اختیار علاج باید که ماده بتوجه را تا نام در حرکت
 نه آورند از برای آنکه مودی بیشتر می شود و با بکته و اگر ارشده مگذرد
 علاج نیاید علاج نفع ماده دهد بکفند با شراب اسطوخودوس شراب
 بر ذری و غذای لطیف خوردن مثل مغز و کبوتر از بر نماند گوشت همدون
 ماده قابل شود و نفع تمام باید مسهل مثل مارچ و جویب بلغم غایقون مجرد
 بنجابت مجرب است و موزة بخورد و آب گامه نفع تمام دارد الرکبه مرض است
 که در عضوی آبی پیدا شود در آن جنانت که قوه حرکت عضوی آبی میدید عاج است
 از هو که دادن عضو با نقصان بسی آنکه که آن عضو میل بر بیان می کند و قوه حرکت
 نخواهد که عضو را به بالا کشد هر دو حرکت هم مختلط می شوند و نخواهد که قوه حرکت
 عضو را نگاه دارد که حرکت نکند و حرکت نقل عضو را در آن میکند از در که ساکن
 سازد و آنگاه عضو را گویند که مرکب باشد از اجزاء مختلف چون دست
 که مرکب است از عصب و عضله و عظم مثلا سبب تری مزاج عضو است
 که سرد شده باشد دست شده نه بگدای که فلج شود جناب که بر از برای
 شود و اگر آب بر سر خورد و فقه و با فراط یا بر نماند تا آب خورد و با ملامت
 کند بر شراب با عصب که اگر منوش قوه شود و یا مرض بسیار کشیده باشد

یا دم یا فرج یا بعد از جمیع می باشد با سبب که فتن شدن عضوی جناب که
 بر پای خود نشیند و یا انداز بجنب و عضله سرد از گردن حیوان چون
 عقرب و حیمه و غیره با علامات و علاج این سببها ظاهر است اگر سبب
 عصب باشد تقویم دل باید کرد سببی در کرده باشد بسبب خلط غلیظ
 لزج که روح بر وجه طبیعی نتواند نمود در عصب آن عضو آبی علامت
 علامات بدی مزاج و امتلا است که در فاج گفته شد با علاج آن الحذر
 نقصان است یا بطلان که در حسن واقع می شود الحذر ضعف است
 که عارض می شود و عصب را تا مدت آن کسی بر پای خود نشیند تا کنج شود
 عصب المنع ضعف است علاج سرد باشد که از خلط خام غلیظ سرد در
 عضله و عصب واقع شده باشد که قوه حساسه از نفوذ کردن باشد و عضو
 ست شده باشد و مجاری مسدود شده علامت است سستی بدن و کسل
 و بیاض لون و نقل جو اس علاج آن علاج فاج سرد است بسی دیگر
 از گردن عقرب و حیمه تیز میشود و علاج تریاق است و فاقه و لاجلاج
 که موضع است از بدن که از عادت آن عضو نباشد هر که سر نه متواتر
 در دو ساکن شود و باز حرکت کند سبب رطوبتی غلیظ است لزج که حواره
 بدن آنرا دفع می کند و می شود و از جهت غلظت از مسامات پیردن نمی
 رود و طبیعی آنرا می خواهد که دفع کند آنرا که مبدی و روح را راه نمی باید
 که پیردن رود او مخالف هر که میکند بس عضو در حرکت می آید یا تخلیل

بسی دیگر

یا دم

میرود علاج داروهای گرم مثل بابونه و فرفر و تخم شبت و حاشاد
سداب و امثال آن جا در کس نیز مناسب است گرم کنند و کما دکتند و
روغن نارگیل چون روغن بابونه و روغن حبث انوار اگر باین کما دادند
شود و الا مسهل باید خورد چون ایاریجات و هویج بلغم فصل
دوم امراض سرد ورم ملتحمه را گویند سبب غلبه خون باشد علائم
سرخ چشم و منته شدن بلغم و ورم و کشیده شدن حدقه و کب بسیار آمدن
رگها و تیرگی زون شقیقه علاج احتیاج کردن از دود و غبار و شستنی
و نظیر کردن در چهره با سفید و هوا گرم و سرد و قنص طبیعت و چیزهای دیگر
چون عدس و کربس و شراب بسیار و معده را بر کردن از طعام خاصه شب
و خواب کردن بر بالای طعام و چیزها نیز چون سیر و بیاز و شور و استنشاق
و بخوابی بسیار و بدترین چیزها جمع است فصد باید کرد و حجامه از شرتهای
بفشار یا شراب نیلوفر یا شراب الو یا شراب کل عذرا برنج و کشمش و کدو و زرد
بیشه نیم شبت و اگر ضعف باشد مرغ جوزه مسهل قرص بفسه یا ایاریجات اگر مایه
خلیظ باشد سفیده پیسه مرغ یا شیر جاریه یا شاف ایض یا شاف یا منار
جلاب حل کنند و در چشم جگانه سببی در صفوحی باشد علامات ورم و
اسفنج و جوک چشم کمتر باشد اما سوزش و درد و خلیدن بیشتر باشد علاج
طلح هلیله یا حس سفید یا شربت و آغوی خارا باشد باید خورد تا در مان از
صفوا پاک باشد و عصاره سرد تر چون عصاره فوفه و کاسنی و کدوی تر بر

تنگ

چشم باید نهاد و سفیده پیسه مرغ و شاف کافوری و ایفونی اگر سوزش و درد
صعب باشد سببی دیگر بلغمی باشد علائم ورم عظیم می باشد و جگر کم باشد
و حرک بسیار باشد و در صفت سفید علاج شقیقه بلغم باید کرد و کتب و مطبوع
اگر احتیاج شود و لعاب جلده دم گمان بعد از آن شاف اجمرین و وقت
که رمد معالجه نپذیرد و دیر بماند یعنی دانست که در طبقات یاد رکھائی
است بر تو نباشسته با سفید و قنص طبیعت و سبب زین است که اندک صبح
در و سارند و گاه باشد که صبر و کفایت کند باید که در آن فرود مرفوعه را پاک
گرم بر چشم نهند و در آن نگذارند اگر سبک شود حکام رود و اقل صغار
از شراب درین وقت نافه و اگر رمد در کشد در موی شاید که بفسد نمان
صداع یا به اثر او احتیاج شود و فصد بی سر و تعلیق علق بر پیشانی و اگر سبب
نزله باشد آرد عدس یا آرد جو یا دانه کل را با آب غوره یا کلاب یا آب
مورد بر پیشانی طلا کنند و در خون شایف کل بکشند التکر مکر گرم و تری
است که در چشم میشود که مانند رمد است سبب از آفتاب یا از گرمی
آتش یا چیزی خورد که بخار گرم بکند و علامات آن وقوع سبب است که در وقت
مرض باشد یا پیشتر بوده باشد علاج اگر از حوازه آتش یا آفتاب باشد
سفیده پیسه مرغ یا لعاب اسغول که باب کشمش کوفه باشد با ساف ایض
بکشند و در عذا ملاحظ کنند چیزی بخار بکنند بخورند و شرتهای سرد یا شاف
و طبیعت نرم دارند سببی در سردی که بردارند سفید باشد علائم

وقوع سبب است علاج زرده پخته مرغ را بر روغن گل کرم کرده بر چشم نهند
اگر خشک شود و در چشم نهند مگر را بجلال دمد معالج کند و روغن در روغن
ورم عظیم است که در ملتحمه پیدا شود یعنی در سفیدی چشم تا غایبی که چشم فراتر
و بیشتر این اطفال را عارض شود و این علاج را بدست مگر اندک در
مرض خون بیشتر بردارند بفضله یا جامه بر نوزه یعنی بر سی سرد بر کشت
را بر چشم نهند و زرده پخته مرغ با اندک زعفران بر چشم نهند انفاست
اندک در چشم پیدا می شود و نوح مایه می ماند در میان طبقات قرنیه اگر در زیر
طبقه اول باشد از قرینه سیاه خواهد نمود و با هم را مانع نخواهد شد و اگر
در زیر طبقه دوم یا سیم باشد سفید خواهد نمود و با قره را مانع خواهد شد
و این آب که نمانده ترش می باشد و تیز و خورنده نبری باشد علاج
اگر این نوع خورده باشد خشک کنند کفاس است و الا عمل مکرر باید کرد و در
عین وقت که در چشم عارض می شود دهنمت نوع می باشد چهار نوع بر
سطح قرینه می باشد آنرا ارقم و خشون می نامند اول آنست که بر سیاهی
چشم پیدا شود مثل دو د پیدای نماید و آنرا فنام می نامند و دوم آنست که خورد
واقع شود و در عین قرینه باشد آنرا اسحاب می نامند و سیم آنست که این قره
بر کوه سیاهی چشم باشد آنچه بر سفیدی بسیار نماید و آنچه بر سفیدی باشد
سرخ نماید و آنرا اکلیلی می نامند چهارم مثل صوف است که بر ظاهر سیاهی
نماید و آنرا صوفی می نامند و سه نوع دیگر آنست که در غور واقع شود اول

بسیار
قره است غامزنگ دوم آنست که در عین نیت اما کشاده تر باشد و سیم
خشک ریشی است که جوک دهد و با آن ضربان سخت باشد و جوک آن سفید
باشد و در دصعب اگر آن جوک رقیق باشد و زرد سبک تر باشد آن
قره و اگر کبود آن هم سبک باشد و سبک آن باشد که سرخ باشد علاج
اگر قره در چشم است باشد بر دست جب فخنز و در جب اگر باشد بر دست
کنند و عذار لطیف جوزند چون مانش و جو در مثال آن و چون انور قره منور
شود مرغ جوزه خورند با پاچه و پیش از آنجا رتبه دماغ را پاک سازند پس
و احتقان و اگر غلبه خون باشد بفضله قفان و جامه سابقین و فصدک
صافین که بر از بر نخول بای می باشد در جانب داخل و هر چند گاه طنج
فواکه میاشامند تا تقلیل داده شود و اگر قره جوک دهد آنرا پاک سازند
بما را عسل و بنر دخران و اگر در د باشد شیاف نشاسته و سکن
بنر دخران و چون قره از جوک پاک شود دکندر مجرب با شیاف کند را با
نشاسته بنر دخران در چشم جگانه طرفه نقطه سرخ است خونی که
در چشم عارض می شود بسبب ضربیه یا رگ کشاده شده باشد یا جو که عقیق
رگ چشم را کشاده باشد و در ملتحمه قطره خون ریخته علاج قطره خون
کبوتر تا از فراقت که از زیر پر او باشد که بر او را بر کنند و آن خون
در چشم او جگانه ماکبوتر تا فراقت را بکشند و خون آن که گرم باشد
در چشم جگانه اگر در اول مرض کون اندک قنوی یا ماکل از منی

افزودند سبیل مانند برده است که بر بالای ملتحمه حادث می شود
بسیار که بر خون است و در هم بافته شده و سرخ است و پیشتر در چشم خار بود
می باشد و از روشناسی و جراح اینداج باید و چشم خانه خورد می نماید
اگر سبیل قوی باشد علاج آن تجرید می باشد که برده را بردارند و اگر سبک
باشد براره نخاس قرینی را یکروز در بول اندازند و در چشم جگانه و سنا
اجملین ریزه مس سارح شش درم صمغ عربی کثر از هر یک یک پنجم درم نخاس
مخوق چهار درم که با اسسلاح الرصاص از هر یک درم سد لولو سوخ از
هر یک درم دم الاغوبین زعفران از هر یک نیم درم مجموع را شاف سازند
و اگر حاد سارح درم راج مخوق درم دو سه مرز زعفران فلفل از هر یک
درم و دم ساف سازند با آب سداب و استعمال کنند و اگر با سبیل خوب
حادث شود بهتر شاف سماق باشد مجرد سماق یا صمغ و انزوت
افزادند کسب قطعه سبیل در فرج بر بکنند و خوب است الطفه مشهور برک
ناخونه است و آن مانند عصب جوی است که از گوشه چشم می رود و
پیشتر از گوشه چشم می رود که از جانب بینی است تا غایبه که پیشتر چشم را
می پوشد و با صره را از دیدن مانع می شود و این زرد و سرخ و کبود
می باشد علاج بهتر از آن علاج نباشد که بانه که آنرا مصلحت می گویند
بچسند و در سره را با انگ خانند و بر چشم نهند و ساهه ساهه خود را می گرداند
باشد تا بیک چشم بر حده نخسند و فصد کنند و بدن را از اخلاط

باک کنند اول بعد از آن بچسند و شاف دینار چون سحر او سحر روح و
شاف درج کل رنجار سادج هندی از هر یک درم دم اقلیماد و درم
اسی سکیج دار فلفل از هر یک نیم درم حل سازند اشک و سکیج را شاف
کنند و باقی دارو را با ساینده بان مخلوط کنند و ساق سازند و روی
نخاس مخوق سادج از هر یک نیم درم فلفل دار فلفل شحم الحظیل از هر یک
از هر یک نیم درم رکار صبر لورق ارمنی از هر یک درم قلمماد و درم بکیرند
ازینها سرمد و چشم کشند و شاف با سلیوتون بکشند اما بتدریج و مدارا
داروهای تیر بکشند العقاقیر و الخلفی الاچاقا قمل شیش را گویند که در غنما
حادث می شود از ماده عفنی که طبیعه آن ماده را در جفن می ریزد شکل
شیش حیوة می گیرد یا بشکل دگر که آنرا به فارسی ساج با یک میگویند
علاج بدن را از اخلاط باک کنند با یارح و جب ششیا بعد از آن با آب
در یاد تک آب بشویند السلاق غلیظ شدن جفن را گویند سب
خلط نیز بد باشد که جفن را سرخ سازد و مویصا جفن بریزد و گاه
باشد که جفن ریش شود و چشم را ضرری کلی کند و این سلاق نوعی
باشد و کمنه می باشد و بسیار باشد که بعد از مد حادث شود علاج
اول بدن و سبز ابا یا رجات و جب قوقا یا پاک باید کرد و اگر نو باشد
عده س را بکباب بچسند یا در آب برگ خرقه یا آب برگ کاسنی و
بضم مرغ و روغن کل طلا کنند و کجام در آیند و آنچه گفته شد درک پشانی
بکشایند و جهم ساق بکشند و بسیار کجام روند نوعی دیگر بکیرند سحر

باک

بیم درم سکه زاج سه درم زعفران یک درم فلفل یک درم مجموع را بر اثر غرض
 صلابت کنند تا مانند عمل شود بر پشت جگر مانند شعله و درمی است دراز
 بر شکل جو که بر طرف جگر حادث می شود و بیشتر از خون می باشد و غده
 باید کرد و با پارچه بدن را از حلقه پاک باید کرد و بیه را بکند از نو با آرد
 جو طلا کنند با خون کبوتر یا خون در نشان یا خون شترمانند
 بیه زیاد می است که در جگر بالا بر می شود و جگر را کران دست
 می سازد و گوشتان و کسان که مغز تری دارند ایشان را عارض می شود و
 که را که او را بسیار رمد می شود علامت آنست که بیست جگر را در میان
 دو انگشت بگیرند چون انگشت آنرا بکند از آن در میان انگشتان گرفته
 باشند یک قطعه بلند مانند علاج قطعه باید کرد و بیه زیادتی را بیه در آورد
 و اگر بقیه بکند بر جگر بیه تا آن بقیه را نماند و خورد و قوی را بیه
 تر کنند و برنج اندازند از آن متقلب علاج دانه باید کرد یا بسوزن در کنند
 یا موی زیادتی بموی راست جغمانند یا بکند چشم کوه کند یا بنویسند
 که صدف خورد را بسوزند و صحن و بقطران خلط کنند و موی زیادتی
 یا موی منقلب را بر کنند و این دوا را برنج طلا کنند دیگر نوبه وضع
 البصر ضعف قوه باصره یا بسبب بری مزاج بدن یا بدی مزاج سرد مزاج
 چشم خاصه که بیشتر از خشکی می باشد که از اسهال یا از جماع بسیار یا غیب
 روح رقیق شده باشد مانند کسی که در جرم آفتاب نظر کرده باشد و علامت
 آنست که در چهره بسیار روشن و شعاع دهنده نظر نتواند کرد و در

احلاط

بسیار

و چشم

نخاع غلیظ است از نوع
علاقی که در ریه علاج

چون درشتی اندک مهنوم می شود و ظاهر جفن سرخ است و شک چشم می
باشد و این نوع بعد از رمد می باشد که رمد معالجه نیک نباید سبب
خلط غلیظ نیز کرده باشد که در زیر فشار که بر داخل جفن است می زیزد
علاج فصد است و اسهال با یابرج و حب قویا و شاق رو شنبلیلی
و احمولین و احمولین انجارسه درم قلع طار حرق شش درم بوق
ابدال الحوز از هر یک یک درم زرع احمد درم نو سادر نیم مثقال شنبلیلی
حل سازند اشق را در آب سرداب و شاق کنند اگر باین خوب در جفن
خلط باشد کسفه نیش سبک باید زد و بمیل حل کرده و بکباب سرد باید
شست و بعد از آن این شاقها بکار بود نوع دوم حصنی می باشد
و این نوع بعد از رمد می باشد و بی رمد نیز می باشد بخارات نیز
است که در زیر فشار جفن در می آید و جفن می شود بس سطح جفن مثل
حصنه ظاهری شود اگر جایگزین تاخیر شود سبک می شود و دمو صعب
شو و علامات مثل جاورس دان بر سطح داخل چشم ظاهر شود و سر
و متعش می شود مثل سوسن بیدار شود علاج فصد است و تقیه بدن کردن
و اختصار کردن بر غذا لطیف با ممکن باشد و این نوع را باید که حک
نکند و الا ضرری کلی کند بسبب اینکه عشاء که سطح جفن است رقیق است و
این حصنه بر سطح ظاهر شده کل آن غشا را متخوق سازد و جفن غاصد
شود و بل که تا فرورده نشود و جوب را حک نکند خاصه این نوع را نوع سوم
مانند دانه ایطر باشد و سر نیز جوب با ریک علاج فصد و پاک کردن بر

از بادیه نیز فحل کردن بدفعات متعاقب و شاق احمد داد و ایم باید کشید
و نباتات حک باید کرد و پوره نیز حک کند بعد از آن شاق ابيض
شاق انار و شاق درنج بکشند البته علم است که در شب خوی
رانه پسند و روز نیک شود و آنرا بفارسی شکوری گویند اگر
قوی باشد حب ایابج بخورد تا بدن از خلط پاک شود و جگر نیز کوی
را شق کنند و فلفل دراز را نیم کوفته بر بخاریزند و جگر را بر میان سازند
و بعد از آن فلفل و بادیان زار دارند و بسایند و در جرم کشند و
جشم را بزنجار داروهای که جو شانده باشند بدارند و با کاهم بخورد
نوعی که کنند و ماسلیقون نافع است الحیات چرنا را گویند که آنرا رنگ
باشد سیه و سرخ و زرد گویند و امثال اینها و در نظری در آید و آنرا
در خارج وجود نیست که در نظر باشد سبب آن قوه باصره می باشد
که بخار غلیظی را که هیچ بدن از آن خالی نیست احساس میکند و علامت مغالطه
در صداع که از قوه حس و ماغ باشد کوفته شد سبب دگر در طبقات
می باشد که حادث شده باشد بر قریبه انری از جدری یا از رمد
تا خشکی رسیده باشد بر حدی که آنرا کثیف ساخته باشد و صفای آن
ذایل شده آن اثا ررمی می شود بر همه آن علامت آنست که زیاد
دکم نشود و تغییر نباید با طبع حسوس میشود بحسب امتلا و خلا معد
سببی دگر آنست که در مزاج و طوبات سردتر شده باشد که صفای آن
را مکرر کرده باشد یا جواره باشد که رطوبات را در جوش آورده باشد

سبب

بلکه
الوام است علامت
و نیز در آن خون باشد و این
باید که در سبب فاصد شود

از بادیه

که هوایه حادث شده باشد و بر طوبه خلط شده باشد مانند زبر یا سرد و
خشک باشد باشد که کسافت کب کرده باشد و شفاف نماند باشد و اگر
این نوع خیالات بر یک حال بماند و منجم نشود و کم نشود بلکه زیاد شود
این مودی بزول آب می شود باید که کل بخل بیشتر کرد و اگر شش ماه
بگذرد این خیالات نزول نشود و اگر خیالات بسبب یا بسبب طریقت یا بسبب
عصب باشد زیاد و کم شود بحسب خلط مروده و گذشتن حران و عصب نزول
الحما رطوبه غزه است که جنب می شود در تقیه عنیه که میان ضعاق و رطوبه غزه
است و علاه خیالات است که مذکور شد و آب که رقیق و صافی اگر ابتداء
بدار و با خشک که بکشند ذایل می شود و غذا با خشک و اگر در کشته باشد
میل نماید و اگر کدر با زرق یا حصی یا غلیظ باشد علاج ندارد و اگر
این رطوبه در تمام تقیه در آید کدر سازد و گاه باشد که در یک موضع تقیه آید
در بالا یا در شیب و یا در بین ما در بسیار تقیه آنجا در برابر این رطوبه آید از
رغبات دیده نشود علاج باید که تقیه کند با بارج یا حب الذره و غذا با خشک
خورد چون مطبوخه و کباب و قلیه و از شیرید و ب و شور یا بریم علی کند و کند
بزرگم را در کل ساختن منجم نزول می کند و اگر نزول نشد بهر خلاص باید
و شاف بعد از تقیه بدن بنیابت است و نظر کردن در جنم حار حسی
خاصیت نفع نزول می کند فصل سوم در امراض الاغ یکی از امراض
پنی نقصان شامه است یا بطلان نقصان است که بوی چرب نارائیکو
احساس نمیکند و بطلان است که بوی را نمی شنود بسبب برود

کحل

مقدم

پنی

می باشد و اگر سبب باشد خلط باشد که در بینی خشک شود علاج در ماه را از
 خلط پاک باید کرد و سببها که گفته شد و خشکی که سبب باشد روغن بادام
 بارون بنفشه بادام یا روغن کدو یا روغن بنفشه و زرد و اگر جوار
 باشد قدری کافور اضافه کند خورج الا تقارینش که در بینی می شود اگر تازه باشد
 نرم اسفند یا بهلیمه بروغن گل که از ربت گرفته باشند و اگر خشک باشد
 روغن بنفشه بادام سفید یا کبیره یا لعاب اسبغون عذار صابون خورنیز و ترکی
 گوشت کنند و طبیعت نرم دارند و منجاری از معده مثل می و ناسبانی و سبب
 یا اسبغون و قند کوشه خشک بقید و اگر قوی باشد رک قفقال بکشاید و جوی
 نقره و اگر بدن ممتلی باشد از خلط بدن را پاک کنند از خلط صنواوی و بلغمی
 الرعاف اگر در روز بخوان بود بند نکنند مگر آنکه دم شود که قوه ساقطی
 شود و اگر سبب غلبه خون باشد علامت سرخی رنگ روی و گران اعضا و اسحاق
 رکها باشد آنرا بند نکنند تا بدن سبک شود و سخته بنوار آید و اگر سبب
 خون باشد علامت است که پشه از آن در در صورت باشد و اندوه و
 سوزش در سر و فرق میان خون که از ورید و شریان می آید است که اگر از
 شریان باشد چنده و مایل بزودی باشد ادویه اقاقتا و کلنا و کلسا
 و ماژ و قبض عمل می کنند و اگر خلطی باشد چسب میکنند چون ایفون و ج و
 عصاره گاهود و عصاره اسان اصل و آنچه ملزوم و مذویت باشد بندی
 کنند چون کرد آسیا و زیره و کندر و آنچه آنچه بدیع بنده می کنند از است
 و آنچه نجاست بنده می کنند آب سرکین مرکب تازه باشد به تارها و عکبوت و آب

از

بادر

بادر و چون بودنه باغی مرکب تازه عکبوت را در سیاهی ترسارند و
 بنار آسیا بدو باشند نوع دیگر ایفون دانگ کرد آسیا کلنار
 باز و نیم درم مجموع را آب سرکین مرکب تازه باشد بنفشه زرد و خلط کنند
 بنار عکبوت و در سوران سپی هتند و پشانی را بکلاب کافور طلا
 تند و نیم بر جگر هتند و بنفشه زرد اگر رعاف در بینی است یا شکر نیم بر سر
 تند اگر خون از بینی جیب آید و کشیدن صبر بقدر احتمال فایده تمام دارد
 رعاف و کلاه باشد که فصد کنند چکد که امکان عشی شود الزکام و الزکام
 سبب آن از خون و صفرا می باشد علامات زکام و نزله کرم و سرخی چشم
 دی و آنچه از در میان فرج آید بجانب سینه یا بینی رقیق و گرم باشد و مایل برخی
 دزدی و سوزش در بینی ملوی و سینه باشد علامت فصد باشد و شش خرا
 علامات زکام سرد گران دماغ و خلط که از بینی آید غلظت سفید باشد و
 سوزش در بینی و سینه نباشد درین مرض ملاحظه باید کرد اول چیزی کم
 باید خوردن دویم مزاج را با غذا نباید آورد بشراب نیلوفر و نبات و نشه
 و اسبغول و هندوانه و عذار گنگ و کشمش زرد و کدوی نرد اسفندان و اگر در
 با کسه قلا و امثال آن و کجام فایز باید رفت و در زکام سرد بعد از نصف
 ماده کجام روند و بلین طبیعت کستد و دفع صفرا و خلط که در دماغ یا سینه
 ریخته باشد بلعاب خیار سبز و نشه و تخم خطمی و اصل سوین و نیلوفر
 و جبارزی و ناف و مقعد و دست و پای را بروغن بنفشه بادام خوب
 باید کرد و سبوم نزله و زکام را باید بستن تا از دماغ نرزد و بنفشه

از این نوع که در دماغ
 نشه رعاف و کلاه
 سبب آن از خون و صفرا می باشد

خنجا نش و مصمصه کردن باب که در بنا جو شایده باشد در نش و بوست محس
 و غناب اگر سب گرم باشد سرد و نه کند و اگر سرد باشد گرم و نه کند
 چهارم ماده را با دندان و در تذکره رقیق با شراب خنجا نش و غناب و عدس
 امثال آن و اگر سرد باشد شراب زوفا و اصل سوسن با سکنجبین مضمضه
 با شراب لیمو که ترش نباشد هم ماده را بجانب مخالف میل نماید و او را در
 که عطسه آورد تا بر سینه و شش نریزد ششم آنچه در سینه و شش رطوبت باشد
 دفعه باید کرد و بعد از دفعه ماده و کوفه شد چون نصف در دو گرم نافه است او را
 خواب نیاید کرد و بعد از گرم طعام فرط کلی دارد و امتلا و غمّه بدست بخار
 سر که گرم که بر سکنجبین بریزند سه دهانه بکشید اگر گرم باشد رگام و سید
 و اندر ایک شبانه روز در سر که که بسیار ترش باشد جو شایده و بانگ
 روغن زیت کهنه بگویند و بوییدن آن سده بکشید و اگر در بینی جلائند
 بهتر باشد فصل جبریم در امر اللہ و اللسان و اللغزین مرض گوشت بخ
 دندان و مرض دندان و لبها باید که هشت هزار رعایت کنند تا دندان
 ضعیف نشود اول از فساد معده خواه از طعام و خواه از شراب و خواه خوا
 آن طعام در جوهر خود فاسد یا زود فاسد شود مثل صابون و غیره
 مایه و بوم از چیزها که فلک باشد اگر آرزو کنند چون اظفر خنک و غیره تا که
 دندان را بجا صفت فرزند چون کینه ناسم هر چه که دندان را کند سازد
 و چیزها خنک چون آب خنک بعد از آنکه دندانها فاسد باشد و غیره تا که
 سخت گرم باشد خاصه بعد از آنکه دندانها خنک باشد چهارم هر چه با فکرم

اینها در دندانها
 بسیار خوب است

چون بسته و بادام شکستن و مخم از قی کردن بسیار ششم مبالغه نکنند در
 دندان باک کردن بجای که گوشت بیخ دندان و دندان ضعیف نشود
 و در آنکه آید هضم در مسواک مبالغه نکنند هفتم گاه گاه بیخ دندان در آن
 را در وقت خواب بروغن کل یا روغن نار درین تریب کند و اگر اصل
 یا قند در بیخ دندان بماند بهتر باشد تا چه که دندان را جدا جدا هر چه تریخ
 را را لایق است در شراب جو شمش و در ماه دو نوبت بآن مضمضه
 کنند و دندان را نگاه دارد و هرگز در دندانها اگر نمک سوخته یا غیره رفته
 با مسکنند همین خاصیت دهد و هر چه قابض است ضعف دندان را دفع نماید
 کند چون مازو و نمک نشابور که آنرا نمک اندرانی گویند که در سر که خوبند
 و دانه کل و کلنار و اقا قیا و مضمضه بجلاب و آب برک مورد و سماق کنند
 اللہ العالی سحر که از گوشت کرد دندان می آید علی الهزمه بود را
 داغ کنند و در سر که فرو برند و دو برابر آن نمک و برابر مجموع دانه کل
 بسایند و برابر بخار برند اول نبت که اول رک بکشایند که در بند کردن
 خون بی دندان و ام کنند و در دندانها سحر اللہ نقصان گوشت
 گوشت دندان را کند روز را و نکند و خون سیاوشان و کرسن و غیره
 و بیخ سوسن سکنجبین منقل بر بیخ دندان طلا کنند اسرار اللہ
 ست شدن گوشت بیخ دندان اگر دندان ضعیف شده باشد این
 دارو که گفته شد در نقصان گوشت بیخ دندان کفایت است و اگر
 اسرار قوی باشد آنرا پیش مایه زرد و خون آنرا برداشت و غناب

خورد تا خون نیکو حاصل شود و این ترکیب را بر گوشت طلا کنند و حج
 انسان در دندان اگر ورم باشد در گوشت دندان و چیزی که بر آنجا رسد
 در گوشت بیشتر از این است بوده باشد کندن دندان نفع رسانند بلکه
 ضرر بیشتر شود و اگر دندان سالم باشد در در درازی دندان همسوس
 شود کندن نافع باشد خواه که سوراخ شده باشد و اگر در درجه دندان
 باشد گاه باشد که کندن نفع رساند که طریقی گفته شود که مواد از آن
 طریقی دفع شود و گاه باشد نافع نباشد و مزاج دندان توان شناخت
 اگر آب گرم نفع رساند مزاج دندان سرد باشد و اگر آب خشک نافع باشد
 مزاج آن گرم باشد و رنگ دندان دلالت کند اگر زرد باشد صفرا غالب
 باشد و اگر سیاه باشد سودا و اگر خشک باشد و مضطرب و لا یوقر و فتن
 بنوع خشکی غالب و علامت تری آن بخلاف این علامات باشد و رنگ
 ورم نیز دلالت کند بر مواد علاج بیشتر ورم به دندان از خون می باشد
 فصد باید کرد و دفع صفرا کرد بطبیع هلیله و امثال آن و دانه کل و بعضی
 داروهای قابض را مثل هلیله کابی و سماق و ریواج و کلنار و رانک
 بر آنجا باید باشد و باب برک مورد مضغه کرد و ورم را نفع باید داد و فتن
 کل و مصفی و لعاب اکلیل الملک اما فلوس نوع است و در دندانها
 زرده بیضه مرغ که جوشانیده باشد و گرم باشد دندان را برنج و زرد
 یگانه دارو ما سربان گرم و نیز زرقه و زیره کرمانی و از خود آنرا که عاقر
 زحالی کشند و مضغه کنند و شراب گرم کرده را مضغه کنند و اگر در موضع

بوره است فتن
 قابض لله و ارج

باشد

باشد فلونیا برنجانند و تریاق بود و ششها مناسب است و اگر سبب سردی
 باشد دندان را داغ کنند و اگر با بونه و بوس و کاورش را گرم کنند و در
 زیر زنج نهند ماده را برنجانند و در تسکین مابده خاصه که سبب درد باد باشد
 و اگر سبب گرمی دندان باشد طاب و سر که مضغه کردن تسکین دهد
 سماق و دانه کل و کافور زیاد کنند بهتر باشد و اگر سبب خشکی باشد روغن
 سقز بادام و مسکه نافع است و کبیر سام ابرص را که بر دندان که خورده
 شده باشد بنهند در تسکین دهد بجز بونی دمان که ناخوش باشد
 آنرا گویند سبب درد گوشت به دندان باشد که فاسد شده باشد علاج
 سستی نه باشد علاج مضغه باید کرد بر کفصل علامت آنست که در دندان
 باشد علامت آنست که دندان خورده شده باشد علاج آن سر که فصل
 است که مضغه کند و چون از دندان لذت جوک پاک شود و قلی را در سر که
 مفصلی خلط کنند و بردندان مانند تا عونه آن دفع شود و علاج بهتر آنست
 که دندان را بر کندیب در کانت که بخار معده باشد اگر صفراوی باشد
 علامت آنست که دمان نایب باشد خشک و تشنگی علاج آن شمش
 باشد و اگر شمش نباشد کشته او را در آب کنند و بیاشامند و خورند و
 شفا و و خیار نافع است اگر مطبوخ هلیله بیاشامد تا معده از صفرا
 پاک شود اولی باشد و اگر بلغمی باشد علامت آن آب رفتن دمان
 باشد و قله تشنگی و نرم طبیعت و قی بلغمی شراب بجم و سکینین
 سفوفی و معده با باجر پاک با طریقی قوه دهند و میوه را تر بخورند

سبب

کتاب التیسیر فی الطب
تالیف شیخ ابوالحسن
بن علی بن سینا

و شور با خوردن و کباب و قلیه خوردن بزرگ مورد را بناید و بلور بزرگ
 در روز مقابل خوردن و برند العسل ریشی است که در روی زبان و دندان
 باشد اگر سفید باشد شور بیاورد زیتون که بنگ شور کرده باشد بغایت است
 و کل نار و دانه کل و اقا قیاسوده پیاشند و اگر سرخ باشد این سردار
 را با مایه زرد و سماق و گشنیز خشک کوفته پیاشند و اگر زرد باشد
 و سوسن پیاشند سماق کلنار و کافور بری برنج پیاشند و اگر سیاه باشد
 سودای پیاشد و آب خوره نافع است و اگر قلاع قوی باشد در درجه کشت
 در رفته پیاشد و گوشت فاسد شده باشد زک قیغال و چهار رک باید کشود
 و در زیر دهن چامه باید کرد بعد از آن ذمه بلور و مازوی ساویده و کتی
 کرده مثل خیار بران محل باید باشدین و فلدیفون با فاقینا نافع است
 علاج صفراوی است باید که در تعدیل مزاج سعی کند قله الانسان و حکمت
 کندن دندان و بریزه سافرن دندانها ملین شود که آرد را چرخ کند و برنج
 دندانها نهند گوشت به دندانرا است کشود و اگر بر دندانها برزاند
 و به صفح سخی لغایت است سیال اللعاب آب رقتن دنان سبب
 گرمی دنان معده می باشد علامه آن سوختن دنان معده و گرمی آنها
 نفع یافتن از چغندر خشک که بر دنان چون رسد علاج آب برک کاسنی
 خوردن نافع است سبب دیگر بلغم معده می باشد علامه آن کوفته شده
 علاج بعد از تنقیه معده که خوب است برک کاسنی را بکوبند و هر روز صبح
 بن یک گرم یک نیم کوفته خورد و سبب دیگر گرمی معده می باشد علامه

در علاج

در علاج آن کوفته شده شوق الشفیه شوق شدن و تریقیدن لبها جمع
 از دانه قاقبض است کتره را دنان نگاه دارند و بزبان بر لبها مانند بتاق
 فتح است کف که از خیار و بادریک حاصل می شود در وقت که شوق کنند با درنگ
 خیار را و بریم مانند تاکف حاصل شود و لعاب اسون نافع است از موم
 سفید و روغن بنفشه بادام و کبیره و لعاب دانه بی موم روغن مسازند نان
 قعد را بر روغن بنفشه بادام چوب کشود و رام الشفیه تورم که در صاحب پیدا
 و داول بدن را باک سازند اگر موی باشد و از صفراوی بلغم و بعد از آن
 چای ورم نهند و کوفته فصل هم در امراض الوجه الما شام با شکر اوجوش
 کوبند سرخ و در روی پیدا شود و کورس ~~موم~~ کند تا غایبی که چشما کاس کشود
 تب حرق باشد و زود زود آب دهد علاج اول فصد قیغال کشود نتر
 تر بندی و آلبو بخارا بر مندر و شقیه صفرا کشود بمطبوخ هلیله یا آب نارین
 و شیر خشت یا تر بندی و آلبو بخارا و شیر خشت و لعوق خیار شکر و کنگ جو
 یا شش مقطر و عدس و کبیر تر و اسفناج و کدوی تر و تر بندی و هندوانه
 و خیار و انار بمجوشش و باقی علاج صفراوی آب کشند و کلاب و صندل
 طلا کند و البته مسهل زود دهند با ششام سرخی با فراط را کوبند که
 بر روی پیدا شود مشابه سرخی که در ابتدا از جذام می شود سبب آن
 سبب آن خون است که میل به بالا کرده است و در حرکت آمده و گاه باشد
 که آن سرخی زبس شود علاج فصد باید کرد و بدن را باک باید کرد و از اقل
 بشا نیز بسکچین خون را باک سازد و اینموم باید بچین منقح

از خون

است و غذاها سرد و میوهها سرد تر باید خورد و فصل ششم در امراض اللسان
در تنه زبان نشی است این اسهول یا تخم بی یا کتیره در دهان گاه در
وقتها یا چرم یا کتیره پوشند جفاف لسان خشکی زبان اگر از گرمی بود جانی
در تنه باشد بلعاب اسهول و لعاب دانه می باب نپودد و در زبان نماند
و مضمضه بشود و فو کف خیار و بادکنک و کدوی تر و آب سرد و نه بر زبان
مانند و اگر از خلط لریج باشد علامت است که آب بر روی زبان باشد از
خلط صغیره بود با آب دمان خوب پیدار او را در سکنجبین کنند و بر زبان نماند
و آب سرد و نه بقدر مناسب است اگر غار اللسان و اللسان و نغله و اسحاق
سستی زبان و کرانی ظاهر است متمه است که زبانش تبا کرد آن است و
فان است که زبانش با او کرد و اگر از غلبه خون باشد علامت آن سرخی زبان
و اگر آن باشد فصد باید کرد و فو ایض مثل کلنا و فو ایض و طراش و بار کرد
النوع آن مضمضه کند و سماق بنایت است و اگر بلغمی باشد متمه است
که زبان تر باشد و خشک و از آب سرد و خشک مستقر شود و آب سرد دمان
بسیار آید علاج سفید باید کرد با یارجات بزرگ و برک و ج در سکه متصل
جوشند و بر آن مضمضه کنند و قلیه صاف بر زبان باشند و کبر را بپوشند
باندک عاقره حاد و دل و مضمضه کند و البی اذا ابطار کلامه کودک که
در یمن کوید نک را در سر که حل کنند و بر زبان و مالند فصل معتمه در امراض
الاذن اطهر شش اطهر خلط می باشد که فشار بر جری گوش عارض شود
باشد یا فنج در جری یا گوشه زاید در جری کسره و عارض می باشد اگر از

با در کتیره تنه

سال گذشته باشد مشکل علاج باید و اگر از سردی یا بلغم یا جویک باشد که در
جری گوش خلط غلیظ یا باد و روغن ترب یا روغن بادا و تخم کرم کرده در
گوشش جگانه یا حنظل را در روغن کنجد جوشند و در گوش جگانه یا حنظل
سذاب با عسل یا جند بند کسر روغن شیب یا روغن نمن یا روغن قسط
جگانه و اگر باد باشد نیز دفع کند و اگر در رم باشد در عصبه که گوش می آید
نب صعب بود و در زمان علاج آن علاج نب است اگر علامات خون باشد
فصد باید کرد و طبیعت را بگفته نرم باید داشت و در در بیشتر دختران ناروغی
نفثه مادام ماروغن نیلوفر یا روغن کدو تسکین دهد و اگر بلغمی باشد نفثه
دما کند با یارح ما حباب ابرج و گوشش را بر بخار که در بخار اهلین و با بونه و
سبوس و حنظل و ورق انار جوشانیده باشند مدارد و نعل آنرا بر گوش نهند
در وقت های گرم در گوش جگانه و هر چیزی که در گوش جگانه باید که گرم باشد
و اگر سردی باشد بدن را بمطهر هلیله یا مغز خیار شیر خشک از صفرا پاک
کند و شراب آلو و سفید نیلوفر مناسب است و در ورم ترک گوش کنند و اگر
در گوش صعب باشد شاف مامشاد در روغن بنفشه مادام حل کنند و در گوش
جگانه و بفرود قدری امون را در روغن حل کرده جگانه و اگر نشا باشد
یا رخ یا لیم زاید آنرا قطع باید کرد با که از برای او می رسد و کوی گوش
را او از دهل و آوازها صعب نارغم است و اگر سب آن گرم باشد کظدر
معالجه دود کعبه شود و اندک از این داروها که در قوه ضعیف باشد در
گوش جگانه و اگر سب چیزی باشد که جرم حکم داشته باشد در گوش فصد

می سازند

مثل ریک یا مانند آن بر و غنما گرم کرده یا با که پرون آوردند فرج الاذن ریش
 گوش اگر نوبه داشته باشد شاف مابین بر که وصل ما مریم سفید را با هم
 ماسیون و اگر ریش کهنه باشد آنست که بوی بد دهد و جگر بسیار آید
 محتاج سطران شود که بگماند دخول طویان و نوبه شود و حیوان که در گوش دارد
 با گرم که در گوش حادث شود قطران در گوش چکانند فی طمان هر که او سنگین
 بلید و هلاک شود یا روغن زیت را گرم کنند و بگمانند در آفتاب گوش را برابر
 آفتاب در اندک شود آب برک شفا لویا آب برک الو همین حکم دارد
 دخول الماء لاد آب که در گوش در آید اگر یک با بی بر حشمت دفع نشود فسیله بر و غنما
 زیت بوب کنند و بر سر جوب بروی بچند و سرد دیگر را در گوش نهند و آنش
 در فسیله زنده چون نزدیک گوش سرد دفع جوب را از گوش بیرون کشد یا
 صوف از حیوانی را فسیله کرده در گوش نهند و زمان پرون آوردند و آب آنرا
 بفشارند و باز در گوش نهند تا تمام آب از گوش بیرون آید فصل هشتم در
 امراض الطبع یکی از مرضها هلق خنای است و آن تغییر نفس است یا عدم
 نفس است که چیزی بگلو فرو رود سبب ورم باشد که در عضلات که
 پرون گلو باشد پیدا شود و این سالم تر باشد اگر سبب خون باشد علامت
 سرخی ورم و رنگ روی و چشم و نورش ورم در آمدن رگها کردن و بدن
 نرک زدن ورم و نواج این باشد و شیرینی دمان با طعم شراب دهد
 علاج هر دو قبضه را بگمانند و جبهه ساق و طبیعت را کخته نرم وارند
 و بر که و کلاب و سکنجین یا بر ب شاه توت غوغه کنند و غوغه بر که جوهر



و اگر رنگ ورم زرد شود ورم
 با بگشت یا با که آنرا بگشت
 با بگشت یا با که آنرا بگشت

نافع است و ورم را بیش زنده اگر ظاهر باشد و اگر رنگ ورم زرد شود ورم
 با بگشت یا با که آنرا بگشت یا در شربت و عصاره مندی و آلو و شراب
 غناب و کنگر جو و عدس و کشته تر و اسفناج و کدوی تر و هندوانه و خیار
 و بادرنک و امثال اینها باشد و اگر ماده صفرا باشد علامت آنست که رنگ روی
 و ورم زرد باشد و تلخی دمان و سوزش ورم بیشتر باشد و رگها انگیخته باشد
 و علاج آن علاج دموی است در تطیب بجز چون کنگر و کدوی تر و میوه با تر
 و طلا سرد و تر چون لعاب اسفنج و آب کدو و مثل آن بیشتر می کند سبب
 ذکر بلغم باشد و آن کم واقع می شود و علامات ورم تمام روی و بغیری آن
 و آب رفتن دمان و فله و کنگر در و عدم سوزش و بسیاری تنگی حلق و سوزش
 دمان یا طعم ناخوش علاج حقه تیز با بید کرد و غوغه با بگام و مس و رب
 انکو و سکنجین و بصلی آب تر و خوردن میوه و عاقر قرحا و آب بوست چون
 و طبع بطور بوره و بوره را با انکو و نوشادر بسیار بندد و در ما سوره کنند و در کلو
 دهند و شربت ماء الحسن بنهند و اگر در عضلات اندرون حلق باشد یا فقه از
 محل خود بیک طرف میل کرده باشد یا فقه یا سقطه ورم در عضله که نزدیک
 فقه است و آنگاه شده باشد که فقه میل داده باشد بیک طرف یا شمشیر
 غلیظ فقه را از جای او میل داده باشد و لغز آئینه علامت آنست که سر
 خود را نگاه دارد و نتواند اگر فقه را بیل شده باشد بهیچ جانب خود را میل
 نتواند داد و برگردان دمان قادر نباشد و اگر ورم در عضلات باشد
 شاید که دمان نتواند گذاردن و زبان او از دمان بیرون آمده باشد علاج آن

فصد است و طبیعت او را نرم و لطیف و فخره را بدست یا با که مثل زبان طبع است
 بجای او آورند و قافیض مثل معاش و مردافاقیا و انتراس و صرد و لعاب سنجول
 بر کردن و مومغ که فخره لغزیده باشد طلا کنند و نوحه در آن درم است
 در عضلات که بردان مری و حلی است عادت شود علامت آن است که قادر
 نباشد بر چیزی فرو بردن کلین و اگر کلغه خواهد که چیزی فرو برد از پینی او بود
 آبر و چشمها پر و ن فخره بود و آب بسیار از دندان او آید و سخن نوزاد کرد
 و کاه باشد که بر شکل هلال درم ازین گوشت تا گوشت دیگر ظاهر باشد علاج
 فصد بفعال است و خون اندک بردارند و آب جو بر سر او بریزند زمان زمان و
 داروی که ماده را بر پرون کشد طلا کند شاید که ماده میل پرون کند و در مطلق
 خنای از ماده باشد رشته که آن رشته افغی را خنق کرده باشند بر کردن
 غمخوق بندند نافع است و کرک را که استخوان خورده باشد سر کلین او را
 بر پرون درم طلا کند کردن نافع است و سر کلین که کودک همین حکم دارد
 استر خا، اللما، لهه، کوشه است که از کام او بکنه مست شدن او را هم
 دارو که گفته شد از قوا بفض چون افاقیا و راک و مانو و هلیله و فوض
 امثال آن نافع است ضیق نفس تنگی نفس است او جمیع اسباب خنای
 باشد و علاج گفته شد سبب ذکر است که هو اسر و بر سینه خورده باشد
 و اعضاء تنفس را تنگ کرده علاج آن مغلی شیرین باشد که بقصد بیاض
 صفت آن مغه و کلینو فرو بر سیاوشان و کاه و زمان و اصل بود و
 بخوشند و صاف کنند و بقصد شیرین کرده بنم بیا شد و سینه را بر وزن

سوسن حرب و از ندر یا روقن یا ندر معاش حکیمه کرم یا ندر و اگر سبب خشکی
 باشد علامات لاغزی بدن و خشکی سینه و تبذیر با حاد است شده باشد و از هر
 جوب نفع باید علاج غذا را جوب و بر جوب مرغ جوان و اگر که شیر و اسفناخ
 و زرده پخته نیم شست و امثال آن و روغن کدو یا نیلوفر و بادام دایم نماید
 سببی دیگر بخاری رفته باشد که اعضاء تنفس را تنگ کند علامات
 خشکی کله و سینه باشد و اندوه و زیاده شون از هر نام کرم و هو اگر کرم علاج
 کشک جو بقصد التزام نماید و گوشت مرغ و اگر که بر سینه کند و بدن را از ماده
 و خلط سوخته پاک کند بمطبوخ اضمون و حبان و منوحات یا قوتی محمول
 بخورد و از چمن نام شور و نیز و ترش بر سینه کند و هر چیز که سودا را بکشد چون
 گوشت کاه و قند و بادجان و عدس و نیز شور و امثال آن شراب
 کاه و زبان و شراب انار املیسی نافع است انار شیرین بسیار بخورد و اگر
 مرض است که در شش حادث می شود که بفرورده نفس زود در و در میزند
 مانند کسی که تعب معبود رسیده باشد سبب آن بلغم غلیظ می باشد که
 در قصبه شش رخنه باشد علامات آنست که نخود در قصبه و سینه و غده
 و تنگی نفس و زبان پرون آمدن در رو که کردن باشد علاج خلط را
 لطیف سازند بشراب زوفاد و بکنجین عنصلی و لعوقات کرم بعد از آن
 بدن و شش را پاک کند بوی و اسهال بغایه خون و لعاب خیار شیر و لیس
 سببی دیگر بخار دل می باشد علامات نفس عظیم و عظم نفس و عطش
 نفع یافتن هوای تنگ علاج رک با سلیق زدن و کلین و اودن کرمی

و کله

دل بتراب ضدل و موهنات سرد و غدار سرد و تر و طلا کردن بر دل با یک برک
 کاسنی و ضدل و کلاب و کافور سیسی دیگر سیسی عضله سینه است و ضعف
 حواره عریزی علامت نفس زدن مانند کسی که میگردد و زخمی میزند علاج آن
 علاج فایده است سیسی دیگر خشکی شش است علامت آنست که تب در پدید آید
 و تشنگی و بار یکی آواز خشکی کله و هوای شش کشیدن بهتر باشد او را از آن
 نفس چرون فرستد و از چرخه تر خوردن منتهی شود علاج شش را تر باید
 ساخت بکشک جو شیرینم گرم و بر روغن کدو و منقعه بادلم بر سینه بسیار
 طلا باید کرد و آنچه در روغن گفته شود مناسب است انقباض النفس در وقت
 که در نفس زدن کردن را بالا باید کشید تا جوی نفس ده شود و سبب
 بلغم غلیظ می باشد یا ورم و علاج آن در روغن گفته شد و علاج ورم
 در ذات الدیه گفته شود اما باید که درین عله روغن بر سینه مانند که فرز
 عظیم دارد و بجه الصوت سبب آن بلغم و سردی می باشد و علاج آن در روغن
 گفته شد و اگر از گرمی و فریاد زدن بسیار باشد مسکه بقدر روغن منقعه
 بادام غوره کند و باقی علاج در علاج سعال خشک طلبید و حافظ آواز باید
 که از فریاد بسیار و غار و دود و چیزها نشود و تر و تر شدن او را نماید
 با قلا و آنچه مغز تخم صنوبر و موز و تر و منقعه و هلنت و تخم گمان و سبستان
 و لاق موس و نبات و علق البطم و رانیج و سرکه که منقل و نشاسته
 و کتیره و مغز تخم کدو دهند و انداخته و تخم بادرنک و خیار و جویع با
 نافع است سعال سبب بلغم غلیظ در کس یا خشکی که بر سینه است

می باشد

می باشد علامت و علاج آن در روغن کدو است اما اگر عله مزمن و غلیظ باشد تر باقی
 اجناس می شود و لوقه سفید بجایت نافع است سبب دیگر از گرمی و خشکی
 شش می باشد علامت آنست که سلفه خشکی می باشد و هیچ تری سلفه نمی آید
 و تشنگی و گرمی باشد در سینه و تشنگی و از آب تشنگ و چیزها سرد و تر کشیدن
 علاج کتیک جو بتراب منقعه و روغن منقعه و روغن بادام تازه و لوقه انار
 شیرین و شربت انار و حبه از مغز تخم خیار و مندوانه و بادرنک و کدو
 و خشک شش از هر یکی بگذرد کتیره نشاسته رب موس از هر یک جدا بگذرد
 مجموع را کوفته بتراب انار شیرین جها سازند و اگر گرمی غالب باشد نیمه حرقه
 اضافه کند غذا خور و از کدوی تر و اگره و برک حرقه یا زرده پخته حرقه و
 اگر زرد و مرغ را شور با سازند و گرم پاشا مد نفع ظاهر دارد در وقت
 نافع است و اگر محتاج بکوشش باشد با جهم بکنند یا با کره و بعضی شکر محال
 اسفناج و حصار می و کسندر و کدوی تر حلوا که مناسب است از نشاسته
 و کدو و قند و روغن بادام سازند و اگر سبب نزله باشد علامت آنست که در کلام
 و نزله گفته شد علاج ماده را بپسینی میل دهند و نیزه که عطسه آورد چون کشیدن
 که بوی کشند و غیره و نزله را غلیظ سازند شراب خشک شش و عصاره کتیک
 خشک شش و عدس و نیزه که غلیظ کننده باشد مضمضه کنند چون در وقت
 خشک شش و عصاره سبستان و غوره کردن نافع است بر ششها و انگ و هم
 نشاسته و بر نرد و اگر سلفه سبب ذات الجنب باشد یا عصاره در آن
 عصاره علاج باید کرد و اگر با سلفه اسهالی باشد شراب مور و با شراب ضدل

علاج گفته شود و اگر شراب
 که ورم حکم باشد

یا شراب انار شیرین یا صمغ و نشاسته بد مند خون نعت الدم خون که
 که از دندان بیرون آید یا بتغلی می آید از دندان می باشد و یا باخ بیرون
 می آید از خون از خلق می آید یا نعتی بیرون می آید آن خون از مری یا از
 معده یا از جگر یا از سبزمی باشد و هر یک را باقی آن مضمون توان داشت
 یا بسلفه بیرون می آید یا از قصبه شش یا از نفوس شش یا از سینه باشد هر چند
 سلفه قوی آن خون از دور تر می آید و آن خون مایل سیاهی شده با
 اندک کف اما خون که از شش باشد کف ماک باشد و آن خون که از شش
 یا رگ کشاده باشد دفعه باشد و خون بسیار آید و اگر در آن رگ از شش کشاده
 باشد بر شش باشد و آن خون اندک اندک آید و در آن از آمدن خون محسوس
 شود و اگر خون زود آب آید شبیه بکرک آن خون از ریش شش باشد و آنک
 پیوسته با آن باشد و آن ریش سبب ترله یا داروی گرم باشد علاج آن
 باید کرد از سخن گفتن بسیار و نوره زدن و بر جستن و جها و نفس بلند کشیدن
 و نظر کردن در چیزها سرخ روش شراب و تمام می کر میباید و آن چیز که مسام
 را بکشاید مثل کرفس و خیار شور و بجز ترش و شیر که نه خاصه اما نیز تازه
 نافه است علاج رگ باید زدن پیش از وقوع خاصه کمی سینه او تنگ باشد
 و اما بعد از وقوع مرض رگ صافن یا بوق الس باید کشود فصد تنگ
 که خون بتدریج بیرون آید و منته ترله کند شراب خشک است و دم اخون
 و صمغ عربی دوازده شکر میان جمیع اقسام نعت الدم شراب انار شیرین
 بسیار است و اگر در صمغ عربی از هر یک نیم درم و اگر در شراب

مقابل یک جو کا فور اضافه کنند و گاه باشد که یک قیر اطراف خون باید
 کرد اینجاست و دم اخون و کبریا و در جان و طراشت از هر یک متقال کمتر
 نشاسته صمغ عربی بی تلف داده از هر یک درم افیون چهار یک درم صمغ
 کوفته و پنجه بشراب انار امیلیسی لعوق سازند و عوض آب لسان طبل
 عذرا زرده مرغ نیم شنت دم اخون و کشر خشک سوخته و کبریا سوخته بر
 بخا باشند یا گوشت کبریا با بخار و کشر خشک و لسان طبل و دانه کلین
 بپزند اما ترک گوشت بهتر باشد بلکه واجب است مگر آنکه ضعف باشد و اگر
 خون باشد سه روز جز نخورند مایشتر و بزرگ خرقه عذرا موافق است و عصاره
 آن بقنداشامیدن و لسان طبل یک شکر یا آب جو که در وقت شب و در لسان
 طبل بخند باشند و دم اخون سوخته بر بخا باشند یا بشیرتیم حسیس
 بشراب عناب مجرب است البته انباشت اطول ذل که در حلق می رسد
 باید کرد از آبها که در بخا علقه می باشد اول آن آب را خرقه صاف باید
 کرد پس اینکه زلو جان خورد می باشد که محسوس نمی شود و در کلونی
 جسد بزرگ می شود علامت آنست که خون رقیق از کلون بر می آید و غم و کز
 می آید و علاج دمان مقابل آفتاب بکشاید اگر ظاهر باشد با کشت یا
 با نیز بگیرند و اگر ظاهر نباشد بر که و خوردل با اندک نمک غرغره کشد یا آب
 بسیار و سیاه دانه و خوردل کوفته در ماسوره کشد و یا در ماسوره و مند
 تا بکلور و زور و دو پیفتد یا جامه رود و در حمام بسیار نشیند و جامه
 پوشد تا شایسته که کرب و انزوه شایسته است و اگر در شکم میل خواهد کرد

می

مقابل

و دمان خواهد آمد و اگر باره پنج در آن زمان در دمان گیرند بهتر باشد
اما آب آن پنج را از نو بنزد تا او بان پنج زود تر میل کند و او را بدیدند
گاه باشد که بخورد و ن آید اگر بعد از آنکه ز لوبه و ن آید و هم همان خون
بیاید به پوست انار و سماق و کلندر غرغره کند و کلندر و نشاسته دوم خون
سود را به ما مشوره در حلق و مند فصل نم در امراض الصدر و امراض
سینه و شش است گرمی سینه و شش و عظم نفس و گرمی در راه یافتن بهوار
خنگ و نفس زدن بان هوا است که خنکی آن نفس خرد و راه یافتن بهوار
گرم و مفر یافتن بهوای خنگ است که خنکی آن در ششی او از خنکی سینه و
شش که از سلفه چینی بیرون باید علامت تری خود او را سینه و
شش بیرون تری سلفه و کرانی سینه اگر سبک رطوبه بیرون آید دلیل
است که رطوبه که جمع شده نزدیک است و آن محل تر است و اگر سلفه صعب
چیزی جدا شود دلیل است که رطوبه دور تر است و در اقصی سینه و شش
است ذات الطبیذ ذات الریه ورم باشد که در شش حادث
شود علامت است که بر هیچ بهلول نتواند خسبید مگر بر پشت و سر چهار
رخساره خاصه رخساره جب و ضیق نفس و تبی نیز و نفس موجی در دراز
سینه تابست و بر آمدن رخساره و چشمها و کرانی و غلط جفتها و هفت
روز را اهدا کند و گاه باشد که ورم تخلیل باید و اگر آن هفت روز بگذرد
سل شود و گاه باشد که منتقل بذات الطیب یا برسام شود و این سالم
است ذات الریه ورم را گویند که در شش است که در داخل ضلعها بهلول
است

است با سینه آنها بهلول که آنرا غشا متبطن میکند یا در حجاب که فاصلت
میان آلات غذا و آلات تنفس و خواه در جانب چپ باشد و خواه در
جانب راست علامت تبی داریم و در دمان خنک در زیر استخوانها بهلول
سلفه و نبض منشاری سبب یا خون روف باشد علامت تمدد و سردی
روی و بر انداختن خون اگر ورم بکشد علاج رک با سلفه از جانب
مخالف باید کشود و تلسمین طبیعت کفنه نرم و منقشه و تخم خطمی و لثاب
و سبستان و کل نیلوف و اصل سوسن بخوشند و صاف کنند و بقند
شریت سازند و شراب انار بلعاب هم بهی و اسنبول و کنک جو و کنگر
مقشر و اسفناج و کشمش و کشمشه و آرد جو و کل خطمی سبب و اگر صغیر
می باشد علامت سستی خلیدن ورم تری تب و سوزش و ایله تنقل از راه
بیرون تا بل بزرگی باشد و هر سه نفس و تو اثر علامت در که در دموی گویند
علاج آن علاج دموی است در تری بدن زیاده سعی باید کرد بشیر هم بخوارند
بشراب بنفشه با شراب نیلوف و همدوا و هندکنک جو بقند و ماش مقشر
و اسفناج شراب آلو بدیند اگر خشکی کله غالب باشد اگر ماده رقیق شراب
خشان بدیند و اگر اسهال باشد شراب حب الاس بکشک جو اضافه کند
و نان را در آب مالند تا حل شود بشراب نیلوف یا قند بدیند و اگر صغیر
مخ جوزه بکشک جو بدیند در جمیع اقسام ذات الطیب و ذات الریه سبب
دیگر بلغم باشد علامت نرمی تب و در دو کم بودن خشکی دمان و سبب و بطور
نفس علاج او علاج اقسام دیگر است و اگر ورم در حجاب باشد که بالای

می

است

استخوانها به جهت آنرا شوشه میگویند و علامات آن است که بر سینه و بر
 پشت خواب نتواند کرد و در هر جانب هر که نتواند کرد علاج آن حقیقت است
 و ماده را بفتح بیرون باید کشید قلع که بر شکل مجامع باشد و باقی علاج قسم کرد باید
 کرد اما باید ضماوت ننهند و اگر در صفت حجاب واقع شود که بر سینه را بر درازی و
 نصف کرده باشد آنرا ذات العوض میگویند اگر نزدیک مهر باشد است باشد و اگر
 نزدیک استخوان سینه باشد ذات الصدر میگویند علامات آنست که در میان
 کتف باشد و بر پشت خواب نتواند کرد و بر جانب چپ راست میل نتواند کرد
 و اگر سینه کند و نیم غشی باشد از غایت حلق و اضطراب علاج آن علامت ذات
 الطنب است و بعضی علامتها که بر نفع و سبب درم دلالت می کند نفث است در ذات
 الطنب ذات الریه اگر سرخ است سبب خون است و اگر مایل بزردی است صغیر است
 و اگر سفید است و خون آلود بلغم و اگر کبود است ماده درم بود است و سالم است
 نفث است که بسیار آید و نفع یافته باشد و آن نفع نیست که سفید و نرم و آید
 آن برابر در رقیق و غلیظی سفید نباشد اگر روز اول نفث واقع شود روز
 چهارم نفع یا بد در رقیق میماند و اگر نفع نفع یا بد در یازدهم میماند
 یا در چهارم یک نفث است و اگر نفث از چهارده بگذرد و اوضاع سالم
 باشد مرض دراز باشد و اگر اوضاع بد باشد بملک انجامد و اگر ماده درم در
 چهارده روز در تحلیس نیاید جمع شود و هر که کند و منجنق شود و اگر که آن در هر روز
 پاک نشود منجنق است و در علامت است که اوضاع از تیر و در تحلیس باید بود
 علامات نفع ماده ظاهر شود خواب خیار شوشه درم ماده درم شراب نفع

چهارم نفع یا بد در رقیق میماند
 یا در چهارم یک نفث است
 یا در چهارده بگذرد و اوضاع سالم
 باشد مرض دراز باشد
 یا در چهارده روز در تحلیس نیاید
 یا در چهارده روز در تحلیس نیاید
 یا در چهارده روز در تحلیس نیاید

دیگام

دیگرم کل نیلوفر سه عدد سفینه کف بوشند و بر مغز خیار شوشه با نرزه درم صاف
 کنند و روغن بادام نیم درم اضافه کنند ضماد که در ابتدا درم کنند موم روغن
 سفینه بادام قزوینی سازند و بعد از آن کل خطمی و موم زرد و طم کتان قزوینی
 سازند باید که درین دو مرض غلبه بر طبیعت متعاقبت نتواند کرد اگر
 عطش غالب باشد منده و نه بقصد بدهند و شراب آلو مناسب است که از غایه حاره
 شربتها پشیرین محلی شود مگر شراب نیلوفر شود و حلیم کندم را برای قوه توان
 دادن اسل ریش است که در شش حادث شود با وف و نفث هر که دریم
 و زوق میان ریم و بلغم است که ریم و جوک بوی بد در خاصه وقتی که بر اثرشند
 بخلاف بلغم که بوی بد نکند و در رنگ آب سرد و این اسل متعاقب می باشد بعد
 از سه ساعه یا چهار ساعه که ذات الطنب مستقل سل شود و ما ذات الریه هر که
 تازه که نیز بر شش ریزد و جرم کند یا نفق اتصال حادث شود یا جرم
 قدیمی سلامت است که نفث کف ناک بوده باشد اگر سل نوحاوت شود باشد
 کم باشد که نیک شود و اگر کند شود و در پیرمانند ممکن نیست که نیک شود اما در
 معاطه بلطف باید کرد تا آسان بد و بگذرد و آنچه بجزیه کرده اند درین مرض
 هر چند خلاف قاعده است است که کشک جو شراب خشک است و سنوف
 سرطان و گاه شراب گاو زبان و شیر خرو و شیر آدمی داغ کرده بقصد یا برین
 سرطان و گوشت مرغ و برغاله و باجه و جب که در سعال می دهند و گفته اند
 که اینها نفعی اگر بسیار حاد شود چهارمین علمه بنامه یا بد کف نرزه تازه بنامه
 بسیار نفع دارد که کشک کشک است که در ذات الطنب کوفته شد

بدیند و اگر لایق قوی شود شیره تخم خرفه با شراب انار را بدست موی بکافور
 بدیند خوب سریشم مای را در آب حل کند و بقتل شیرین کند بخرج کند و کافور
 که شقیقنا و چشمها فرود و غبار بر روی او ظاهر شود و پوست روی
 شکم لاغز و کزده شود و موی ریش کمر و واسهال حادث شود و نوعی
 بد بد موت ظاهر شود و غصه دم در عرض قلب علامات مزاج طبل
 که از گرمی باشد کثرت بودن سینه است اگر از بزرگی بنا بدن و بزرگی
 سر نباشد و بسیار موی خاصه بر پشت و سینه و عظم نفوس و کشتگی و طول
 امل و تنوع علامات سردی مزاج دل تنگی سینه و قله موی و بددی علامات
 تری بنفش زرد و منقوع شدن و زایل شدن و فصد بسیار حاصل شدن
 خشکی دل ضد علامات تری دل است علامات گرمی عارضی دل که از اسهال مزاج
 گویند ماره دل و تشنگی و میل کردن دل به هوا خشک در راه با فین بآن و
 سرخ بنفش و تواتر و غم دانوده علامات سوء مزاج سرد و منقبض و نفوس در راه
 بهوای گرم و بطور بنفش و رحم و تنگ دل بودن علامات سوء مزاج
 خشک تر نرم بودن بنفش بعد و منقبض شدن بعد از آن خشک دارو
 که موی دل است دارو مار کرم مثل مشک عنبر عود در شیره سبیل و نقل
 بهمین در روح عقوبی دار چینی قرفه زعفران ابریشم زرنبا و بادرد
 پوست اترج مادر کسویه تخم ریحان دارو مار کرم که قوه دل دهد کافور
 ضدلین طباشیر کشر سبب مرجان کل آنچه قریب با علامات است
 در اوید با قوت لعل کا و زبان طلا نقره فیروزه عقیق الحفصان

در این کتاب است و در این کتاب است
 در این کتاب است و در این کتاب است

الحفصان

افتداج دل را گویند و اختلاج و که است غیر طبیعی که از دل صادر شود و اگر
 و که قوی و با فراط شود غشی شود و اگر زیاد شود موت است سبب
 امتداد عروق است از اخلاط سرد آن کرانی بدن است و بر آمدن
 رگها علاج آن رگ با سلیق از جانب چپ باید کشود و دودغ کاو
 و قرص کافور و زورره باید خورد که طوم نباشد و تقویه دل کرد بمغزها
 که مناسب مزاج دل باشد حالتها دل گفته شد اگر گرمی و سردی و خشکی
 و تری سبب در کرم و ابلش که در رگها دل رگها باشد علامت آن
 فکر فاسد و فرغ و وحشه و خوف باشد و حالتی که قریب باشد با نخویس
 علاج آن علاج مالحو لیاست سبب در کرم شدن خون است در بدن بتمیز
 که باشد بفسد یا استخوان و غیر آن استی عذرا صا حاصل باید کرد چون
 زرده پیفته نیمه شت نبات و نوره بلج مرغ و گوشت کباب و حلیم کندم
 و غیر آن و تقویه دل کرد سببی در کرمش را که معده می باشد که بخاران
 بدل رسد و دل از آن بخار یا از نفی آن اید یا بد علامات و علاج
 اخلاط معدی در مدها معدی گفته شد سببی در صفار قلب است
 که از بخار طبیعی متاثر می شود علامات عظم بنفش و قوه است علاج دل را
 قوه باید دادن به بویسا خوش و غذا غلیظ باید خورد سببی بدی مزاج
 دل می باشد که گرم یا سرد شده باشد و علامات هر یک از این دور که گفته
 علاج آن بد در راه مفرج که ضد مزاج باشد باید کرد و غذا و سایر تدریم
 مناسب باید سببی در کرم معده می باشد که دل از او که و بخار و فاسد

نفی

آن ایندراچاید و مضطرب می شود در محل آن گفته شود و هر کس که حفقان باغی
گاه گاه واقع شود بی سبب ظاهر بپاید که در مسهل که بدن و دل
را از اخلاط پاک کند مزاج و متوی دل اصافه کند مثل زعفران و کل سر
و در متویات دل مخرجی اضافه کنند که بدرفت شود و باقی مزاجات را بدل
رساند چون زعفران که خصوصیه تمام دارد بدل و مخرج سرد نیز اضافه کند
شراب سرد که متوی دل که مست چون شراب محض و شراب برین شراب
نیلو فرو شراب انار بوق کاو زبان و لاق نیلو فرو و طاب و شمشه نو و موم
یا قویه سرد و غیر اینها و اگر گرمی با فراط نباشد باید که در مزاجات سرد
بکنند که حاره و یزری را درونشانند و البته با قور زعفران اضافه کنند تا
اثر کافور را بدل رساند و محفوظه ارة ۶ سری هم بکنند و داروهای
بوی بکار دارد مثل گل و بید و نیلو فرو و خیار و مورد و آب اینها و
بادرنک را شق کرده و کافور و صندل و سب و ننی و فاشبانی و کاسنی
انار و فوره و نفاجیه و سفر حلیه طلا که بر کسینه نهند لعاب سفول که بکباب
گرفته باشند آرد جو باب برک کاسنی سفول و سوبق و خطمی و کلاب
طلا کند و خانه کلاب زنند و نزدیک آب روان شیرین منزله سازد و مزاج
و کاسیس ضروره است اما مزاجات گرم چون شراب سبب سنگ و زعفران
و تخم ریحان بوق کاو زبان و صوف کاو زبان بغایه است بلکه حفقان
گرم را نیز نافع است و مزاجات ماقون گرم و تریاق کپور و جوارش نافع و
بی و این و بادرنک و کبویه و تخم ریحان و زعفران و غیره که گرم و خوش دایم بکار

دارند

بسیار نافع است

دارند مثل قزقل و بادرنک و کبویه و زکریا و کبیر و مشک او و غیره و مورد و کبیر
عذرا تا گرم چون مزاج حوزه و ماکیان و طبع و در مزاج مطبوعه کسند بر این
و قور و بر بار و قزقل و زعفران یا بقند بنزد و مغز بسته با عمل و مزاج
و زعفران طلا که بر کسینه مالند روغن زعفران و زکریا و روغن بان کسینه
و زنبق و اگر باین روغن مشک اضافه کند او می باشد و اما مزاج دل
که خشک باشد یا تر باشد آن معالجه کنند از غذا و شربت و بوی که در دنیا
و اگر سبب حفقان خار سوخته باشد بعلاج صنیع النفس که سبب بخار فساد
است معالجه کنند واجب است که در مرضها دل طبیعت دایم نرم باشد
تا از خار فصله فاسد اینها بد العشی بازماندن اعضاست از حر که
و حسن سبب ضعف دل سبب ایدار است که بدن میبرد چنانچه در
اول نوبت تنها که بخار آن ماده دفعه بدل میبرد و دل ایدامی باید
علامته آن ظاهر است و در مرض سکتیه فرق میان سکتیه و عشی گفته شد
علاج آن علاج تب ماضی کشیدن حیوان یا اشامیدن زهر باشد
یا بخار سوخته باشد از خارج بدن یا از بدن که از ایدار آن کجا میبول
میرود و اعضا که روح از جسم و حر که باز می ماند تا سبب کم شدن روح
است بسی سستوار غ که روح تجلیل رفته باشد و قوه آن نباشد که در
بدن منتشر شود یا بیشتر که معده یا جوع باشد که دل از ایدار بخار
معده کجایه روح بول رود یا بدی مزاج دل بشود علاج تعدیل مزاج دل
باید که در بدی مزاج دل و علامات و علاج گفته شد و خطمی را علاج آن

سزیدین

بدل

بیاک کردن معده و بدن باشد و علامه و علاج گفته شد و علاج بخار علاج آن
معلوم است و زهر و سم هر علاج آن معلوم است و در باب سموم گفته شود و در وقت
غشی آب سرد و بر روی صاحب غشی باید باشند بفریب و بویایی خوش بکار ماند
دست و شور باج گوشت بشراب بنامه نافع است مگر آنکه غشی از جواره با فلفل
باشد فصل یازدهم در امراض اشویه مرض بسان که سینه مشهور یکی از امراض
ورم است اگر ورم گرم باشد در اول ران بنهند چون ضدل و کلاب و آب
گشتر و شاف مامینا و امثال آن بعد از آن اندک ملطیف اضاف کنند مثل
کنجد کردن بر سر شراب و آب گرم و اندک کل و آرد با قله سکنجین و ابریک
عنب الثعلب مار و عن کل و آرد با قله و حلبه و خطمی باز رده پخته مرغ و در آن
و مزاج است و اهلل و با قله کوفته بروغن کنجد و اگر ورم بلغمی باشد کرفس
ما بونه را کوفته و عصاره با جمل کرده بر ورم نهند بجا آنکه کوفته عصاره
داشتن بسان در خوردی که کلان شود کل و سر که و آب ماز و و اسفند
و بر کالنه و لب برک حبه جمع را بیکدیگر جمع کردن با هر یک را جدا جدا
بر بسان بنهند قنده البین که بودن شیر عورتان یا بسبی است که غذا
کم خوردن یا خون بسیار از بدن کبض و نفاس و غیر رفته باشد یا خون در بدن
سیار باشد که طبیعت از مضم آن عاجز باشد علامت آن علامات بسیاری
خون است در بدن و آن گفته شده و شناختن غلبه صفرا که موجب قله خون یا
بزرگ شدن غیر و تیزی و کم بودن شیر باشد و غلبه بلغم را سفیدی و غلیظی
شیر و سودا را کبودی و غلیظی شیر باشد و اگر شیر باشد و خشک بیرون آید مزاج

خشکت علاج کم خوردن و استفراغ بسیار غذا صلاحت است که مولد خون باشد
و علاج غلبه خون فصد است و تعلیل غذا و خلط غالب را از صوم و بستن و کوبیدن
و سنان مینش و بز مولد شیر است و آب است و شور با کندم مار و عن کا و و غذا
که بدن را فربه کند مولد شیر است و آب است را درین باب خاصیت نام است و شیر با
قند یا بعسل کسب مزاج مناسب است فصل دوازدهم در امراض اشویه مرض
گرمی معده که آنرا سوز مزاج گویند تشنگی بسیار و قله شهوة و جوار سوزنده و فاسد
شدن غذا لطیف و هضم شدن غذا غلیظ و سرد و خشک دمان و راحت
یافتن از آب سرد و علاج بهترین دوا دونه کا است و شیر تیار ترش چون
بیمه و زردک و خوره و ریوانج و آب سرد و غذا غلیظ ترش است مزاج گرم
خشک که با ماده صفرا باشد تشنگی دمان و عشیان و بیرون آمدن صفرا بی
و بر از بول و جوار بوی ناک بد بعد از غذا خوردن علاج معده را از صفرا
باک باید کرد یعنی یا مبطوح یا هلیله یا بنه خشک و تر بندی و مغز خا شسته و بعد
از آن معده را با عسل یا با آردن بشیر تیار ترش است علامت گرم و تر با
رطوبه اعتدال شهوة طعام و عشیان و بسیاری آب دمان و بلغم دمان مایل
به تومسه یعنی نمند و قی بلغم علاج قی و هلیله مربی و کلقتن یا طبا شیره و
جوارشها خشک نوش دارو و کلس مناسب است علامات گرم خشک
بی داده تشنگی با فراط و خشکی دمان و زبان و لاغری بدن و خشکی طبیعت
و کم بودن خون در بدن و رکسار پر از خون فاسد و بیشتر است که صاحب
دقی باشد علاج در معالجه دق مشوقی گفته شد و علاج سرد خشک بی ماده

بزرگ
بزرگ
دانه شیرین

خل

علامات مزاج سرد و علامات خشک بلاماده و علامت صعب است غذاها کرم و تر باید
با اعتدال علامات مزاج سرد و تر علامات آن مرکب است از علامات مزاج سرد
و علامات مزاج تر با سفیدی رنگ روی و سستی بدن و کاهلی و بر از زمین
علاج غذاها از دو اماره کرم و خشک است چون جوارش عنبری و فلاسوف
تریاقات و مزود بطوس علامات مزاج کرم و تر بلاماده و این مزاج مزاج
بسیار نادر است بلکه این مزاج بد قوی شود بجز طعم دمان است بنوعی که
رفتن از دمان و احساس کردن بخار است بسوی دماغ علاج آن شربت
سرد و خشک و غذاها سرد و خشک باید ابرج و بر شنبلیله و گوشت مرغ
شربت و انواع آن علامت مزاج سرد بلاماده ضعف معده و دیگر گذشتن
طعام از معده و مایل بودن طعام دمان به ششی و نرمی طبیعت و نوز
معده و بر از و بسیاری شهوة طعم علاج جوارش سنما کرم و مویبات کرم چون
جوارش عنبری و جوارش عود و مصطکی و حلخندین و غذاها کرم چون
گوشت کبوتر و مرغان هوایی و گوشت بزر بزره و در این وقت و نقل
و فلفل و تخم و امثال آن علامات مزاج سرد و تر بلاماده بلغمی قلیه شهوة
با شهوة کاذب و میل بجز تا تر و عینان و عدم تشنگی و تیغ معده و خیار
ترش و پیردن آمدن بلغم بی وزنگ روی بدن سفید و سستی و کاهلی
و راحت یافتن از غذا و دارو کرم و خشک علاج بدن را از طعم ناک
باید کرد کب بلغم و ابرج فقرایا با پارحات بر رک و قی بعد از آن ماده کرا
کلخندین و شراب اصول یا بزوری نفع داده باشند و بعد از آن

و کبره

معهده

و معده را بجمع نسا و کوارش سار کرم با اعتدال آورند علامات مزاج سرد و
خشک بلاماده سود بسیاری شهوة طعام با ضعف معده و منخ و فراز در معده و
سوزش معده و پیردن آمدن ماده سودا بی و تر ششی دمان نباشد شاید
که سبز زکات شده باشد علاج بدن و سبزر را از سودا پاک باید کرد بعد
از نفع ماده بشراب اصول یا جلاب از کافور بان و کل سرخ و مادر کرمه
و سبستان و کل نیلوفروز و زریب منعی و هیچ ماده بان با کلقت و حبث فیمون
با مطبوخ مامجون نخاع دادن و معده را بمخوات یا قوی با اعتدال آوردن
علامت مزاج تر بلاماده نفوت از طعام تر و میل بدارو و غذاها خشک
کردن و راحت یافتن از آن و آب دمان بسیار آمدن و نرمی طبیعت و در
گذشتن طعام از معده علاج اطراصل صغره و قرص در دو هلیله مرین و کلقت
علامت مزاج سرد و خشک بلاماده تشنگی بسیار و خشکی دمان با فراط
و لاغزی بدن و راحت یافتن از غذا تر علاج معده تر باید کردن بعد از آن
و میوه نار تر چون گوشت مرغ جوزه و بره و بر غله و اگره و کشتن و انجانان
و حیم کندم و میوه نار مند وانه و خیار و زرد آکو و شفتالو و امثال آن و هیچ
المعهده درد معده سببی آن یا بدی مزاج معده است بی ماده اسهالی
و معالجات مجموع گفته شده سببی در کرم معده است یا رخ تسکین باید
و کشیده شدن معده از درد و عمد و تا آنجا آنها سینه و در وقت گذشتن طعام
از معده درد پیدا شود یا ز پاده شود و کاه باشد که فواق ظاهر شود علاج
از آن یا سبوس و عک را کرم کنند و بر معده تند و بدن را از ماده نفع

و بلغم

بدوا

ماده پاک کنند و جوارش زیره بخورند و عرق بادیان در فتن مناسب است
 و خاییدن کند و زیره و نانا خواهر سوده غسل یا بقصد و غذا با دانه کوزه
 و غذا بر بخار بن خورد و دلک معده بروغن بابونه بنامش بکند و اگر سردی
 داشته باشد معالجه ورم سبز کند علامت آن در ضعف معده باشد که غذا هضم نکند
 شود و دلگداز یا فاسد شود و علامات آن علامات ضعف باشد گفته
 شود و بعضی باشند که چون غذا خورد و هضم نماند و در معده پیدا
 شود و بیسی آن سودا باشد که بر معده ریزد و درد تسکین نیابد تا بیکنند و علامت
 آن است که غلط سیاه ترش یعنی برون آید و اگر در وقت خالی شدن معده
 پیدا شود و چون غذا خورد تسکین یابد بیسی آن هضم باشد که در معده
 ریزد و علاج آن اصلاح جگر باید کرد و تقویت معده بیشتر ترش قالیض
 مثل شراب زردک و دروغ کاو و شراب غوره و انار ترش و آتش سماق
 و جمیع میوه های سرد و خشک قالیض چون سیب و انار و سیب و زرد و زرد
 زیتون و اگر در معده از ورم باشد علامت آن تب باشد و دریا قوت
 ورم بلبس معالجه ورم باید اول بقصد باید و ملاحظه بت باید کرد و در ورم
 باید داد در باب ورم معده طلبند الخمه و فساد غذا تخمه فاسد شدن غذا
 در معده علامت است که غذا ترش شود و گران معده و اروع ترش باشد
 غشیان و گاه باشد که طبیعت نرم و اسهال شود علاج آن قی باید کرد و آب
 گرم و اگر قی نشود یا مستقر باشد و طبیعت قیض باشد فینده مسهل بردارند
 و اگر احتیاج شود احقان کنند بنا بکی و بفته و بستان و اصل سوس

و معز کاریزه و برک جعز و شبدر شکر سرخ و قره و زوت و اگر معده بی
 و احقان پاک نشود همچون سفرجه می خورد و چون معده پاک نشود شکر
 انار بودنه اگر تشنگی باشد و الا قرص عود و شراب غوره و مسیه و اناس
 بر ازان بحمام روند و خواب کنند و غذا لطیف خورد و روغن مصطکی
 بلادن بر معده مانند نقصان الشهوة و بطلان انقصان شهوة است که
 میل او بجزا کم باشد و بطلان است که میل بجزا هیچ نباشد بکبار غذا
 سفر کند سبب آن یا سوء مزاج مغزط باشد و آن گفته شد یا گرمی با و اط
 باشد که میل آب تنگ باشد و بر و اگر سبب اخلاط بر باشد که در معده حاد
 شده باشد عداوت آن غشیان و اضطراب نفس میل بدنه بیشتر باشد که
 بجدب و آن بیشتر در عقب تخمه می باشد و علاج آن منقحه معده است از جمیع
 اخلاط سناریکی و غالیون و حب النبل و حنظل که اخلاط را دفع کند اما
 اول قی کنند و بعد ازان تقویت معده کنند بحب مزاج و اگر سبب کم شدن خون
 باشد در بدن جایزه نافه را و کسان که اسهال بسیار کنند یا خون بسیار از
 ایشان رفته باشد علاج در تحصیل خون صالح باید کوشید و تقویت دل و اگر
 سبب عدم ریختن سودا باشد در دمان معده و علامت آنست که چون چیزی
 ترش بخورند اشتها شود مثل دیوانه با آب غوره یا آب لیمو علاج آن
 علاج طحال است و اگر سبب ضعف جگر باشد که لطیف غذا را جذب نکند
 و در معده همانند علامت آنست که طبیعت نرم باشد و الوان مختلف بعضی
 غلیظ و بعضی دقیق علاج تقویت جگر باید کرد و اگر گرم معده باشد که نزدیک

سیسی

دنان معده آید علامه آن آب رفتن باشد در شب و آواز ضرب دندان و ساقط
شدن اشتها و آن علاج گرم معده باشد و گفته شود و اگر سبب متلازمت باشد
که مستغنی باشد از علامه آن گرانی بدن باشد و امتلازمت و سبب آن بزرگ
باک باید کرد از اخلاط الرخون باشد و بلغم را با باریج و جب بلغم و ماتدان را که
کنزه فربهی بدن باشد ترک طوم و تعلیل غذا باید کرد و اگر سبب معتاد باشد
بشراب یا غیر آن رجوع بمثل معتاد باید کرد اگر هرام باشد معتاد بمثل عمل باید کرد
داروگاه که ششها آورد الزام باید کرد بحسب ملاحظه مزاج میسر سازد شراب لیمو و
شراب انار بودنه سرکه و منقعی و سرکه که بر شلغم بسرکه بودنه بسرکه بیاز بسرکه صفا
شامی ساز سر باستان بهی صاف محجج آب در سرکه می کشد و زیتون سفید شود و
مای شور و بنی و زرد و زعفران در شش شسته است خس و الشوه میل کردن
طبیعت است هر بار که عادت خوردنی نباشد چون کل و انگشت و کاه و امتلازمت آن
بسیار آن خلط فاسدی است که مخالف است مر غذا معتاد و طبیعت را و طبیعت میل میکند
بضد آن خلط که دفع آن خلط را بضم آن دفع کند و آن چیزی که ضد خلط فاسد است
مخالف است مر غذا طبع را مخالف هلد شش مخالف آن شش است جنابا سبب مخالف
سیاه است که ضد سفید است مخالف سفید است علاج بدن را از آن خلط فاسد
باک باید کرد با آب ترب و قدری نمک قی کشد بعد از آنکه مای شور خورده باشد
غذا مرغ جوزه و گوشت که سفید از میشن بدار چینی و زیره و داروگاه که معجبات
و هر صیحه ازین شربت بیانشا مدزیره درم باد بیان رومی درم مویز دانه
پودن کرده درم سیاه بوست بلبله زاده بوست بلبله گالی از زیره بود

زنی

مجموع را بکشا به روز در سر که شراب خویشا شد و صاف کشد و بپزند و
مشقال شیرین کشند اگر با این ترکیب بدن باک نشود و با باریج فقیرا لیمو و بلبله
سیاه بوست بلبله زاده نمک هندی غایبوتن از هر یک درم مقل چهار یک درم مجموع
را کوفته و هفته با آب بادیان خمیر کنند و چهار کلان سازند و در وقت خواب
زور بند و خاییدن مصطکی و حلک و زیره و ناطوا و باد بیان رومی و داروگاه
برون بسیار باید کرد و الشوه الکبیریه آن خلط باشد ترش چون
سودا یا بلغم ترش یا ترله تری که بر دنان معده ریزد و درایم و در غده و طلب
طعام باشد یا که مهابه بزرگ باشد یا گرمی با فراط که بعد از آنها کشنده غذا
سودا یا غذا بدن باشد از ماده غذا که طلب غذا با فراط باشد و غذا
جرب شیرین باید و از چیزها نیز ترش و شورا اجتناب باید کرد و بنی است قدح
جند شراب کمنه بیانشا مند نقصان الصفم و بطلان آن بدی از این معده
است که معده را با است کرده باشد و گرمی معده چون بغایه رسد آن هم معده
راست کند و معده از هضم باز ماند و آن بدی مزاج را در علاج گفته شد معده
گرم را آب قنقاری بنیانشا خوردن مناسب است جمیع سببها ضعف الشوه
و ضعف جرم معده موجب ضعف هضم میشود و اما ضعف جرم معده بدترین سببها
ضعف معده است و آنرا تسهل نامند و قی بسیار سبب ضعف جرم معده میشود
و گاه باشد که طعام زود از معده بگذرد و جندان در معده مانند که هضم
کلیتند و جوارش اترج و منو جلی فابض و میسه که آنرا خوشن بوی ساخته باشند
بغلیق و قمر نعل و مصطکی و قمر و جود و قمر و در و قمر لیمو و قمر زبیرا رس

هر یک نم درم

ماند

مصطکی سوز که متوی همست کشته خشک دانه کل از هر یک درم سبب مشکلی کند با دیان ردی
 نم از هر یک درم طباشیر یک بر از هر یکی چهار یک درم عذبه مثقال مشک یک درم جو
 مجموع را کوفته و بنفشه بلغمه اضافه کرده خوردند غذا گوشت مرغ ماکیان جوز
 و گوشت بزغال مطبوخ کنند بدارو کرم چون دار چینی زیره و شکر خشک
 و ادویات مشک بشت بر مخاضی معاده نافع است غذا را فاسد شدن
 غذا در معده با سبب آنست که غذا زیاد خوردند که ناسخ از هضم او عاجز نشود
 یا کم خوردند که در معده بماند و یا غذا را با هر خوردند و فاسد شود چون مای
 پاز و مستحیل شود چون شیر در معده کرم یا سبب آنست که ترتیب رعایت نکنند
 مثل غذا غلیظ بر بالا غذا لطیف خوردند یا وقت رعایت نکنند مثل آنکه یک غذا
 بهضم نشود غذا دیگر نشود یا بر بالا غذا که هضم کنند غذا در معده در جگر باشد
 و قرار بگیرد تا هضم نشود یا آب بسیار بر بالا غذا خوردند یا میوه تر بر بالا غذا
 خوردند چون خربزه دهند و آنه و زرد آلو یا باد در معده بماند که غذا را نافع
 شود که تک معده آید که پیشتر قوی در تک معده می باشد یا در معده آید
 که معده غذا را فراموش کند گرفت یا از جگر صفرا یا از سیر سودا بر معده بیفزود
 غذا را فاسد کند جناب اصحاب مراقب رواقی شود و فرق میان آنکه صفرا
 از جگر بر معده می ریزد آنست که بعد از هر کس که بسیار بر جوی باشد و بلغمی
 دمان و تشنگی و خشکی کلو و دمان باشد و اگر سرد در سینه باشد تا شش بسیار
 باشد و ترشی دمان و نفخ معده و ورم سینه یا صلابت و علامت نفخ معده جشای
 فرا در معده باشد علاج بعضی ظاهر است و علاج بعضی کفره شد و در معده

خوردند

توه هضم

مردم

سودا مراقب و تعدیل جگر باید کرد بمشویات سرد چون زرک و انار ترش
 امثال آن العواقق فوق حوک دمان معده است بر نفخ موزی سبب
 سر یا بر صعب است جناب مساوان را می باشد یا بخار تبها نیز یا خوردن چیزها
 بسیار گرم چون زیره یا چربی غلیظ مثل بلغم حنظل یا چربی نیز چون سوزار
 نجاری یا چربی ترش مثل سودا یا سبب خشکی بدن دمان معده باشد و
 آن بعد از تبها نیز با اسهال یا سبب که بدن را لاف و خشک کرده باشد که خوب
 بنشیند و با شود و با بدار دمان معده شود اما علامتی سبب مادی از بلغم و صفرا و جود
 بان باشد که یعنی بیرون آید و علامتها بسیار دیگر ظاهر است و سبب دیگر درم
 جگر و ورم سینه می باشد سبب مادی را بدن و معده را از راه مادی
 باید کرد یعنی و مسهل آن خلط اما بلغمی یا با بر صفرا بصره استن یا بطریقه
 فویج و نمک هندی و صفراوی را استوعاب مهمل چون بنفشه و کبسان و کچم
 خطمی و کل بلغمی و اصل کوس و کل کسره و آکوی و کمر هندی بنفشه یا
 آب انارین بنفشه و درین مهمل متوی دمان معده اضافه کنند چون
 کل و کشته خشک بعد از آن معده را با عدال آورند صفراوی را بنفشه یا
 ترش قابض و بلغمی را بلغمی و فرض بود کند رسد درم کل کسره شکر درم
 بود خام سک فر نقل کسبل طمن الاکل فر اسانی طباشیر درم کبابه دو
 درم مجموع را فرض سازند و سوداوی را بلغمی و فرض که متوی معده بلغمی
 و سوزی باشد و دمان معده را قوی کرد و در معده آن مصطکی سبب از
 هر یک چهار مثقال یا سارون مثقال هر مثقال مجموع را بعلل چون سارند

شربت واکن یا دانک و نیم اما حال بیمار را بحسب مزاج و قوه و ضعف ملاحظه نماید
 کرد مطبوخ بلغمی مزاج را نافع است آسنن پوست بپزدن بسته بود که نافع
 و حویج پوست خشک شدن مجموع را بچوبشند و صاف کنند و بیانشانند بعد از این
 توان کرد اگر ماده بسیار غلیظ باشد مسکس فضل تی کردن اثر عظیم دارد
 اما صفراوی و گرم مزاج را بهتر از کنگ جو در پوست خشک شدن و دانه
 کل و قدری طباشیر باشند بعد از طبع و شراب گل و شراب سیب خجی بکلاب است
 شیره تخم خرفه بکلاب و شراب سیب و یک جو افیون و یک جو زعفران بدهند
 و با می که خشکی باشد کنگ جو بر دهن بادام و شراب نیلوفر و قوی افیون شیره
 خشک شدن بدهند اگر خشکی و تشنگی است معالجه ندارد بهر حال در جمع معالجه
 شخ بستی کند بلغمی که بوی ترید و جوزه مرغ و عصاره کنگ جو و خشک و مصطکی
 و فلفل دارچینی زعفران بدهند و صفراوی را جوزه مرغ با کونست و شکر
 معقم قوی باشد و کدوی تر و آلو شیره خشک شدن خشک و تر و نواق که خشکی
 باشد جوزه مرغ با کنگ جو و حیدر کندم و شیره خشک شدن و کدوی تر و اگر طلا
 که بردان معده تمند بلغمی را در دهن بوس در دهن فقط بار دهن کل بسبب مصطکی
 و زعفران و سنبلی و مصطکی و برفقه و زعفران و سوسن باک و زعفران اما
 را بولاده کدو یا در دهن برفقه مار دهن کدو و مخلوط بر دهن کل با کلاب و صندل
 و در دهن کل و کافور مریم موافق سفیده شسته آب کشته و تراشه کدو و در دهن برفقه
 بادام و کلاب و لعاب اسبغول بار دهن کل با کسب و کلاب باید که در معالجه
 این عله دار و دانه خوش بوی خوش طعم که مزه باشد اضافه کنند و کلات صعب

تنگ

تکین فواق مادی دهد و عطسه نترتا تمام دارد و قوی نیز و جگر نفس و آواز
 بلند دادن و آب سرد که پنجر بر سر بیمار بریزند از تمام دارد خاصه که
 آب بر روی او باشند و اولاً بقره آوردن دفعه و قوی و خوردن
 بهی خوش بوی المنوع و القی و لثه انقی میله معده است که برف
 دادن شش بجانب دمان و دفع شدن آن جزو نشانیان میل معده است
 حرکه کردن بدفع شش بجانب دمان بی حرکه و دفع و تهوع میل معده است
 با حرکه بدفع شش از جانب دفع سبب آن خلط صفراوی با سوداوی بر حوضه
 جناب اصحاب اقبان را می شود یا بلغم و رطوبتی است که معده را است کرده
 یا بدی مزاج معده باشد بی ماده و بیشتر آن بوی مزاج گرم باشد یا خلیل گردد
 چرخ کرده که طبیعت از دستور کرد و یا تلخ باشد که طعام فاسد شود و طبیعت
 بد دفع مشغول شود بقی و با سمان و آنرا ایضه میگویند و آن بسیار بد است
 اگر صفراوی و تلخ باشد قوی کند و چون معده بوی باک شود و شراب انار برون
 چغانه است و شربت ما که اشتها آورد و فایض باشد چون شراب تخم
 دیلم و حماض و امثال آن سوخت که در جمیع تمام نافع است سماق
 کشته خشک دانه کل طباشیر سوده ترکیب کرده شربت عطر قابض
 صندل و کل سسج و برک مور و دونه لادن و دانه کل و رامک و سک جدا
 جدا ترکیب بکلاب با آب بی بر معده ضما و کنند و اگر طبیعت فیض باشد
 شراب ترندی شربت کنند و حفته نرم بکنند و اگر خلط فاسد در معده باشد
 بچون سفوفی مسهل معده را باک کنند یا بچون چغندر از صفرا غالی باشد

دانه پی

کدو با سفوف کرده بخورد
 و دارو با عطر قابض

نصفی از دم امراض القلب علامات گرمی جگر تشنگی با فراط و زردی قارور
 و سوزش در جانب راست و خشکی لبها و دمان و قله شمشاد و تفر
 شدن مجوز و پنهان گرمی علامت سردی جگر سیمدی لبها و زبان و قاروره
 و قله تشنگی و جوع بسیار و فساد در کف در وی و بدن علامات خشکی و
 تشنگی بسیار و قله بول و صلابه نفس و لاغری بدن علامات رطوبه جگر
 به روی و نری زبان و کلو و سستی کونست استخوانها سینه و علامت مزاج
 مرکب است جگر که گرم و خشک و گرم و سرد و خشک و سرد و تر از
 علامات معلوم توان کرد ضعف الکبد ضعف جگر پشم از بدی مزاج
 باشد و گاه باشد بدی مزاج با ماده باشد که درم یا بدیله در جگر نباشد
 و رنگ کسی که ضعف جگر داشته باشد زرد باشد یا سفید یا کبود و قوی که در
 غالب باشد و اندک درد در جگر باشد در وقت نمودن غذا و ضعف
 جگر را بضعف افعال جگر توان شناخت اگر جاذبه جگر ضعیف باشد
 بول بسیار و نرم باشد اگر در بول بیخ و رنگین باشد اگر با ضمه و ماسله
 ضعیف باشد بول سفید و بی بیخ باشد و چون فصد کند خون باب
 مخلوط باشد آنچه با اعضا رود ناممضوم باشد و به روی و فساد رنگ
 روی بدن و اگر دافعه ضعیف باشد قله بول و پر از وی رنگ باشد و
 قله شوه و سستی بدن با زردی و سپاسی رنگ روی مایل سفیدی پس
 کم باشد تمیز کردن بلغم و صفرا از خون علاج مزاج را با اعتدال باید
 آوردن بشره تا که در و عطربه باشد و موافق باشد بود مزاج و متویج

جگر و فایض باشد و مسامات و دوق جگر بکشاید و بیض ماده بر هر باین دارد
 که نمرده شود بعد از آنکه سو مزاج را معلوم کنند از علامات که گفته شد و آرد
 گرم که موافق و متویج جگر است زعفران و مویز و دارچینی و نخل و ادویه
 شراب ریحانی و رواند دارو با سرد معتدل دانه انار و زردک و برگ
 کاسنی و کل سرخ و انار خوش از روکبات شراب دیناری و قوی از پارس
 و غذاه که متوی مویز و دانه انار کنند سرد الکبد سرد جگر پشم از غذا غلیظ
 شود خامه که شیرین باشد چون فرما و شراب شیرین و پخته فاسد مثل
 کل و کوانگشت و میوه قاقبض تر چون زعفران و از اخلاط غلیظ و
 شتر سده جگر در متویج جگر باشد از برای آنکه چون محذب جگر سرد صاف
 میشود و علامات بسیاری بر از نرم و گران در جانب و لاغری و دیگر آنکه
 تب و در و نباشد و بلندی در جگر محسوس نشود در رنگ روی تبغر کنند و قوی
 اگر سده در متویج جگر باشد گران نزدیک معده فهم شود و اگر در محذب جگر
 باشد گران نزدیک استخوانها سده فهم شود علاج اگر سده در متویج باشد
 دارو با مسهل منفع بدینند چون رو بند باب برگ کاسنی یا شیرین و کاسنی
 یا باب بادیان یا کرفس یا شراب اهلون سکسین ساده یا شراب زردی
 و اگر قبض با پنهان کشاید مع حیا شرابا روغن بادام اصناف کنند از
 دیناری و سکسین بر آوند بغایه است و اگر سده در محذب جگر باشد
 دارو با که بول براند و در کسار اکتاید بدینند چون شراب اصول یا شراب
 بروری باب بادیان و قدری لک سردا که گرم و تشنگی غالب باشد پاره

شیره تخم کاسنی و تخم هندوانه و بیلورنگ و تخم خیار بقره بپزند و قویا بپزند
 پیچیده است غذا زیر بیاغ یا برگ کاسنی بر روغن بادام باشد که کس که ترس
 کند با دانه انار یا برگ خمازی و اگر ضعف باشد یا ورم ضعف باشد هر چه
 بدهند و ناممکن باشد نان و گوشت که سفید بپزند و اگر با سده اسهال واقع
 شود شراب بی بدند و آب برگ کاسنی که دانه کل و ذرک و تخم انار
 در نجابوشانیده باشد و اجتناب باید کرد که درین مرض قویا بپزند
 شراب بی که در وضع است و سده ماسا را بقار امین معالجه کنند و
 اگر در کبد باد و دل که در جگر و حادث میشود بسبب غذا غلیظ است و یا ضعف
 معده علامت آن دردی است که دردی و عدم کراخی علاج دارو ناکرم است
 قوی موی و سونفات و صماد کرم باید صفا و سنبل زرک و جاورس
 قزقل و قدری منک و عود مجموع را کوفته و سخته با آب کرم صماد کنند
 حمام و شراب صوف بنامتایا باشد کسبند و بادبان و این و تخم
 کرفس شپش سوخت سازند و جگ الکبدر در جگر سبب او بری مزاج
 جگر است که در نواحی غش جگر باشد یا ورم جگر باشد یا با علامات
 بری مزاج جگر گفته شد و علامات ورم نیز گفته شد علامات با دکه
 در غشاء جگر باشد سبکی و انتقال کردن و حرکه کردن به سودن و غیر
 بودن قهقه می شود علاج او سده گفته شد و بدی مزاج علامات
 گفته شد با معالجه و ورم گفته شود ورم الکبدر فرق میان ورم جگر و
 میان عضلات است که ورم جگر هلالی شکل باشد و ورم عضلات

طولانی

طولانی اگر خون باشد تب و تشنگی و کراخی و تشنگی و کرمی موضع جگر و عدم
 اشتها و ظهور ورم هلمس و سرخی روی روی و زبان و سلفه خشک و فواق
 اگر ورم بزرگ باشد و اگر ورم در مقعر جگر باشد قی تلخ و قیض طبعی
 و سردی دست و پای و فواق و ورم و اشتها و درد بیشتر باشد و اگر در
 جانب چپ باشد سلفه و صغیر و جگر و جگر بیشتر باشد و کراخی و کسبند
 تر قوه بجانب اسفل بیشتر باشد و احساس ورم بیشتر باشد و اگر صفراوی
 باشد زردی زبان و براز و پرون آمدن نیز از جانب جگر و سوزش
 حده تب و قی تلخ و اگر ورم بلغمی باشد سفیدی رنگ رمان و روی و براز
 و سی روی و عضلات جگر و قله تشنگی و رقه خون و احساس کردن بوم
 نرم و عدم درد و تب علاج اگر سبب خون باشد فصد با سبب دست
 راست باید کرد و رواج بنهند از آرد جو یا صندل و کل سترخ و عصاره
 برگ نوره و آب کشته اما مبالغه نکنند در رواج و بعد از آن منضی غلیظ
 کنند مثل حله و عظمی و الکلیل الملک و چون مرض منتهی شود محلل صرف بنهند
 اما باید که از ابتدا تا انتها قایض غلیظ کنند چون کل و صندل در ورم کرم
 و این قاعده را رعایت کنند و در ورم حده از مسهل دادن اجتناب کنند
 که خطر غلظت دارد و در ورم معوی از ضرر دادن دور باشد و در اسهال
 مبالغه نکنند تا قوه تحلیل نبرد و قیض بد باشد در توسط در قیض و این
 گوشت در ابتدا آب برگ کاسنی بیکسین بدهند تا شراب بزوری اگر ورم
 حده باشد و قویا بپزند و آب برگ کاسنی بیکسین بدهند تا شراب بزوری اگر ورم

بیشتر تخم خیار و بقند شیرین کنند یا شراب بنویزند و در حاله زیاد شدن
 مرض تا زمان استنا آب برگ کاسنی بادبان و تخم کرفس بدهند و
 هر چند با شتا نزدیک شود درین آب بادبان و کرفس زیاد کند و در
 زمان الحاط و دم آب بادبان مادانه کل و زرک دهند تا قریب ازین
 نزدیک سکنین بدهند کنگ جو بقند یا شیر بسوس و قند یا گلاب
 مطبوخ کردن بروغن بادام ترش کرده بر سر که مایه مراح ضام صندل
 و دانه کل و گلاب و بسوس و اندک سرکه بس از آن قدری فستقین با روغن
 اضا و کند بس صندل را ترک کنند و باقی را صفا کنند پس از آن فستقین
 و عود و زعفران آب و نقل و اگر اسمال باید خیار شراب بادبان
 و کرفس و زرک و کاسنی در روغن بادام بی نظیر است یا مطبوخ از سفوف
 فستقی و کل مغش و تر بندی و غاریقون و تخم خیار و کاسنی و فستقین
 صاف کرده و بر کسین یا شیر خشک و ریوند او میله و سقونیار در
 عله کار برند و اگر درار باید بیشتر خیار و یاد رنگ آب بادبان
 و کرفس بدهند و اما ورم سبز را بلطافات معالجه کنند و منجی است
 و محلات که با قاقبض عطر باشد و در ابتدا قاقبض قوی تر کنند
 و در انتها محلل و در شربه و ضماد او سنبل و قوه و لک و اسارون
 و زعفران و مسهل مثل ابراج یا مطبوخ از منوکار ریزه و سفوف از
 هر یک سنس درم تخم خیار و کاسنی و زرک سفوف قوی و کرفس
 از هر یک دو درم فستقون و فستقین و اصل بسوس و عطمی و حیدر

از هر یک

از هر یک چهار درم مجموع را بجوشانند و بر مغز خیار سبز زده درم و قند است
 درم صاف کنند ریوند روغن بادام از هر یک نیم درم و در ورم صفراوی در
 خشکی زیاد که کوشند سور القشیه معنی آن بدی و غیره اعضا و آن است مقدم
 استقار است آن ضعف و بدی مزاج جگر است علامات سفیدی رنگ بدن
 دروی مایل بزردی و تبج ملکسا چشم و دست و پای دروی و باشد که مجموع
 درم کند مثل خمیر و نفع و قراقرز شکم و عدم بترتیب آمدن بر از گاه نرم و
 گاه خشک و گاه رود و گاه دیر آید و بشور نشه اما علاج ضعیف علاج آن
 علاج مثل استقار است الاستقار مرض است که سبب او ماده غریبی است که در
 خلق جمیع اعضا در آمده یا موضع که غذا یا حلقها حاصل شود چون معده و جگر و روده
 و غیر اینها و بر آمدن اعضا یعنی تبج اعضا این موضع مذکور غذا و خلط و استقار
 نوع است بدترین زنی باشد پس از آن لحمی پس از آن طبعی در آن حادث میشود
 از بسیاری آب بیشتر در میان صفاق و شرب و در جو که کردن و انتقال کردن
 از بسلوی به بسلوی او از آب محسوس آید و صفاله جویم جلد شکم ماری و
 کشیده شدن جلد شکم و حادث شدن آب درین محل یا بسوی آن باشد
 که چون مرطبی آب جسد میل بجانب دیگر کرد یا بر بسیل بخار که محقق
 شد یا ترقی اتصال واقع شد میان این و آنکه آب جمع شده و مابین صفاق
 و شرب یا مجری که جنین در شکم از ناف غذا جگر جذب میکند چون آن
 مجری کشاده شود و زوره در مابین صفاق و شرب آب جمع شود و
 عمل شدن آب است که قوه مجریه جگر عاجز شده از جدا کردن آب از خون

پرده است که در صفاق
 است

میشود

نیشخ یا بسیل

واعضا این خون را قبول نکند پس زوره این حال حادث شود یا بسیار آب
اشامیدن یا که اختراق اعضا باشد که ورم با جری معاد و جوشیده باشد و زوری
منده شده و استقامتی حادث می شود از ضعف باضمه رکسا و اعضا بعد از
ضعف جگر و مضم او ضعف مضم معده و رطوبه بسیار در خون حاصل میشود
و با اعضا متصل و تشبیه میشود پس اعضا متوجه میشود در غایه تری باشد
چون گوشت صاف نشود و چون باضمه جگر و باضمه اعضا ضعیف شود و ماسکه
و جذب اعضا قوی باشد استقامتی و شسته این استقامت سردی جگر باشد
از خارج بدن یا از داخل که سردی رکسا باشد یا مرض عارض شده یا سوز
باشد از خاک خوردن و استقامت طبی از فساد مضم از ضعف قوه یا غلیظی
ماده که قوه عاجز است از تحلیل ضروره ماده میشود و گاه باشد که از قوه
گرمی باشد که عذرا را بخار سازد پیش از آنکه نصیب مضم شود و استقامت
بی ضعف جگر نمی باشد و یا بمشاکه معده یا سپرز یا ماسا ریه یا کوبه باشد
جگر کردن بر تشنگی و جوع بقدر امکان اگر ترک نان توان کردن اولی است
انکه از خشکاران چینه تواند خورد و اجتناب کند از غذا غلیظ چون
هر سبه و طله و عذرا لزم چون پاچه و از امتداد مایات کم خورد و تاغایه
که در آب دیدن مضر است اگر تشنگی غایب باشد بعد از مضم عذرا انکه
امتیاض تواند کرد و التزام ریاضتها صعب در کشی نشستن و جوع
کردن در آفتاب یا در تنور گرم و نزدیک دریا که آب شور باشد و
طن ساختن و در ریک گرم غلظیدن و در وقتها گرم ماییدن و سوز کردن

بخار

علاج

مخاز و در اصلاح جگر که سیدین و ادرا ربول و با اعتدال آوردن لین
قبض طبیعت و حبس طبع بهر اسم است شتر به آب گاسنی بسکندن بزوری
و فرض این بار پس که اگر گرمی غایب شود و اگر گرمی نباشد آب بادبان با
گرفتن خلط کنند و شتر آب دیناری یا شتر آب اصول بسکندن بزوری و فرض
این بار پس این بار پس ده درم سررالنهد یا او الطبار و فعله الطهاره از هر یک
سه درم کل سنج سه درم طباشیر سه درم ریونند دار چینی یک گرم کرفس یک
از هر یک یک درم سنبل نیم درم یا فرض در دما عصاره عافت یا تریاق
فاروق هر روز مقابل بخورد بدند در پست و یک روز خلاص مابد و شتر انکه
در منته ترکی و بوی مادران حوز و دوحوض آب و غذا شتر خوردن از تمام دار
و چند مستقی از این خلاص یافتند و اگر شتر ببول شتر اضافه کنند نفع است
و شتر عربی و بول او موافق است و فرض مازدیون نافع است از سوزانند
نافع است مسهل که درین مرض توان داد ریونند بسکندن از نیم درم تا یک درم
سوزاننده ریونند و ریونند و ریونند از هر یک نیم درم مسهل صغیر
که سودا براند افیتون غار یون هلیله سیاه اسطوخودوس از هر یک نیم درم
مسهل غار یون ترید از هر یک نیم درم نمک هندی چهار یک درم باید که
باین دارو ماسهل از زرق و کثیره از هر یک چهار یک درم اضافه کنند و در وقت
بادام بالند و اگر خلط بسیار باشد مسهل برات بدند تا معده و جگر ضعیف
نشود و دارو ماسهل که ادرا رکنند قوه و تخم کرفس و اینسون و بادبان و تخم گاسنی
و تخم چهار تخم خربزه و فرض مازدیون تخم گاسنی ده درم تخم مازدیون

یا ورقه یک درم نلخی آن عاریتون درم و دو نلث آن سرخ تخم خیار از هر
یک دو درم و هم فصاره عاقت یک درم و دو نلث بالغ نلث آن است
که در جوهر خوب و لطیف باشد و فصله او کم باشد چون مرغ جوز و در آن کوبند
یک کوبند و آنرا ترشش و بوی دونه باغی یا مبطنه یا مبرز بر او و با کرم چون در
چینی و فلفل و مصطکی و رکس و زعفران و کشر خشک صفا و سبک
اختار کاو و بوره و اندک کور صاحب طمی را بر تمام بدن و زنی را شکم و
طبی را بر اطراف تنگ و سر که در سبب ضعف از ضما و اول است بر شکم طبی
سبوس و جادوس و نمک کرم کرده کما و کتند حمام کرم که عرق آورد و دفع
است و جسمها که آب کرم غسل کردن نافع است در فراسان آن آبها را
آب دارو میکوبند و آب شیر کرم شیرین غسل کردن ضرر بسیار دارد
فصل چهارم در مرض الاسهال مرض که در روده واقع میشود و اسهال
و سببی آن یا خوردن چیزی باشد و آن چیز ما داروی مسهل باشد که مسهل
قوه خلف که اسهال باشد و عمل میکند با عذرا زیاد خوردن باشد که ناضجه
از مضم آن عاجر باشد یا عذرا باشد که طبیعت از کرم آن متفر کرده باشد و
نامعلوم مانده یا چیزی مزله خوردن باشد که طعام را بر پیش از مضم شدن از عده
در روده بیرون آورد مثل آلو یا عذرا نفع خوردن باشد که طعام را مانع
شده از طافات تنگ معده و نامعلوم مانده و علامه هر یک از این اسهال
است که سبب مقدم شده باشد و یا سبب از نقس عضو باشد یا دماغ باشد
که تزلزل و زود آید و عذرا فاسد سازد و طبیعت سبب فساد قبول نکند و دفع کند

با سعال علامه آن وجود تزلزل است و آفه دماغ و بعد از خواب بیشتر باشد
و نوبت محین باشد و یا از معده باشد و آن سبب ضعف ناضجه باشد چون
طعام خورد و معده کران شود و بعد از آن اسهال شود و سبک شود و آنچه
آید نامعلوم آید یا سبب ضعف ناضجه معده باشد که طعام را حیدان میخوانند
مانند ناضجه کار خود یکند بر طعام پیش از زمان مضم بیرون آید و بعد از آنکه
طعام در روده یا روده مانده باشد و یا سبب ضعف دافعه معده باشد که قادر
نباشد بر دفع فصله اندک دفع در عقب یکدیگر یا سبب بیماری رطوبه مرئی باشد
که در معده جمع شده باشد و مانع شود طعام را از مضم و عذرا را زود ببلنند
و از معده فرود آید و ناضجه آن رطوبه باشد مخلوط بعد از نامعلوم
گاه باشد که آن رطوبتها لزوج باشد شود و هر یک را بطعم و دان توان در
اگر لزوج باشد بر سطح و دان تری باشد جصفه و اگر شور باشد و دان شور باشد
یا سبب آن ریش معده باشد علامه آن است که چون طعام در معده کدر
در ذایل شود و زرد آب و سبوسه یا بر مزج مخلوط باشد و نیز در زمان حادث
شود و بقی سبوسه ما بین و ریزه بیرون آید و یا سبب جگر باشد و ما ساریقا
زرق میان آنکه سبب آفه معده باشد اسهال باشد و آفه جگر است که بحال
صحت باشد و ناضجه مضم خود کرده باشد و بر طبیب دانا مشتبه نشود و آنکه
محمود و مکی بود و اسهال معده بسیار باشد و روز پیشتر باشد از شب
کبیدی شب پیشتر باشد از روز و بسیار باشد که دفع آید و مخلوط نباشد
به بر از بلکه بعد از بر آید و بیج باشد و سبب ضعف ناضجه کبید باشد که ضعف

کراهیه
مضموم

یا باطل یا متوش باشد اسهال که باشد کیلوس صرف باشد چون باضمیمه جگر در
 نفی نکرده باشد و اگر نفی کرده باشد اندک هم یافته باشد و جگر کوی
 رسیده باشد و در جگر دیر نماید یا ضعف ماسکه باشد و در جگر دیر نماید و اندک
 همضم یافته باشد یا ضعف میزه جگر باشد که آب را از خون جدا نکرده باشد
 و طبیعه جذب آن نکند و آنچه آید غائی باشد مانند گوشت تازه که در آب
 شویند یا ضعف جاذبه جگر باشد علامه آنست که آنچه با سهال آید بسیار باشد
 کیلوس صرف و سبب ضعف معده و جگر بسیار افرای آن عضو باشد و گفته
 شده در اول مرض معده و جگر و یا ورم باشد در ماسا رتقا با جگر
 که کیلوس را جذب نتواند علامه سده و ورم گفته شد و فرق بیان سده و ورم
 جگر و سده ماسا رتقا و ورم آنست که در سده و ورم جگر گرانی نزدیک
 استخوانها بهلو باشد و بیشتر آنست که در سده ماسا رتقا نقل مهموم
 نشود و اگر نقل فی الجمله باشد نزدیک معده باشد و حال جگر بهیچ باشد و
 در آنست که رک در جگر کشاده باشد بسبب ضربه یا سقوط ماسه شده باشد و علامه
 آن تقدم ضربه است یا خلط تیر باشد اگال که از اعصاب جگر ریزد و مسامات
 جگر بکشاید و چون با سهال آید این را دو سطر یا کبیدی و غائی نیز گویند
 علامه آن استکی و سوزش در جانب راست یا ماده فاسد باشد که طبیعه
 برضمان مشغول باشد و علامه آنست که بعد از آمدن اسهال خفه شود یا در
 روبرو آن بود و بان بر از زرد آب یا جوکی باشد یا سبب صفرا باشد یا خلط
 سوخته گاه باشد که گوشت بدن را بگذارد و قطعه قطعه گوشت با سهال آید

بیلی

خوش

و گرمی باشد شراب باب کرم و لعاب جامه بی بدیند و خفته نرم کنندار و
 که قویج را بنامیه نافع است شور یا بدیند گوشت او و خراطین خشک کرده
 و سرکین کول که استخوان خورده باشد خاصه که استخوان در سرکین او باشد و بر
 یا لا خاشاک باشد علامه آن آنست که سفید باشد که هیچ رنگ بان مخلوط
 نباشد اینغ اشیا گفته اند در آب غسل یا در شراب بدیند و در او خشک
 بوی و نمک و نقل بدیند و روده کرک خشک کرده اینغ است از سرکین او و اگر
 استخوان در سرکین کرک یافت شود در غایه نفع است تا غایه که گفته اند که او کفین
 او نافع است خاصه که خوردن او و گفته اند که در پوست پلنگ یا کوزن یا
 بشم کیش که کرک او را گرفته باشد و از کرک که بچینه باشد بیاد نرزد نافع است
 اگر شاخ کورن را بوزند و در زمان درد بیاشامند فی الحال درد نکین
 باید و طبیعه قویج السواهی است که صاحب قویج را بفرمایند تا بسیار بر جگر
 جستن مختلف و شکم او را سس کند نرم نرم و جو که سفید کند و ساقها او را فکم
 که بچینه نندند اگر باین رود با بجای خود نماید بفرمایند که بکسر سیاب یا دو سیر
 زرد و شکم او را بمانند و قدمی چند برود تا سیماها بیرون آید و اگر درد
 صعب بی طاعت پیدا شود او را سرنگون کنند تا سیاب از صلی او بیرون آید
 و علاج کرم در باب او گفته شود و علاج ورم روده را نقد است و فساد
 نرم کنند چون منقته و حظمی و محلل بنند چون حظمی و اکھیل و بابونه و حلیم
 و نیم گتان و در رخته آب نشاندند او را که از این داروهای جو شایند بنهند
 و خفته نرم بکنند که در بنجالعاب چهار شمر دروغن با دام باشد و آب الو

بجز دو شراب بنفشه بیاشامد و در گرم که در روده پیدای شود جار بوی است
در از و بزرگ می باشد که تا یک گرم باشد و موضع آن در روده می باشد و در
دوده خود مثل آنکه در سرمه می باشد در روده سبب می باشد علامت خاریدن
معتد است و بیرون آمدن که مریز سیم که مریز باشد مانند تخم کدو و محل او
در روده او و قوتون می باشد چهارم گرمی باشد در سرمه روده او و بیرون
اشتهای باشد پس آنکه او می کشد غذا و در کسکی حرکات منکر صادر شود
چنانچه کوی که چیزی می کشد علامت منکر که وجهه دود را آب رفتن و دان و نری
بسیار شب خشکی لبها در روز در پیشتر اوقات چنین ظهور می شود که
چیزی را می کشد و ساویدن دندانها بر یکدیگر و در خواب بر جستن و فریاد
لحلول و بدی خلق و کران سخن کردن و نگاه کردن بر مینه که غضب باشد و دندانها
بر اندوه و لیسنت بر از بیای بدن را از بلغم پاک باید کرد و یا با رخ درک بر نبرد
ششم حنظل و دود را بر او تان تنه بناید میرساند خاصه با با ساگار مثل کشمکش
و بیرون آوردن بزم کردن طبیعت و دود صغار را بفتند دفع باید کرد
دو هفته سه روز هم هر صبح قدری شیر گرم بیاشامد و بعد از سه روز زهری
کوتور و تا جوع غالب شود بعد از آن قدری کباب را بخاوند تا کرمها
نخندند که بد بجهت طلب گوشت و دمان خود را باز کنند و دارو نماند
قدر شش و برگ شفتالو و آب برگ او و تخم شمشاد و تخم کدو و تخم کرفس و قطران و سیاه
دانه بودنه باغی و قویچ و کبر و سحر و سعد و حاشا و مقل و انبتمون و تخم
حنظل و حب الیسل ازین دارو و میزند چون بپزند و بیرون آید و اگر

طعلم

بجواز

بعد از بیرون آمدن این کرمها اسهال واقع شود و طراست و کشمکش و سماق
بپزند و در و نار که کشنده است خرد و خرد و در کاهه سر که مفضل بود با کویزند
نافع است و قاطع ماده دود است صفا که قاتل ماده دود است ترسری هم تخم
حنظل بآب برگ شفتالو و آلو بر کردن ناف بنهند اگر معده ضعیف باشد بآب
بسی بپزند فیتله که صغار را دفع کنند تخم حنظل نظرون تک فلفله
رمق انبتمون بیفنج حرمس قسط ز پوست سح توت از هر یک سه درم بپزند
و صاف و بروغن زیت حنظل کنند که دود دراز را و کدو دانه دفع
کنند حب الیسل یک درم برید یک درم فلفل یک مشتال ترس یک درم حب ساجه
سحر و برنذ قصل با زردم امرضا اللعنه مرض معتد کشنده باشد پس آنکه جوی
فضله باشد و مغلوب است و حب بسیار دارد و مواد را قبول کند چون در سخل
واقع شود شقاق المقعه اگر سورتش و خشک باشد سبب گرمی باشد و یا
ورم باشد و درم را بلغم توان شناخت و صعبه درد و اگر نفل خشک
گذشته باشد موجب شقاق میشود و یا بواسیر باشد که شقی شده باشد و یا
بسبب قوه طبیعت باشد که فضله خون را از آن رگها دفع کند سیلان
خون است با فواظ طب مداد ای بواسیر باید کرد و درم را تسکین باید
و او سلسه مثل شراب بنفشه لعاب دانه پسته پسته مرغ پسته مرغ پسته مرغ
مریم مقل باید نهاد و مریم سادج یا زرده پسته مرغ و مقل از رقیق بود
روغن مقل زرد کوی تنه با کویان کشمکش و مقل از رقیق و موم
سج لطف کنند به پیغم گرم و از آنجا سردا هر از کند و از جمیع چنانها

کرمها
معتد کشنده
بسیار در سخل
کرمها
بسیار در سخل
کرمها
بسیار در سخل
کرمها
بسیار در سخل
کرمها
بسیار در سخل
کرمها
بسیار در سخل

وقایف و قبض طبیعت در غایب بدست است اما المقعد سستی مقعد
 آن نشستن بسیار است بر سنگ یا رطوبه باشد که در عضله مقعد باشد
 آن عدم میث است و نرم و خشکی مقعد با ورم مقعد باشد علامه آن ظاهر
 است از درد و نوزاد مقعد یا عضله بریده شده باشد سستی فریب یا سقوط که
 دفعه بر مقعد رسیده باشد و آن علاج ندارد و درم را در او کند بر آرد
 که نفع ناده بدیند یا تخم کتان یا بد و مزاج را با بعد از آن مقعد را قوی کند
 و بیشتر ورم از نوزاد سرد باشد خون طراشیت دانه کل خطمی پوست انار
 مورد قسطر مجوز بخوشند و در آن آب نشینند و بروغن قسطر خوب کنند
 کرم باشد و اسفندج و دانه کل و برگ مور و خشک کوفته و معال از رقیق فریز
 و از خود کندر کوفته و پیچته برنج یا شند بعضی با تمام را از زج المقعد بیرون
 آمدن مقعد اگر سبب رها باشد مشکل جای توان برود اگر عضله است
 شده باشد قایض بخوشند و اول آنرا بروغن قسطر یا روغن کل کرم
 کند و در آب کرم نشاند و او را به پیچیه آهسته آنرا بجای بریزد و در آب
 داروی قایض نشاند و اگر داروی قایض سوده اول برنج یا شند بود
 از آن در آن نشینند بهتر باشد و حکم بر خنده به بندند و اگر جای نرود
 و در ناهلین مثل خطمی و تخم خطمی متکثر در مثل پوست تخم کاش
 و با بونه انماه کنند و او را در جای نشاند بعد از آن بجای بریزد حکم
 المقعد خاریدن مقعد خلط نوری باشد یا خلط تیز باد و در علاج اول آنرا
 از آن خلط کسسل و حفته پاک کنند و دوده را علاج کنند و حجامه عصب کنند

ملقمسه

و بجز که ترش مقعد را بشویند او را ام المقعد ورم مقعد پیشتر ناده خون
 و صفرا می باشد و آن ظاهر است و نفع باید کرد اول بروغن کل خوب
 کنند و زرده پیچنه مرغ و روغن بنفشه با دام و موم قیر و طی سازند و اگر در موضع
 باشد آب کشیر تراصاف کنند یا مرهم خل در روغن کل حل کنند چون ورم
 از ابتدا بگذرد و قرار یابد مرهم دیا تخم کتان نیکو باشد و دارو با مرهم نرم
 چون خطمی و خجاری و با بونه و بنفشه بهترند و پیشتر از آنکه نفع یابد آنرا بکشند
 با که تا نوزاد نرود و البواسیر بواسیر بر انواع باشد و لوی می باشد بر شکل
 رخ خور و عینی می باشد پس کرده برنگ زعفران و لونی می باشد نرم و سبب
 خون می باشد و اگر بلغمی باشد مانند غایب باشد که در درون مای می باشد
 مانند برده که بر نوع باشد و این انواع در ظاهر مقعد می باشد که آنرا احساس
 می توان کرد و آنرا نانی میگویند و در درون مقعد می باشد و آنرا غایر
 میگویند و این نوع بدتر باشد و پیشتر از سودا باشد یا خون سودا
 و ثولوی بود و نزدیک تر باشد و این انواع عیامی باشد که بیرون خون
 ترشح نکند و مغشبه نیز می باشد که از آن خون و زرد آب می آید البته باید
 که از بواسیر خون ترشح کند و بسیار خون آنرا به بندند مگر ورم ضعیف
 باشد و این نوع از اکل سودا و سرطان و جذام و صرع سودایی و
 حمه و ذات الجنب و ذات الریه و سرسام ایمن باشد و اگر برین از وقت
 و عادت خون بسته شود و هم استسقا و سل باشد و اگر رعاف شود یا
 حیض فایده تمام دهد و رنگ حاجب بواسیر زرد باشد مایل بسری

طریقی بمن را از ماده پاک باید کرد بعضی صافن در آن رک باشند بر چو
پای درک نابض و آن رک باشد در زیر زانو و حجامت میان هر دو رک
و مسلک سودا باید خورد و جگر و پسر زرا با عمدان باید آورد و در ایام طبیعت
نرم باید داشت و دارو را با سوراخ با نوا است مسقطان و معققات
منزلات و حبابات و مسکنات در دومی باشند و این انواع ضما و در
و بخور می باشد فاما آنکه مسقط باشد اولی است که آنرا به برند و تمام را
قطع کنند البته یکی را بگذارد و بر قطع هر کسند مسقطات چون دیک بر
دیک و فارغون و مانند اینها و چون سیاه شود ازین دارو ها که گریه
بکشند و بر بوی میزند تا در آن نسکین باید بار مسقط را اعاده کنند تا آن
دانه بوی اسپر بپزند و با سیدن زرد بر بوی اسپر بپزند از دو خشک کنند از آن
در آب نشیند که در آن قابض باشد مانند عدس پوست انار و مار و کلنگ
و دانه کل جوشانیده باشند و اگر در دبا شد خطمی و حاری و منفرد را بپزند
و در آن آب نشیند و اگر پیش از قابض روغن کوهنجد بسیار مانند بس
از آن مریم اسفند و در آن سبج بکار برند اما معققات بکار برند اگر خون
ناید بایسته شده باشد و چون رفتن احتیاج باشد و در موضع باشد متعاقب
بجام روند و رک صافن و قابض بکشند بر از آن کوهان یا نمز استخوان کوزه
بار و روغن دانه زردا کوی تلخ یا شمشالوی تلخ و مقل مجموع بهم خلط کنند یا جدا
طلا کنند بس از آن مغز به نهند مثل زرق کبوتر صحای و پیر زود زهر گاو
و بخور مریم و صافن بکشند گاه باشد که چون فصد کنند بوی بکشند و اما

حبابات

حبابات چون زاکما و خون ساوشان و مرجان و کلنگار و کزبر و هم
بوست فو کوش و زنج غلبوت و اقا قیاد و مازو کوفه بر بوی اسپر باشند تا
کوشت بر دید و مندمل شود و انجبار شربت او بغایت نافه است در خون
بستن هر عضو که باشد و اما مذملات دارو ها قابض است و گفته شد
و اما مسکنات و جویبرات که گفته شد و آن مینات و مخدرات است
مذا از جیب غذا غلیظ و کثیف و چربی که خون را بسوزد و در دارو
کرم و کباب و قلبه احمر از کند و عذار خوردند که زود هضم شود و خون لطیف
حاصل کند بخود آب زرده پخته مرغ و امثال خربزه و هندوانه بغایت
خوب است خربزه اول سال بهتر است که او را کرمه میکوبند از حیره
زیر حق می باشد و زهر باطل اما زهر حق سببی او درم کرم باشد در روده
مستقیم یا خلط صفراوی یا بلغم شود یا آنکه بسیار نشسته باشد بر زمین
حکم یا بر زمین بسیار نشسته باشد علامات جمله ظاهر است و زهر باطل
است که نقل خشک در روده مانده باشد و هر طظه تقاضا قیام شود
در طوبه که بر سطح روده باشد می تراشد و گاه گاه نقل اندک برون
آید با سهال و اگر آنرا بقابض معالج کنند چهار ملاک شود و فرق میان
زهر حق و زهر باطل است که در زهر باطل کراخی در شکم و در روده است
باشد و معفن باشد که دفع شود به پرون آمدن چربی اگر قوی شود و معفن
شود و سهوه کم شود و بیشتر چرب باشد خشک خورده شده باشد و باطل این
حده توان شناخت که تخم چند از خربزه فرو برد اگر برون آید زهر حق

است والا ذی باطل است و اسفند و مانند آن مین حکم دارد و علاج
 اما علاج باطل بنسب طبیعت شود مثل شراب بنفشه با برنج غلیظ و لعاب
 سبی یا چون بنفشه باب کرم و شاید که احتیاج شود بلعاب خیار شیرین
 با دام یا کیره و رب سوسن و گاه باشد که باب کرم کفایت شود که
 بیانشانند و در نجاشینند و اگر قوی تر باشد حفته لینه کنند که در آن
 حفته مثل ازرق باشد غذا سفید نان که در نجاشاری و اسفند باشد
 و اما زهر حق آظیب سر باشد موم و روغن فستق را قوی سازند
 و بر مقدار منقح و مخان و مسج و مقدار ابخرف کرم کرده کرم دارند
 در آب کرم کشند و بر زمین کرم حمام نشینند یا خشت را کرم کنند
 و نم بر بالای آن خشت کنند و بر نجاشینند و زهره را شراب صوف بپزند
 عجیب است و طلا نیز بکنند و اگر سبب و اوره باشد و خلط کرم بویست خشک
 و خطمی و آنه کل را بپوشند و نطول کنند و شاف زهر بر دارند اگر در
 باشد حشر آن زعفران کنند و مضمع ماری حصص هر یکی جای افون
 هر شافها سازند مانند آنه سجد و مرم مقل و قوی باب کشند
 نافع است اسفند و تخم ریجان و تخم مرو و بارتنگ بزراب ضد آنه
 زردک بدهند و اگر عطش باشد شیره خرفه باین تخمها بدهند سوی تخم
 و تخم ریجان غذا برنج و کشمش خشک و زردک فنی کنند یا جگید هوارا
 کادو اگر ضعف باشد طویج یا مرغ اضافه کنند و اگر سبب ورم باشد
 کنند و روزی با سه روز چرمی بخورند و علاج ورم کنند و اگر از نشستن سبب

باشد بر زمین یا زمین محکم روغن گل و زرد و پخته مرغ شیر کرم بر معده
 کشند و پیشتر زهر را تکمید و کرمی لطیف و نطول شیر کرم نفع رساند و
 حنکی و هر چه غذا غلیظ و هید باشد فصل شازدم مرغی اطعمه
 و ایرقان الاصفه و الا سود و اجتماعا هر صها سبز و زهره در قان زرد
 و سیاه و ورقان که زردی و با سیاهی هر دو هم مخلوط می باشد که در روی
 و بدن ظاهر میشود و سبب آن غذا که تولید صفرا و سودا کند یا کرمی که غذا
 را صفراوی سازد یا سودای سازد و کزیدن حراره یا مار و حذر آنها باشد
 یا غایب کرمی هوا که خلط پیروز و صفرا می سازد که سردی هوا که مادها
 در بدن منجمد می سازد و سودا می شود یا سده باشد میان حوی حکرو
 زهره علامات سده است که زودیرقان زرد در بدن ظاهر شود و بعد
 از چند وقت قوی تر شود و اگر سده در جوی که میان زهره و رود واقع
 شود زود جسم طبیعت شود و بر آن ان برقان ظاهر شود و اگر سده میان
 جوی که از جگر بهر زهت واقع شود زود برقان سیاه شود و بر آن
 بدت اشتها کم شود و اگر میان سبز و معده واقع شود اول اشتها
 کم شود و یا ساقط و بر آن سبز بزرگ شود و برقان ظاهر شود
 گاه باشد که سبب ورم سبز باشد و ماده برقان ظاهر شود و اگر
 عفن شود تب شود علاج طراج را با اعتدال آورند تا این ماده حاصل
 شود و اگر از زهر سده باشد مداوا کنند و سده را بکشایند یا جگید
 جگر ذکر شده و ماده موجود در از صفرا و سودا از بدن بیرون کنند بمیل

عفن می کشند

که مناسب آن خلط باشد و بقیه دوق کردن در جام در آب زین نشستن است
 که مناسب که باشد آب برک کاسنی مجرد یا آب کرفس که سینه سینه یا بروری
 یا آب انارین یا مسکه که منجر باشد شراب دیناری یا آب کنگک جو شراب
 اصول در برقان سیاه را مسکلات ریونند مسکه من قوی تر فارغون و
 رادند و نیم شاهه مسهل موافق صفراوی را بغایت است آب شاهه
 ده که بسیار مندی و ده عدد آلو تخم خنجر و تخم بادرنک و زرنک از هر
 یکی سه درم عاروتون یکم شغال در آن آب جو کشند تا نیم بماند و بر باز در درم
 مغز خار کسر و نیم کبیر شغال ریونند و نیم درم روغن بادام صاف کنند و
 در آن برای دفع سودا طبع ایتیمون می هیلیم نوع دیگر ایتیمون اسطوخودوس
 غار یونان و ارمنی شسته ریونند از هر یکی نیم درم روغن بادام صاف کنند
 و بعد خیار کسر کنند و قوی فرمایند یعنی آب ترب را که سینه و قدری نمک بدینند
 بر بالا طعام صحی حاصل را بگویند و آب آنرا بیاشامد و در آفتاب نشیند مالا
 کند و شبه شود و گرم بسازان این مطبوخ را بیاشامد بر ساسان و درونک
 و بودنه باغی را بگویند بلاق کند فی الحال از برقان زرد خلاص بماند
 مزور در مراح با مایه سر مایه ماسه که و کنگک جو بقدر حسوس که با مرغ جوزه
 براند انار و موز مناسب است و زرم الطحال نیم درم سبز و نیم سبز
 از سودا باشد و اندک از صفرا و بلغم باشد و ما در است و بیشتر درم زرنک
 سبز باشد چون مادی سودا میل سفید دارد و مرق میان نیم درم ان با
 که در درم کران باشد و چون مسکه در دکنند و در نیم درم کس در نیم درم

باشد و سبک باشد سبز علامه ورم سبز است که کت دستا و قدم با سوز
 داشته باشد و گوش و سر سنی و ایم تنگ باشد و چون سبز کلان و تشنگ
 و شکم بزرگ و جگر ضعیف شود و رنگ سیاه باز روی و کبود و کردن نارید
 شود و سردی پیش آنگذ و بدن ضعیف شود و علاج در علاج ورم سبز تدریج
 قوی باید چون سوز را بدار و نای قوی تر کشد و باید آنچه خوب است در ورم
 و صلابه سبز است که هر روز صاحب سبز سه کف از بول جو و بنای شایسته
 ده روز متعاقب سه سبز بکشاید شراب بروری و شراب اصول و در هر
 شراب دینار و مسکه سینه ساده یا آب بادیان و کرفس که سینه و منصلی و شراب
 اصول و ترماق بزرگ خاصیت سبز و اگر گرمی قوی باشد سه نیم فوفه و نیم
 تخم خیار مسکه سینه تخم کاسنی گفته سبز است باید که تا ممکن باشد غذا کم
 خورد و غذا لطف خورد و اگر کند از غذا که سودا بکشد و چون عدس
 قدید و بادبجان و نونه و لازم کیر نمک یا کیر نمک و جوزه مرغ خاصه مرغ
 حصی آب باران در کاسه خوب کزیم اشامید و عذار اساعنی در کاسه بگذارد
 و کندم شبنم نعوظ است کرده فصل مخدوم امراض الحمی و الحمی گرم کرده زردی
 بول و سوزش و قطن کرده و سبب و تشنگی است علامات سردی کرده سوزی
 بول و ضعف بشت و قد شوره است علامات لایونی کرده لایونی برن است
 و ساق طشدن شوره جها و ضعف بشت و نادر و نرمی علامات باد سبز
 عدم کران و سبک بر ناستا و در فتن در و از جای بجای علامات حالات
 مثانه صلابه گرمی مثانه سوزش است در مثانه زردی بول زیاد از رنگ

انقباض است
 و در وقت آن رسا ببارا

که جگر کرده و بدن احداث کرده باشد علامات سردی مشاهده سفیدی بول
جانبی در رنگ بول گفته شد در یافتن آن حال شامل و جزیه شود و در
خشکی مشاهده تقدم مرضا که خشکت و سبها که مشاهده را خشک کرده باشد از
مرض و زیاده و اسهال و قله بول علامات رطوبه مشاهده مسل بول است و
علی علی او و دفع یافتن بتدریج خشک مشاهده فرق میان سنگ مشاهده و علامت
است که در سبک مشاهده مانند آن مسل که جای فرود برند و این درد در بارها
فرود می آید تا آن محل که قرار می یابد و درد در غلج قوی از بیا پیشم بارها
آید در ابتدا و از راست در می آید و در شکم بر آمده می شود و در وقت
خدا معده در روده در سبک می باشد و درد در سنگ زیاد می شود
در وقت خدا در قوی دفع و اقم می شود و در مشاهده بتدریج مانند سلطان
می شود و در در قوی در وقت نرم شدن طبیعت کم می شود و در سنگ
مشابه تفاوت نمی کند و در مشاهده در اول رنگ در بول فهم می شود و در
درشت و در قوی عثمان و متوسط شهوه می باشد حصاة الحی و المشاة
سنگ کرده که این است در قطن در در وقت که رود با پر شود از فضل
یا زیاد بسبب مزاجه و سرخی رنگ در بول علامات سنگ مشاهده خارید
مع قضیب و عانه و در و انش قضیب بعین چون بول تواند کرد
با انگشت که در معده کند ما عانه را بیفتارد و جنبه سنگ بالا رود و
رنگ خاکسری ما سفید باشد بسبب حادث شدن سنگ پیش بلغم
چغندر علیط باشد که در کرده یا مشاهده و مرور کرده و مشاهده در و

نور

مصرف کند و رقیق تجلیل رود و غلیظ نمید شود و آنچه در کرده باشد سرخ
باشد چون کرده سرخ است از گرمی کرده رنگ کسب می کند و از غذا که برده
می آید و سنگ مشاهده میان زردی و کبودی باشد و در مشاهده سنگ کرده
پیشتر واقع شود بسبب ضعف قوه پیران و جوانان قوه کرده ایشان بسیار
مواد را تجلیل دهد و هیچ اخلاط توانند داد علاج اولی است که اولی
بسیار بکنند و اسهال بلغم کند و غذا لطیف خوردند و در بارها بگوشند در
بعضی اوقات دانند که اندک جمع شده بعد از آنکه معده و جگر از اخلاط
باک شده باشد آنچه در کرده و مشاهده مانده باشد با در آرد دفع کند تا مگر
نشود بعد از آن داروی که سنگ را زرد سازد و بخورد و داروی که سنگ
را بکند و بجزرات گذرد ما بکرده و مشاهده رسند داروی که سنگ را
براند حکم قطب بلسان عود بلسان رومن بلسان نغاب قوی است
حشمت استو لو قذر بون که هم کبر رومی است بر ساسا و سان رما و حشمت
عقرب قوی است رما و فو کوشن آکینه کوفته مانند عیار و رما و او و رما و
بوست پرفنه مرغ که در وقت کوفته مانند عیار یا سنگ حوزه پیران آید باشد
رما و کرب و سبک که در اسفنج یافت میشود و در او که او را عطیه اند می کنند
که در اول که انکو ریزین می شود که اول صفت باشد تس که چهار ساله بگیرند
و بکشند خون که اول آید بریدند و آنچه در آید بریزند و باقی در راکو
باشد بگیرند و بر کرباس می آید از خشک کنند جای بوشیده باشد از عیار و
ازین خون یک کوبه با آب کرفس بر بند عمل عجیب کنند و جگر سهود و

صفت مناسب است اما داروی سنگ مانند باید که قوی تر باشد از داروی کرده
و دایم در آب گرم بپزند و مرجمت در آنجا جوشتن تاریک با سنان بیرون آید
و ازین دارو مفرود خوردن یا نیز کبک کبک کبک کبک کبک کبک کبک کبک کبک کبک کبک
مشانه در بعضی علامات شریک اند فرقی بموضع درد توان کرد و علاج بجز
بقی و اسهال پاک نباید کرد و ماده را بجانب روده میل باید داد و شافات
و حفته نرم و از چیزی ترش نشود شترین اجتناب کنند و گوشت کم خورد
و اگر ضروری شود بیک خوردند و از جمیع کات بداعترا نماید خاصه از چغیر
و غیر صبح آب جو ساده یا بقدری خورد و درم الحامی ورم کرده سب
خون و صفرا و اندک بسبب بلغم و سودایی کم باشد و صلبیم می باشد و این
ورم در تمام کرده اگر در نزدیک جگر است ورم در کرده راست باشد و اگر در
بمشانه باشد و در جانب چپ در کرده چپ ورم باشد و اگر در کرده نزدیک روده
باشد تویچ مشبه شود و در جانب ک ورم دارد و توان خفیدن اگر ورم گرم
باشد تب را نرم باشد گاهی زیاده و گاهی کم شود و قشور بره باشد یا سوزش
و اگر ورم قوی باشد فرزند باغ رساند و ذمن محسوط اگر در اول تب بول
رقیق باشد و دماغ بسلامت و جگر و معده و آنچه در احساست و عدم اسهال
دلیل نیست که ورم در کرده است و اگر رقیق بول بماند دلیل نیست که صلب شده
یا ورم چپ شده و درام المشانه ورم در مشانه کم حادث شود و اگر ورم چپ
شود سبب صفرا باشد یا مخلوط بصفرا علامات آن کرانی و منته شدن
تند و کردن و خیلیدن و ترک زدن و تشنگی و خشکی دستها و با بسیار شدن

بول خاصه در وقت که بر پشت خفته باشد یا بول بر شواری اگر در کینه
گشاید ملاک شود و شناختن رنج ورم رنج بول است علامت کثودن
ورم با کون ریم باشد علاج ابتدا از ورم کرده و مشانه بنفص باید کرد و
قی کردن و بدن از خلط پاک کنند بمسمل و طبیعه دایم نرم دارند شربت
کنک جو بقدر ما شراب بنفشه ما شراب نیلو و چون سه روز بگذرد یا دو
روز کنک ساده بقدر ما شربت بلبلون خورد و چون ورم بکشاید ملاک
قوی بدیند چون نیز تخم خیارین و خربزه شراب الو و اگر تب قوی نباشد
کنک جو بمسمل بدیند پس تخم که ادرا کنند چون تخم کرفس و بادیان یا شیره
تخم خیارین پس از آن چیزی که خواهد را مندمل بسازد چون نشانه و کبک
و ضمیم مجموع بهم مسلمات آب کاستنی بلب خیار شیر و روغن بادام بنفشه
و الو و کا و ربان و نیلو و فوجشائید بمخ خیار شیر و روغن بادام در ابتدا
کنک بقدر ما شراب نیلو فرزند و چون سلفه قوی شود و تب سبک شود
ماش موشک و کدو و اسفناخ و چون ورم و الاض آن سبک شود با بونه
و اکلیل و حله زیاده کند و از دارو مار سرد کنند هر روز چیزی کم کنند تا
دارو ناه گرم بماند حربه المشانه علامت خوب مشانه سوختن بول است در
وقت آنکه د بوی برود و در دو خاریدن و بر سوب نخالی گاه باشد که خون
مار طوبه باشد علاج در فزوح کرده کوشه شده محمود الدم فی المشانه
بمخود شدن خون در مشانه علامت اندوه خشکی اطراف بدن و غشی است
و متوسط بنفص علاج بیرون آوردن خون است بدارو مار که در سنگ مشانه کوشه

کم

شده سکندن عسلی و الحامیه موافق است بینه باه و کوش خاصه باب خاک سردوب
 زرد بوی مادران ما شیره ابلخر خشک کرده بدنند یا آب سداب که جو شایند
 باشد ما آب بخود خلد المثنی از جای رفتن مثانه سیمی ضرب یا سقط باشد
 که بر پشت رسیده باشد ماته آن سلس بول است یا بند شدن بول
 خصیه کوش خشک را بسایند و بشراب ریحانی بدنند یا حبه کوش را بوردند
 و باب بزم کرم بدنند و عالی نیز موافق است مع المثنی سبب آن ضعف نام است
 یا طعام نفع خوردن مسج روغن قسط مار و روغن غار و روغن مزاب و روغن
 کرم بر عانه او مالند و سداب و ارزن کرم کرده بر عانه کما و کند حرق ابوال
 حبه و بورق بول است یا غلبه صفرا ماته رنگین بودن بول است یا
 رفته بوی بول که قوی است اگر با بول جوک باشد یا عدم رطوبه که حبه بول را با
 آورد در جوی مقب و آن پیشتر و احس خشکی بول مجرب از بسیاری علاج
 می باشد و علامه آن عدم رنگ و بول است علاج است که در فوج گفته شد
 و جگای بدن شیر دفران بار و روغن سفینه در سوراخ قصبه و اجاب خطمی شاف
 ما مشا روغن گل یا سفینه یا بادام مناسب است علامه ضعف مثانه گفته
 شد بول سبب ضعف مثانه می باشد از دفع ضعف و سبب بدی
 مزاج باشد پیشتر آن مزاج سرد باشد یا ضرب یا سقط یا سبب بول یا درام
 باشد سیمی در کسده باشد از مجوی بول خلط یا نول یا قون غلیظ یا
 نول کسده شده باشد یا بشمار که باشد علاج سبب کند و مدرات مانند
 کونفس و فوه و شب و تخم او و ترب و آب ترب موثر قوی است آب بخود

خاصه خود سیاه و تخم سرد بار و خون تخم خیار بن و فویزه و مثانه این
 و سس خشک کرده سردم بشراب ریحانی فی الحال بکشاید و درم ارطغان
 نری سوخته بشراب ریحانی و حینه وان سمای و نمک هندی از هر یک چهار مثقال
 باب کرم بیاشامد و نمک سفید را شاف و کهنه کرد در معده سبب بول
 یا فراموش سلس بول است که بول بی ارادت بیاید و بر نگاه داشتن قادر
 باشد و بول کردن در فراموش است که در خواب بول کند سبب است که بوی
 که درست بسیار خورده باشد مثل فویزه و شراب یا مثانه است بند باشد
 یا عضله مثانه بسبب بدی مزاج مثانه و باورم باشد یا نقل خشک یا فوه از
 جای فویزه باشد سبب ضرب یا سقط که مثانه را رنگ کرده باشد که بول بسیار
 در وجه نتواند شد بی اختیار بول بیاید و گاه باشد که قوه نشانی در خواب
 حقه بول ایند یا بد قوه و دفع بول را در حقه آورد و دفع بول علاج اگر سبب
 کرمی مزاج باشد داروهای قابض سرد بعل آورند چون سماق و رب ابو
 عوز و رب ادو و کشتیز خشک و هلو و تخم کاه و تخم حروفه و کافور و طبایع
 بشراب انار ترش یا دوغ گاو و اگر سبب خشک باشد شکر کرم قابض چون
 سک و سعد و قسط و مرنگ و اسطوخودوس و کیندر و قلیه یا کشتیز خشک در
 مزاج کرم روغن گل طلا کند و در مزاج سرد روغن قسط روغن بن
 و در سببهای دیگر علاج آن سبب است که اگر درم باشد علاج ورم کنند
 و اگر نقل خشک باشد تلبدین کنند و اگر فوه از جانی رفته بجای آورند در
 سس خشکی دایم را کورند و چون آب خور و فی الحال بول بیاید سبب کرمی

در کسده شده باشد یا بشمار که باشد علاج سبب کند و مدرات مانند
 کونفس و فوه و شب و تخم او و ترب و آب ترب موثر قوی است آب بخود

کرده است که دایم آب صلب کند ز ماده از باطنه امثال نمودند
 بس دایم صلب کرده دفع باشد و از سردی نرمی باشد علامه آن خستگی است
 و عدم رنگ بول و سستی اما در است اگر این علامه در علاج پدید
 شود علاج رب ترش و میوه ترش و داروهای سرد و قابض است
 در موقع سردی در علاج سلس البول گفته شد سه پهنه مرغ را در آن
 بکشانه رو در کوزه و شور با سازند نافع است و علاج آنکه از سردی
 کرده باشد همچو ناکرم خوردن و طلا کرم قابض چون لادن
 بول حال باشد میان سلس البول و سلس البول سبب آن یا جلد بول
 است که مملت ندهد که جمع شود با طبیعت دفع کند آنرا تمام سبب ضعف
 مثانه یا فرجه یا جوب مثانه باشد یا درم که مثانه را تنگ کرده باشد و آنکه
 اندک دفع شود یا عدم حسن باشد که بر ضبط بول حاضر نباشد خنای
 کسی رسام داشته باشد واقع باشد علاج علاج حده بول باشد و
 تقویه مثانه و قرصه و جوب و درم و اگر از سردی باشد مثانه را با اعتدال
 آوردند فصل نهم در امراض اعضاء اعضاء تناسل خصیتین
 و دودق که قریب با ورت و قضیب علامات گرمی این اعضاء بسیار
 میگل است بجای دمای بسیار بر عانه و ران و گرمی منی علامه
 سردی آلات ضد این علامات ملاقات تری رقه منی و سرفه انزال
 ملاقات خنکی علیظ منی و بطول انزال است سبب آن خون
 در روح مانع بسیار که در قضیب می آید و موجب لغو میشود از آن سبب است

شود

در دم

که در وقت انشای رقیب سرج و کران میشود و الشهوة بسیار منی است که
 بدفع آن منی میل میکند بجای و دفع است که در آنکه در معنی آید و لغو میشود
 تمام الباه سبب آن قله منی است یا قله حده منی یا سستی آله یا قله
 روح و دفع یا دایم ترک جماع یا دایم که تقوی است که از کار عاجز شود و وقت
 جماع علاج بدتر بعد از موافق قوی باید ساخت و دل را بمنزلهت با اعتدال
 باید آورد تا روح حاصل شود و تقویه جگر کند تا ماده منی حاصل شود و در دفع
 راقوه دهد تا آله قوی و مطروح گردد بعد از داروهای خوش طعم خوش بوی و
 دسم از خاطر برون باید برد علاج قلب و در مانع و جگر با علامات و علاج
 هر یک گفته شده در محل و طلبند اگر سبب خشکی باشد و غمنا کرم نرود
 حصتین و قطن طلا کند چون پشه شیر در وقت قطن در روغن بنفشه و امثال آن
 اگر سبب گرمی باشد مزاج را با اعتدال باید آورد و میوه سرد چون شفا لوب
 زرد آلو و شیر خرفه و با قلا و امثال آن و از امتداد آب خوردن بسیار
 و فصد و حجامت اجتناب باید کرد و از هر چه که ریج را تحلیل دهد مثل سدا
 و برمل و ناخواه و فرغوب و چرنا ترش و داروهای بسیار خشک چون
 کافور و اسفنج و اگر سبب ترک جماع باشد بنفشه یا باین عمل کند و با زبان
 مداعبه و محبت باید داشت و داروهای که باه راقوه دهد چون زک و خیم
 و تخم هلیون و تخم زک و تخم سار و تخم شست و کبجد و حب الزم و تخم
 تخم مازو و تخم جلغوز که و فندق اگر عصاره هر چه را بنفشه یا بشامند
 فی الحال لغو آورد و هر کس دایم خورد و عوض شیر دایم شراب او را

نمود باشد در کلمات مرود بطوس و چون فلاسفه و دوا المسک و
 متقال حواش برورد آب جرم و دوا اسقینون و جوارش بر مکی
 گوشت کوسفند رسیده بچو و بسیار و رشتا و باقی مدار چینی و حوین و ننگ
 اسقینور در خلیل و گوشت مرغ فربه و هر سیم و برنج بشیر و شکر و ماهی بریان
 و بعضی مرغ بکنند تا و بسیار از برای سردمراجان اما گرم مراجان را اجازت ندارد
 و میوه ناز چون انکور و کاهو و گاه باشد که گرمی با فراط باشد و در شیر
 خشک و امثال آن گوته کنند چون مزاج با معتدل آید گرم مراجان در
 مراجان از چمنها که بسیار ترش باشد امر را باید از فلفل که اکثر وجود
 شدیم بچو شد و آب آنرا بیکرند قدری اضافه کنند قوه باه بدیده حقیقت
 آورد کلامی و باه و کوزم کشک و کبوتر کبک و هر دو معاد و خوردن
 و شعاقل و مغز تخم مار و حارکک و هر مجموع را در دیک سنگین کند و قدری
 که مده شود در سور کنند و چون مده شود صاف کنند و قدری روغن
 کوسفند و بیه کرده سقیمور و روغن نار دین اضافه کنند و حقیقت کنند
 لثه اشوه بسیاری شوه کردن اگر با آن قوه است و ضعف نشود
 هو المطلوب و اگر اعضاء که منی حاصل میکند قوی باشد و دماغ ضعف
 اگر جماع میکند عصب ضعیف میشود و از ترک جماع منی جمع میشود و بخار
 می آید و در موجب صبح و سودا و امراض دیگر میشود و بر او اجازت ترک
 جماع کردن و غذا و دوا که باه را قوه ترک باید کرد و دارو که منی را
 خشک کند عمل باید کرد لثه اشوه با عدم انزال یا دیر انزال شود و

جماع و ضعف شوه و قوه قدره بعضی را این عالمی باشد پس اینکه منی انسان مخد
 شده شوه در هر که نمی آید و نه آنکه در از غایب خشکی و انزال نشود و بسبب جودت
 منی و با این حال در خواب انزال شود پس اینکه منی او گرم میشود در خواب
 طایفه جمیع دارو با گرم که گفته شد روغن با گرم خوردن و طلا گرم کردن
 چون روغن فستق و بیه شیر سینه انزال بی آن باشد که ترک جماع کرده باشد
 بدان که منی بسیار شده باشد یا سبب گرمی و غیر شدن منی باشد و گشادگی
 بوی منی علاج غذا سرد و تر و شراب محرم و جماع است لثه اشوه اطباء
 بسیاری نغوظ که شوه نباشد بسیاری رطوبه است و حاره که از نغوظ حاصل
 میشود علاج دارو نارس و مثل کاهو و برگ فوفه و لسان اطل و گشادمانند
 آن بر حصین و عانه طلا کنند و قطره سرب برینت بندند بعد بوط بسیار
 نغوظ باشد یا سستی معتقد چون بجماع شغل کرد و نزل منی اختیار واقع شود
 طایفه پیش از جماع فارغ نشود از بر از و دارو با فایض که گفته شد در شراب
 معتقد بچو شد و در آب آن دارو نانشیند و بان دارو با فایض حقیقت
 کنند تا سطر ایش و مورد و ما زود و پوست انار ترش و کلنا و بوط
 لثه اشوه علی است که معقول رجال میشود بحسب تقاضا ماده منی بسیار جمع
 میشود و دل ضعیف و نفس ساقط و اتش را کم است بعضی که ایشانرا این
 عله عادت می شود سبب است که بعد از آنکه یکی ایشانرا جماع می کند از لثه
 جماع ایشانرا فتره می شود بر جماع کردن و بعضی را انزال میشود و در آنکه جماع
 کنند و بعضی دانه فتره بر جماع می شود نه انوال و ایشانرا ازین جماع

جماع

میدند لذت است علاج اش از ادب بلیغ باید کرد و جوهر سانس و وطن
 کردن باین فعل شنیع و حکایتها که ایشان از این فعل باز دارند و اگر
 از خاریدن معقد باشد آن خلط که موجب حله می شود اکثر آن بلیغ نمیشد
 بمسمل و صفتها و نکند خاصه صفتی که بر دهن بفتند و عايبا باشد اگر کسب
 مزاج التوتی باشد و آنرا مورد ذکر آن باشد در علاج است
 که ذکر را بزرگ کند که درشت در کرمانها تا بگو سرخ شود و دروغنا
 کرم بالند پس از آن رفت کسفا نند و علقه و مراطین خشک کرده طلا کنند
 فصل در سردی و سردی در مزاج را تنگ کند و سودا را در قفسه
 را که قدری مشک بتراب قابض در رم سازند قوی تر از آن مازوی غلام
 رد و فصاح اذم بر بتراب قابض کرده کسان سردارند در وای کفرج
 را کرم کند مشک زغوان در شراب ریحانی جوشند و خرقه کتان بر آن غشسته
 کند داروهای که لذت آورد کباب با حلیت با عمل آنکه را در دمان نگاه
 دارند و بران آب دمان بجز آنکه ذکر را آلوده کند فصل بیستم از مزاج
 از علامت رحم دلیل حد است مزاج گرمی رحم قله حیض و سرخ دلیل
 خون است یا زرد یا سیاه مایل بسیاری دلیل سودا است و بوی بد دلیل
 عفونه است و آنکه بوی نزارد دلیل سردی رحم است و کسند دلیل بلغم
 و بسیاری موی و خشکی لبها و کسره و بنفشه و ریگین بودن بول دلیل گرمی
 العتر ممنوع شدن ولد شدن است سبب آن بوی مزاج رحم است
 بان که سرد باشد و علامت رفتن حیض و قله موی بر عانه و درین بودن بیان

چرخ
 بر دهن کینجید

لحمی

متر است

حیض علاج رحم را از خلط بلغم پاک باید کردن با بارحات پس از آن چوبها
 کرم چون دیوار مشک و مشرد و مطوس و محرینا و روغن کرم چون قسط
 و زکس و یاسمین و جوز کرم باید کرد و بدارو با کرم جناب زرم زمان است
 ریح مسخ و جوز سرد و حبه الفارسی و کرانکه مزاج رحم بسیار کرم باشد
 علامت بسیاری موی بر عانه و قله حیض و گرمی آن علاج تبدیل مزاج باید
 کرد بشراب نیلوفر و خشک شدن و در فریبی بدن باید کوشیدن سی و در خشکی
 رحم است علامت لاوی دقله حیض و علامت آن و خشکی فرج علاج بد نژاد
 رحم را بعد از آن و میوه ترتر باید ساخت و روغن بفتند و روغن نیلوفر و روغن
 بادام دایم بر رحم طلا باید کرد سی و در تری رحم است علامت آب
 رفتن دایم در فرج و چون فرزند کلان شود بلوغ از جمله رطوبت پیش از آنکه
 چنین نکال رسد بلوغ تنقیه رحم است از رطوبتها با بارجات و فرجه
 ششم حفظ و انزروت و شب و سماق و مرور زغوان و عود و بوسل و روغننا
 کرم محلل چون روغن بان و امثال و حوتنه کردن بداروهای کرم خشک
 قابض و اگر خلط در بدن و رحم باشد بدن را از آن خلط باید کرد و بلغم
 و صفرا و سودا و علامت هر یک گفته شد و علاج نیز گفته شد لذت مسهل بلغم
 و صفرا و سودا و سی و در افراط فریبی مرد یا زن می باشد علامت آنست
 که بدن یا مرد یا زن می باشد علاج آنست که بدن یا زن را با عدال دردن
 بقله غذا و ریاضه و فصد و مداومت بر اطراف نفل صغیر و زیره سی و در کرمی
 و فاسد شدن منی مرد است یا سرد است یا بسیار کرم یا بسیار خشک

با بسیار قبیح علامه هر یک از این چهار نوع گفته شد اگر زنی که منی او مخالف
 منی مرد باشد که بسبب مخالفت اصلاح منی مرد کند فرزند شود اصلاح
 مزاج باید کرد تا مزاج منی با اعتدال آید و اگر بدل او زن دیگر باشد که مزاج
 او ضد مزاج منی مرد باشد فرزند ^{دگر نیست} که در رحم است گفته
 خواهد شد یا کوتاهی شود قضیب که بدان رحم نرسد و منی بر ایشان در روز
 رحم ما و آن رحم میل بجانب کرده باشد ^{فایده بسیار است که رحم}
 کشیده شده بیک جانب با امتداد است که رحم میل کرده یا نه است
 که رحم میل کرده و این شیخ را خشکی و سختی کشش رحم توان دانست و امتداد
 را به پر آمدن رکما ^{اگر ماده باشد رک صاف کشاید از جانب چپ و}
 میل رحم اگر کشیده باشد بروغن آغوان تولد کا و دروغن نمونه طلا و نمونه
 کنند ^{دگر درازی قضیب مرد است که از دمان رحم میل بیک طرف}
 میکند علاج ملاحظه کردن مرد است که بر قضیب را از دمان رحم نکند
^{بسی دگر نریخ یا گوشت زیادتی باشد که رحم باشد ^{علاج} بکشد}
 یا بد و اریخ گوشت یا زنج را ناپیم سازد و در هر دو تدبیر خطر است ^{بسی}
 دگر نیست که مرد را غم با و هم عارض شود و مانی زن و مرد در جدا شدن
 نباشد اگر یکی بیشتر جدا شود مثل اشکی شود و کمر که جماع ^{سلسل} و ولاده
 آسان کرد ایندن و لد بر بین آمدن و پم و ن آوردن ^{بسی} که بارک بچینی
 گویند در حمام تاناف در آب گرم نشیند و فرج را بر روغن جوب کند چهار
 مثقال پوست خیارشور را بسایند و در آب حل کنند و بیاشامند ^{لطال}

برودان

دلدردن

و لد پردن آید و شک متناسب را در دست جب که در پوست مار طوز
 کردن اما طوز مار شاید که چنین را بپاک سازد ^{و رحم امارم}
 کرم دروغ گفته شد ^{بسی} ورم ما ضربیه یا سفظ با جماع بسیار یا قابله
 بنکو کرده باشد یا بند شدن خون حیض یا نفاس یا ساری منی ^{علامه}
 ورم بلغمی گرانی رحم و تبه و درد آسته و تبه دست دبای بسیار ^{بسی} بول
 آمدن و لاغزی بدن و اگر قوی باشد شاید شکم بزرگ شود مثل مستقی
^{بسی} چون ورم کرم باشد فصد کند و اسهال صفرا اول با سلیق بکشاید
 بس از آن رک مافن بکشاید خاصه که سبب حبس باشد و سه روز غذا نخورد
 و آب کم خورد و اگر آب طوز بهتر باشد و در خواب نرود و اول در آب کرم
 نشیند و روغن گل نیز کرم یا گل را در آب بخوشند و بعضی داروهای که بسیار
 فص نباشد و در آب نشیند و خشک شود تا سحر شود و بروغن زیت بر رحم
 ضما د کند ^{بسی} از آن حطم و خشک و لسان اطلس و اکلیل و تخم کمان و دانه کل
 بخوشند و بر رحم ضما د کنند و بس از آن قاض کم کنند و بر محل قضا کنند
 و اما ورم بلغمی را دروغ قوی ننهند و محلل قوی سازند و اما ورم صلب را
 روغن نارنگ کنند چون روغن خیار و روغن تخم گیان و حطبه و زرد بیه
 مرغ و مرهم رسل و طول از حطمی و جباری و حطبه و با لونه ^{بسی} و حطبه
 حطمی کوفته به بیم مرغابی کثره الطمث ساری آمدن حیض ^{بسی}
 بسیاری خون است در بدن علامه آن سرخی رنگ روی و پرر آمدن
 رکسا و گرانی اعصاب و از آمدن خون رنگ بغیر باید و ضعف شود

فصد باسلیق است و بستن هر دوستان و محجه با تش نمودن بر در لسان
و خوردن قرص کل با شراب انار یا شراب حماض یا شراب فواکه در شرفی
که قابض باشد غذا مرغ جوزه بسماق یا زردک یا رب انار ترش و فرغ
بک و کلنار و شب مانی و ما زو فشاره کند و افا و افا و حون سیاوشان
و اکل ارمنی و صمغ عربی و کبریا و برک مورد با آب لسان اطل و زرده پیغه
مرغ و بردارند و در آن مکرار کنند تا خون منقطع شود و سببی در قریب
شدن خون است و بر شدن و یا رطوبه بر غالب شود و ما خلط بودا
و آن خون آمیخته شود و علامه هر یک از این است که بنه را چون آلوده
کنند و خشک کنند و در روز احتیاط هر رنگ کنند که باشد از زرد و سفید
و سیاه دلیل آن بود که خون رقیق بود و علاج آن علاج غلبه حیض است
اما فصد نکنند اما اگر غلبه بلغم یا سودا باشد بدین از آن خلط پاک کنند
اعتبار احمد ^{بسی} آن قله خون است ^{بسی} آن لایوی بدن در زردی
رنگ و بیشتر جوع و تعب کننده باشد سببی در غلظت خون باشد از
خشکی بدن ما خلط در کون خلط شده باشد که خون را غلیظ کرده باشد
در آن سستی بدن و سفید رنگ بودن و سبزی رگها و رید و مخلوط بودن
بلغم تیره بر او خواب بسیار سببی در کسده باشد در دمان رگها و رجم
یا گرمی که خون را خشک کرده باشد علامه التاب و خشکی رجم در آن
بعضی رجم سببی در خشکی باشد که خون را خشک کرده باشد علامه سفیدی
رنگ ردی و تقاضات بنص و خشکی رگها و باقی علامات سردی و بلغمی

در رجم خشکی باشد که خون را خشک و غلیظ کرده باشد یا قرص بوده باشد یا
افراط فریبی ^{عربی} در غذا باید کوشید و آسایش و غذا تا که بدین از فریب کند
حون حاصل شود و حمام معتدل اما غلیظی خون را در او با گرم که خون را
لطیف کند و از خطنها و کرباک سازد و باید چون کرفس و بادیان و سون
و مانند بچشد و صاف کند و بقند یا شامند و مانند این دارو با بچشد
و در آب نشیند و در دمای گرم خوش بوی چون سنبل و در چینی و قسط
بگویند و در کبک کنند که از خرقه باشد و بر خانه نهند و بیشتر فصد صاف
کنند اما شده که از گرمی باشد معالجه بد او با رگشائیده سرد باید کرد چون
نخم کاسنی و ریوند سکینین اما آنچه سبب او سردی مغز است گرم باید
مشک نیم کرفس و بادیان و اینون و امثال آن و اما آنچه سبب خشکی باشد
غذاها و میوهها تر باید خوردن و آنچه از گرم باشد گفته شد و آنچه از سرد
باشد که قرص مندیله شده باشد معالجه نذر او با آنچه از افراط فریبی
بدن باشد ^{عربی} لایوی باشد بر یا فصد و قله غذا و نزدیک نوبت حیض
در حیض باید خورد و رقیق رقیق است که بردمان رجم عضله زباده رسته
باشد یا برده که مانع جماع باشد یا خلطی یا غیر خلطی و منبه کحل و حصر کرده
باشد صاحب آنرا و بدار صعب باشد خاصه وقت حیض ^{عربی} بخد است
که ممکن باشد و در آن حطر عظیم است ^{عربی} رجم بیرون خریدن رجم
آن از خارج باشد با کشیدن مشیمه یا چنین مرد را یا فسادن فتره
بر غز یا فوج عظیم که ضعف در اعضا و سستی حادث شود و یا سببی باشد

صاف

از داخل بدن چون رطوبه غالب بر رحم و نواح آن عمل آن در در صعب
 است در عانه و پشت و قطر و متعدد و اگر از ورعنه دو هم بی سبب و
 احساس کردن چیزی که در عانه و چیزی که شب می آید در فرج هر سبب
 رطوبه باشد مهمل بلغم بدیند و حخته بدار و کرم در دروغن زبونی که در
 در و حل کرده باشد بعد از آن رحم را بجای او باز آرد نفور که در آب در
 فانی که در و طباشیر و مار و حنوب اضافه کرده باشند و قدری مسکه و قی
 و رامک مرصاحب عله را هر دو بای او را به بالا بر کشیده باشد عانه و نواحی
 فرج را باین دارو نماید و کند و بوی بسیار خوشی بی او دارند و در
 نماید برین علاج تا هم در محل خود قرار گیرد و معاود نه نکند و اگر سببی
 بیرون آمدن رحم سبب خارجی باشد علاج بدین دستور کنند از حلالی
 است که عارض میشود و زمانه که شبیه کمانی بتغیر کردن رنگ روی
 و بند شدن حیض و سقوط شهوة و گاه باشد که شکم بزرگ شود و در
 کردن چیزی در شکم مانند جوی که جنین و حجم آن چیز مثل جم جنین و آن
 درم است صلب که عارض می شود در رحم و فرج را با باد غلیظ و فرق میان
 رجا و جبل است که رجا و صلب است و بر آنگن شکم دست در نهاد
 بایستد و شبیه با مستقانه میشود و فرق از محکم و صلب شدن بطن است
 رجا و عدم علامات دیگر از استسقا علاج تراکب اصول بر و غن بیل
 و ابارج لوغاد و ابارج جالبینوس و فزا و مانند اینها تر باقی بود
 و میرات حیض آنچه مذکور شده در درار حیض و مجورات و آنچه با در

طاهر

تحلیل دهد از روغننا و ضماد و کما و کما و اگر صلابه باشد علاج رحم باید
 کردن و گفته شود و احتیاق رحم این مرض شبیه است بهرم و غشی سبب
 کثره منی می باشد که در دعای منی چسبیده و فاسد شده و خار می آید و در
 می آید و این حاله حادث می شود و کرم چسبیدن خون حیض است که در
 هم جمع میشود و در می ماند و فاسد می شود و سمیت پیدا می کند و خار می
 و این مرض بود و در معین میگردد و است که چون آمدن این علامه نزدیک
 میرسد دهن مختلط میشود و با اینها از کار می رود و رنگ زرد می شود که چیزی
 از عانه به بالا می رود و بدل و در معین میرسد و او از منقطع میشود و چون بوش
 می آید حکایت می کنند که مدو که کشته و در صرع عمل مطلق زایل میشود و
 درین علامه زایل نمی شود مگر آنکه این علامه صعب باشد علاج اما در حال وقوع
 این علامه علاج غشی است مگر آنکه چیزی که بوی خوش داشته باشد نزدیک نماند
 و مثل کندش و بعضی و امثال از چیزها که بوی تیر داشته باشد و در آن
 رحم را بر و غننا بر کرم که در و مسک و غیر حل کرده باشند می کنند و سابقا
 و با بیهای او را بماند و معجز بر زبیر زانو او بنهند و او از صعب بگوشند
 و مویها را او را بکنند و اما در زمان که این علامه نباشد اگر جمع شدن ماده
 منی باشد او را بشوید و دهند که علاج بهتر نباشد و شتر نهالطیف مطف
 بر دهند و عذانا لطیف و ابارجات بزرگ و جهاد معجز نماید و اگر سبب
 بی خون حیض است مدرات حیض بدیند و در احتیاس حیض گفته شد
 بدی مزاج سرد باشد که رحم را عارض شود

و رطوبه و صلب است
 و احساس کرده می شود

ازین

که هر غذا که بر روم رسد بجا شود و در پنج شعله ایاریجات و حیوانات بر بند
 و غنما کرم و کما و کرم بار و کما که با و در پنج را تخلیل دهد و در کرم را کرم سازد
 حله رحم این علامت می شود از خلط کرم صغری و مالورقی یا بلغم نوز
 یا از سودا یا از منی که تیر شده باشد علاج اخلاط را از بدن بیرون برون باید
 آوردن بفضد و مسدلات که مناسب باشد و دانه روم را بار و ناسرد
 در و غنما طلا باید کرد و غذا کنگ جو و عدس و مویز و خیار می بدهند و
 از حبیب آن خلط سودا و سی است علاج دفع خلط باید کرد و مہمل
 سودا و غذا موافق شقاق الرحم از موم در روغن بنفشه و عیاب استخوان فوطی
 سازند قروح الرحم بی باره شدن رحم است اول در آب فم شیند و
 در روم بردارند از کندر و انزروت و چون سیاه نشان و غیر آن در باین
 دارو ها حقه کنند و کل ارمنی در حقه زیادت کنند و اگر خراج باشد که نشود
 باشد روغن گل در روغن بنفشه و هند حقه کنند تا جوک باشد و گردن کین
 باید بس از آن مرهم با سبوتون در روغن گل حقه کنند و اگر ماده میل نشاند
 کند کجما که ادرا کنند با شیره خجاش بدهند مجموع جوک بر آید و صمغ عربی
 و نشاکسته و کبیره در آب سوسن شربت سه درم بنزای خجاش و اگر ماده
 میل بروده کرده باشد پوست انار در کل ارمنی در روغن گل و سفیده
 ددم افونین و صمغ عربی و زرده برفه مرغ جوشانیده با آب سماق حقه کنند
 بعد از آنکه جوک را با التعلل باک کرده باشد و اگر در صعوبت باشد
 و بیخون نشیر و خزان فرجه سازند یا قوه ساوفا نشود و در ام حبیبین

باک شود

و این من الشرح و درم حصه است و درم شرح ماسن حصه و در است و درم اگر
 در کس حصه است ظاهر است و اگر در پخته است شاضن آن مشکل است این درم
 از ماده کرم است که خون و صفراست علامت کرمی و سختی در و تب باشد و کما
 باشد که ماده و درم میل کند و بسو دفع شود یا در سینه ریزد و ملاقه و درم لغی
 نرم باشد و در و قلیل و اگر رگی باشد سبک باشد علاج در و درم کرم ضد باید کرد
 و دفع صفرا کردن تبلیس طبیعت و تغلیل غذا و مزاج را با عدال آوردن و در اول
 روغن کلی و قدری کسر که با رد جو یا با قلی ماسه که و طباب و عصاره کاسنی و کما
 و کشر هماد جوب بنفشه و با قلا را بگویند با آب نیم کرم صمغ کنند پس از آن تخلیل
 دهند ماده را زیره را بگویند دانه بیرون کرده بگویند و صمغ کنند مالونه و
 حطمی و تخم کتان کوفته صمغ کنند و اما و درم بلغمی حلیه و با قلا را کوفته بر آب
 صمغ کنند و جگاییدن روغن ربنق در سوراخ قصب و اما و درم صلب رسوا
 را از بدن بیرون باید کرد و در و فاسر و سیه کا و ج ساق ایل در روغن گل
 یا روغن سوسن طلا باید کرد و اما و درم رگی را کما و درم کرم کما کنند
 سوسن کرم قروح اندک ریش که در قصب واقع شود اگر در سوراخ
 قصب است علاج آن علاج ریش نشانه است و شبر زن که در قشر نیز دهد
 بر روغن بنفشه در سوراخ قصب جگاییدن شاق مامشا غذا باید که نور
 و تیر و ترش نباشد چون رشته و حلیه کرم اما ریش که در پر و قصب
 بردارند و اسپنداج و کسر که در روغن گل و دانه انار کوفته مریم سازند
 الغسقی پرده است در زیر پوست شکم که آنرا کافی و در زیر لب بر و کما

است که آنرا رطوبت می خوانند و در زیر آن برده نرب است اگر رطوبت
باره نمود بر سببی که باشد و آنچه در وقت شب آید تا او جوی که بال صفتین
است گشاده شود یا میان این دو جوی برده که بار رطوبت است باره نمود
باز نرب یا حباب که بوده است با باد غلیظ ازین فیهما شب آید آنرا قیدی
گویند اگر رطوبه مایه مادی شب آید آنرا دره دره می خوانند و گاه باشد
که بکس در کمد و در عانه مانند و در کس مضمتین باید آنرا فسیخ خوانند و اگر
بالارنات این فحوق واقع شود بجا به بد باشد سبب آنکه محل رود و فسیخ است
و آن روده در آن سوراخ در خواهد آمد و او افاض ایلا و عس واقع خواهد شد
و سبب شش شدن این محلها رطوبه خواهد بود که این پردار است کرده
باشد و هر که صعب واقع شود گشاده شود از بر جستن و نوبه بلند زدن
یا سقط یا قی عسیف یا باد قوی بید و پاره شود یا جماع با فراطر امتلا
باجب سول یا باد نازن بر بالا رود در وقت جماع علاج بدتر از غیرها
که ضرر کند امتلا است و او که قوی و زیاد کردن بلند و ماتد اینها
و اگر جماع ضروری شود باید که بر فیده بر بندد و غذا با داینگز و آب بسیار
نخورد و میوه نازحتی که حمام ضرر کند و در ابتدا در مرض سس باید کرد که
ملح شود و اگر مبر نشود در هم آمدن شش آنرا بر فیده که مشهور است
محکم و بندند و در ایام محافظت باید کرد و اگر نرب یا روده بسبب رفته
باشد آنرا بجای باید آورد و اگر آب یا باد باشد آنرا تحلیل دهد و باید
که با دفع کند یا دفع کند تا در آن شش در هم آید مناسب اگر در

است

بر

آب و باد که قوی باشد تریاق و مشرد و بطور مناسب است فصل میت و
در رطوبه و بیاض الافسه صده را بیل شدن مهره بیشتر است به پیش یا پس سبب فربه یا
سقط یا رطوبه که در میان فقرها در آمد و تر بار است و فقه از جای خود بماند
و ریاح اوسه که آنرا باد در میان فقرها در آید و فقه از جای خود میل کند و آن
ظاهر است و اگر فقه میل به پیش کند آنرا صده المقدم گویند و اگر میل بجانب
پس کند آنرا صده المومر گویند و اگر میل بجانب راست یا چپ کند آنرا التوا
گویند و ساق صده باریک شود سی آنکه غذا کم میرسد علاج باز آوردن
فقه است بحمل او و اگر سبب رطوبه یا باد باشد رطوبه را بمسمل دفع باید کرد
و روغنما کرم و کما دار محلل و وجه النظر در در بنت از سردی می باشد
علامه آنست که در حرکت کردن زیاد شود و در شب فرستان و سردی محمل
در دو برداشتن حمل کران با ضعف کرده یا ورم یا گرمی موضعه و هر یک
ازین سه با بعلامات توان دانست و گاه باشد رک بزرگت که بر
بشت است از منی بسیار که جمع شود یا خون حیض یا نفاس که بسته شود
آن رک بر شود و در در بنت پیدا شود علامه آن درازی زمان باشد
بجماع ناکردن و بند شدن حیض و نفاس و کران بنت ثعل که در روده بند
شود بسبب می شود علامه آنست آن ثعل که دفع شود در در تنگیس باید
علاج اما باغی را با صفتان کرم خون ساکنی و حله و شب و فطرین
و کرم کبان و ترید و سفاح و شیخ حنظل و فانیند و عمل حفته باید کرد
حیت بتم زرد و غنما کرم طلا باید کرد و غذا ناکر خون کرم حاصل شود

است

باید خورد چون گشت که سوز رسیده و کثرت بزم و عمو و امثال آن و نیز
بروری با سکه‌های مسی یا یاغ الاصول بدیند و کثرت بسیار بخورند و مینویسند
اضافه نکند و اگر از امتلاء رگ بزرگ باشد جمیع وادار جفیف با مدنی
اطال در جمیع دفعه شود و درم و ضعف کرده را بعلیج که در مرض کرده کوشه
شده علیج نکند و اگر از تعب و کوشش باشد علیج در تدبیر از اطعمه کوفته نشود
فصل بیست و دوم در امراض اعصاب اطرفیه مرصنا که در طرف عضو پیدا می شود
یکی دوائی است و آن کشاد شدن رگها است که ماده سودا بسیار در خارج
باشد یا بلغم خون مجرد و فرق میان ماده نرنگ و گرمی باشد و آن در غایت
ظهور است و تدبیر که پیشتر فرجه شده باشد در غذا و اوافن دیگر دلیل خصوصیه
ماده می شود علیج اگر سبب خون باشد فصد باید کرد از هر دو دست اگر در
هر دو پای باشد و الا در جانب مخالف فصد باید کرد و در ماده سودا و بلغم
بدر از ان خلط پاک باید کرد و بمسهلات سودا بلغم و حجر از منی با علیج
جرب است در دفع سودا و مواد بلغمی هر موافق است اگر ماده باین تدبیر دفع
نمود و ماده خود در عروق مجری شده باشد رگها کشاده را سلق باید کرد
بر درازی پس از آن داروهای فایض طلا کرد متعاقب تا عضو قویه کبر و
و ماده را بقول نکند دعا العینیل بزرگ شدن قدم و ساق با باشد
جناب و مشابه بای فیل شود و آن ماده سودا است که در قدم ساق با بود
عروق رخته و کاه باشد که ریش نر شود و بی ریش نر می باشد علیج
فصد و استولغ سودا باید کرد با بارجات و حب و مطین و قهقیر و کز

پس قوا بیض نماید و غاصصه بعد از گردن و اگر مستحکم شده باشد غلج ندارد
فصل بیست و نهم وجع المعده در هر بند کتف که در اعضا است در پیدا
شود آنرا وجع المفاصل در در که در محل از مفاصل اعضا پیدا شود مخصوص
بنام خاص یکی آنکه اگر در در و رگ پیدا شود که آنرا نیز کی فیه و رگ کوچک
میگویند و بسیار سی در دسه بند میگویند اگر در در از ان محل شیب تراید
آنرا وجع الورک و اگر شیب تر آید شاید که بانگشت با هم برسد و از وجع
النساجی گویند و اگر در در در قدم پیدا شود خواه در انگشت نیزین با و آن
پیشتر واقع می شود یا در کف یا با کشته بانگشت گاه و شاید که با بوی کس
اثر انفوس میگویند و سبب مخصوص شدن این دو عضو با هم خاص از جمیع مفاصل
است که این درد صعب می باشد و بسیار واقع می شود و در معالجه باید
ما فوق السبب از بلغم خام می شود و از نشستن بسیار بر زمین حکم و پیا
سواری کردن و کاه باشد که در در که در در کش منقل بعرق النساج
شود و علامه آنکه از بلغم خام باشد دردی است بی ضربان و کران در محل درد
خشک باشد و اگر سبب خون باشد نیز که زدن باشد و گرمی عضو و در مایل
بسرخی و اگر صغیر باشد در در صعب باشد و ضربان و کزیدن عضو و در مایل
برزدی و از سودا کم واقع شود و اگر باشد در در کران در من شکست
در عضو و اگر بدی مزاج بدی ناعضو باشد سوختن عضو و تدبیر
مرض پیدا شود و در کرانی اعضا نباشد و اگر بدی مزاج سرد باشد
خشک عضو و در در سبک در راحت بجز خشک و اما نفوس را همین سببها

می باشد و علامات مزاج اگر کرم بدی مزاج باشد بی ماده تعدیل گنایه است
اما در بدی مزاج کرم اندک اسهال باید کرد تا در عروق انس را در تنگند و
معدلات از کرم و سرد مکرر گفته شود در رمضان که گذشته و از شراب است
باید کرد تا چهار فصل بد و بگذرد اما محمد ذکر ما را از می خورد شراب کرده کی
که شراب معتاد است اگر مفاصل کرم باشد شربت نیست که در تب گفته
خواهد شد خاصه بمفاصل تب باشد و طبیعت را نرم دارد بنمیش شراب
بنفشه و آلود کردن و مسوا باشد قصد باید کرد از جانب مخالف و اگر
در دست باشد عروق انس باید کشود و اگر در دست راست
باشد دست چپ را قصد باید کرد و اگر در دست چپ باشد
دست راست را باید کشود و اگر احتیاج شود بای تب را بکشاید و اگر ما در نیم
باشد کلقتد بد مذبا اصل سوسه و درم کا و زمان یکمخال و درم
میزدانه پرون کرده سنی عدد و نیم زردده عدد پوست سج بادمان سج
کرفس یکمخال بکوشند و صاف کنند و نقد شیرین کرده بد مذبا شراب
امول یا شراب بزوری سکجین عضلی بد مذبا بعد از نفع تام تب
سورجان بد مذبا منع کند از گوشت و اگر فروره پاشود و نوش
بد مذبا و بلغمی را گوشت آهوه و گوشت مرغان برنده و در او ایل غسل
مورد بد مذبا و در مفاصل از بلغم صرف کم واقع شود مگر آنکه بلغم باشد
در غایه رقه و در در مفاصل که از خلط باشد قی نفع عظیم دارد در هر فرقه
را بکوشند و سکجین اضافه کرده برای قی صفوا و نیم تب با آب برک

ترب یا آب تر بسکجین عضلی و در مرات کوشند که بسیار در مفاصل
کند بمصل و قصد دفع شود مگر با در مفاصل کرم بشیر کرم کاسنی و نیم
خیارین و بر سپا و سان و قوه و بلغمی را سوف حنطمانا و کما در نوش
و نیم سداب بر ناستا بد مذبا سکجین باب سرد مرطوب و در ق
العار جو شائیده و صاف کرده بقصد بد مذبا مفاصل کرم را در
ابند اسور بخان در آب کشته حل کرده و جلاب و صندل و نوش در
بندی و شاف ما مثلا اگر محتاج باشد اضافه کند و اگر در و صعب باشد
و ما و بهایه کرم قدری ایفون و زعفران اضافه کند ضامه موجب است
خجاش و کل حطمی بنفشه را بکوشند و آرد جو زعفران اندک اضافه
کرده نیم بر نفوس بنهند و چون از ابتدا بگذرد با بونه و اکلیل و صلبه
و نیم کمان اضافه کند در آن عرض محلل صرف بنهند چون مرکب زعفران
و اکلیل و روغن افنی بغایه است و در عروق انس را و عتها کرم چون روغن
قسط و روغن باین و امثال آن طلا کند و بسیار مالند و آب کرم که در
خراسان مشهور است باب دارد و نافع است در مفاصل کرم خشک را
کوفته طلا کند در تسکین باید و اگر شرعاً در آب حل کرده نافع است
و تریاق اربعه و فاروق مفاصل سرد را بغایه است خاصه عروق انس
را و پیش از آنکه بدن پاک شود آرماده حمام مفراست و بعد از آن
بجام رود و همک آب محل در در آبشویی جمله چشم در رمضان که
مخصوص بعضی بنشد و چهار قسم است قسم اول در حیات دویم در

بخوان سیم در زردی و بفر ما و با او هر از کردن از چهارم تسکین
استخوان و فرجه و سقطه و غیره و یک قسم اول در حیات و این قسمت
فصل است خمر تب را گویند و تب گرمی است که از دل بواسطه شریان با اعضا
در می آید اگر اول بروز در می آید و آن خلط را گرم می سازد آنرا جوی می
میگویند و اگر باطل در می آید و آن خلط را گرم می سازد و در غن میگویند
و اگر جوی خلطی میگویند و اگر خون را گرم میگویند و غن سازد آنرا سوختن
میگویند و اگر منفی غن در می آید و ممکن گشت و آنرا دق میگویند اگر
سبب تب مرض باشد آنرا تب مرض میگویند و اگر سبب تب مرض نباشد تب
میگویند و تب اصلی فصل اول در بیان تبی است سبب تبی بود غم یا فراط
باشد روح بداخل بدن در آید و مختل شود و گرم شود علامت ناریه الهوان
تری آن زردی رنگ روی و فرورفتن چشم غمور و صفرا در آن زن در
آید و روغن سار در ترغوش در اعضا مالد و طلاخکی چون آب کشته و مندل
کلاب و کل سرج سوده و کافور طلا کند و غم از دل بیرون برند بر حلیه
نوان سبب در گرمی است که قوی واقع شود و مفرغ قوی مافکر ساری است
علامت علامتها غم است و علاج غم است سبب در غن است تب
صعب تب می شود علامت عدم قهر است در سرخی روی و بیرون آمدن
در سرخی چشم و غن نیز در سرخی قاروره علاج تسکین دادن قهر است
بکابیتا و شربت سار مغز و ثقب و در آب زن در آمدن در کلب کلاب
مندل و کافور و شربت سار خشک متوی دل سبب تب مرض است علامت

می کند

در علاج

و علاج عصبی است سببی در خواب بسیار غمور و فرورفتن بسیار چشم و کرابی
بلک چشم و بدی و زردی رنگ روی و ضعف نفس و سنجیدی قاروره
علیه حمام و آسایش و خواب کردن پستی و سر و ناف و کف پای و حصین
را بروغن بنفشه یا دام مار و غن کدو و جوب کردن و غذا لطیف خوردن
سببی در تب است علامت خشکی پوست بدن و لاغری و صفرا تب است
حمام که آب بشیرین داشته باشد و دو لک نرم و در غن بنفشه طلا کردن و غذا
تر خوردن سببی در اسهال قوی است علامت عدم اسهال است علاج
فیض است و بردل و معده طلا سار که متوی باشد چون مندل و کل سرج
و فلفل و آب برک مورد و غذا تر خوردن سببی در درد صعب است
علامت و خود درد است در یکی از اعضا مرض آن عضو علاج تسکین دادن
در دست و علاج آن عضو کردن سببی در غن است علامت است کتب
بعد از غن باشد و سقوط قوه و ضعف نفس و اختلاف نفس علاج آن علاج
فشی حار است سببی در جوع که دیر کشیده باشد یا تشنگی با فراط علامت
صفرا تب است و تقدم سبب علاج کنگه جو و غذا سرد تر و آب خشک و میوه با
تر و حمام گرم سببی در مسامات جلد است که بسی بدن باشد از خلط اخ
که در زیر جلد مسامات را گرفته باشد و لب تب تا سه روز بکشد و بیشتر آن
باشد که منتقل بد تبها غن شود علامت گرمی تب از باقی تبها گرم زیاد
باشد و زردی قاروره و زیاد شدن آنکه قاروره هر روز تا سه روز
بردارد و عدم علامت سبب بادی علاج فصد کنند اگر غن باشد

بکشند سگجین و کنگ جو در آفتاب حمام روزه بوس بر بدن بماند کرمی
آفتاب علامه اندوه است و مورش در دیام و چشم و خنکی روی و سر و منهن
و صفرا آن علاج روغن گل بر که مخلوط کرده بر سر بماند و آب گرم بر
سر بریزند و آب خشک بیاشامند کسی در اختناق جلد بدن است بخوابد
در هم کشیدن پوست است بسی غسل کردن در آب سرد یا آب قابض
در بعضی چشمها می باشد علامه کثافت جلد است و محکم شدن و اندک واره
در جلد که لامس نم کند و سر و بنفشه زردی بول شاید که بول سفید باشد اگر
فضله که در زیر مختب باشد به بول دفع شود علاج دلک است و در آردن
حمام و عرق کردن کسی در شراب یا غذا یا داروی گرم باشد که خورد
باشد علامه کرمی و حیره روی و چشم بول و تلخی دهان و کرمی موضع حکم
طبیعه را نرم باید و نیست نر بندی و اگر بخار او شترتها حرکت و آب انار
بغایت است و مویزها تر و سرد و غذا تا ترش سببی در کرم کام و نر باشد
علامه زکام و نر است علاج قصد است یا حجامت است کسی را که فصد
کرد و بعد از آن هیچ ماده حکام باید رفت و باقی علاج در باب زکام گفته شده
سببی در امتلا معدده باشد از طعام علاج آن علاج امتلا است
فصل دویم در تبنا خلی تب خلی اگر بسبب یک خلط باشد آنرا تب بیط
میکوند اگر بسبب و خلط باشد یا پیشتر او را مرکب گویند و تب بسبب
قسمی باشد حسب اخلاط که جبار است یکی خون است و دیگری از خون
مغز آید می باشد و این بهترین اقسام تب است متناقض می باشد که زبان را

الم

کم شود و این قسم سالم ترین اقسام است و میثاق است که همیشه تریکی
حال باشد و این مابین این دو قسم است دریم از اخلاط صفر است
این صفر با در رکماست که غوغه بر برد آنرا غلب لازم گویند اگر صفر
صرف باشد آنرا غلب خالص گویند و اگر مختلط به بلغم باشد غلب غیر خالص گویند
و این صفر اگر نزدیک دل باشد یا جگر آنرا می مرقه گویند و اگر بلغم شور باشد
هم مرقه گویند و اگر خارج رکما باشد آنرا لازم گویند و اگر بر بدن رکما
باشد او را ناپیه و مواظبه بر گویند جازم سودا باشد اگر سودا و غلب
رکما باشد ریح و ایم گویند و اگر بر بدن رکما باشد ریح و ایم گویند
ابای است که گرمی و ان باعضا اصلی یعنی اعضا که از منی حاصل شده
متشکف شود و البته آن گرمی که دق است رطوبه بدن تحلیل دهد و رطوبه
دو نوع می باشد یکی اخلاط است که خون و صفر و بلغم و سودا است نوع
دویم فضله می باشد و غیر فضله فضله آب سنی و منی و جوک بدن و غیر آن
و آنکه غیر فضله است که غذا بدن می شود و جازم است یکی است در اطراف
رکما که شویبه و سواقیه میگویند باشد دریم است که مثل طل بر اعضا
نشسته باشد جازم است که نزدیک باشد که شبیه باعضا شود در رنگ و قوام
و طعم جازم است که در اعضا در آمده و اعضا را در یکدیگر اتصال داده
و شبیه باعضا شده اگر این گرمی رطوبه اول را فانی کرده باشد و بر رطوبه
ثانی مشبث شده باشد آنرا دق گویند و اگر رطوبه دیم را فانی کرده
باشد و سیم در آمده آنرا از بول گویند و اگر سیم را فانی کرده باشد

غلبت شود از غلبت بر گویند
غلبت بر غلبت در اصل رکماست
جبر

بحارم در آمده آنرا امتقت گویند و مجموع رادق گویند اما بتها که یا از دو
جنس بعین باشد چون دق که باقی خلطی یا غیر آن باشد در یک جمع شود
یا از دو جنس قریب چون صفراوی باقی بلغمی جمع شود یا از یک جنس جمع شود
چون غب اللانزم که با غب دایر جمع شود یا از دو نوع واحد جمع شود چون
دو غب دایر بهم جمع شوند که هر روزی نوبت کند شروع در بیان کردن
تتها کنیم بر سبیل تفصیل جمعی یومی شناخته می شود و بسیار گفته شد علامت
تب یومی قوی باشد چون شکستن اعصاب و کرانی و اضطراب و سختی تنها و اگر
باشد بسیار ضعیف باشد مشرب شود و بعضی تنها یومی هفتگی باشد
علاج تب یومی گفته شد فصل سیم در تب که بسبب خون باشد و آن
دو نوع باشد اگر خون گرم شده باشد و عفن نباشد آنرا سوخس گویند علامت
سرخ چشم و روی و کرانی اعضا و امتداد رگها و بشربنی طعم دران و حمره
بول و گرمی بدن و تشنگی زیاد از جمعی یومی باشد علاج فصد باید کرد تا
غایه که قریب یعنی رسد و شربتها بر تشنگی چون آب لیمو و حامض شربتها
و شربتها گرمی غذا کنگ جو و ماش معشروب که و عدس بزرگ یا غوره یا
گرمی ترش کند آنرا ترش چهار مناسب است و ترک گوشت کردن مگر آنکه
ضعف باشد یا ویم ضعیف و طبیعت را نرم باید داشت و اگر خون عفن شده باشد
آنرا جمی مطبقه میگویند علامت علامات سوخس است با لظن
سرخ و صفت نفس و حده تب و اندوه و تغییر طعم دران و رنگ زبان و تشنگی
علاج سوخس در تب که در تب زیاد سعی باید کرد

یا زنی

با فراس کا نور و طلا بر جگر چون مندل و کلک سنج و آرد جو بکباب و آب
کشنه بارک خرفه با کا نور فصل چهارم حمی الصفراویه تبی صفراوی لازم
علامت آنست که تب دایم باشد و تشنگی و درد سر و اندوه و اضطراب
و زردی زبان و تلخی دهان و مشرب در ابتدا رتب و اگر محرق باشد در بعض
و متواز سخن کردن دروشنای و تشنگی شدن زبان و سپاسی زبان بعد از
زرد بودن و یک روز تب باشد و یک روز دیگر باشد و سر نه نفس و منور
قاروره و پشته آن باشد که در هضم مفارقت کند بوق و اگر اگر تب
خالص باشد و اگر غب غیر خالص باشد تا لطف سال باشد خاصه که غیر خالص
نایب باشد علامت اگر علامات زیادتی خون باشد فصد کنند و چون اندکی
بگیرد و بمهلت سکنجند و شرب نیلو فر اگر سعال باشد یا مانع ذکر و شرب تمام
خوفه و باد رنگ و خیار و شرب نیلوفه یا آب آلو در وقت تبین
و اسهول با شرب لیمو و شرب سبب از برای تقویت دل و بدینرا
از صفرا پاک کند پخته بندی و آلو و شرب قشت یا آب انارین شربت
سکھین باب هندوانه بغایه است و اگر حراره در غایه شده باشد کا نور
اضافه کنند شربت کند و اگر عثمان باشد شرب لیمو یا حامض و نوع
موافق تر بندی جارسیر غناب سی عدد نیلوفه و زنج کل اگر اسهال
باشد شرب قاقیق مثل لیمو یا غوره یا زردک یا انار ترش یا شرب لیمو
و طبیعت را نرم باید داشت به فستله مسهل یا کفنه نرم و اگر عثمان قوی
باشد شربتها قاقیق نشود و طباشیر و سماق و کشنه جنگ در اول کل

تب

را بگویند و بشراب سبب بدهند مسهل است اب انارین بنفشه و قدری
 بلبله زرد و شراب گل مکر مسکن چون است مغز خیار شکر شراب بنفشه
 و روغن بادام اما اولی است که نفع بدهند و مسهل دادن پیش از نفع در
 غلبه ملاحظه آن کنند که حرکت کنند در روز بخوان و روز نهار دارد داد
 مسهل دوم و دوازدهم و ششتردهم است در ششم خطر بزرگ است اگر
 در ششم مسهل دهند و طبیعت آن کند کننده است غذا در اول شب
 دو روز یا سه روز اگر غذا بخورد اولی است مگر آنکه ضعف باشد و خون
 بنهایت رسد یا نزدیک باشد بنهایت جوزه مرغه اضافه کنند و در وقت
 تب تسکین باید داشت تا قوی شود و در حب الرمان مارالو مار مار با کرم
 ما سفلیان بدهند اما درین مرض کنگ در آب بخورند تا نهد بدند تا
 لیمو یا سکجین لوان داد و نان را در آب جگ مالند تا محال خورد و شراب
 لیمو و سکجین کرد اگر در دگر باشد آب کشند و استخوان و کلاب و کافور
 طلا کنند و میوس و برک بید و کل خطمی و تلف سر که بای شود که اگر فکلی
 دمان بسیار باشد آلو بر زبان او دهند تا استخوان شود و برک کاسنی
 یا برک فوف یا کلاب و منزل و آرد جو کل سرخ و اندک کافور یا باب
 خیار با سر که بر جگر طلا کنند و در ابتدا در تخم فی در فایند سکجین یا آب
 کرم و چون از چهارده بگذرد بنفشه تخم کاسنی سکجین یا فند و کلاب
 یا شراب آلو و آب هندوانه بغایه نافع است و لاق آورد و زمان
 را با یک سازند تا زباده عروق کنند و مجلس را آب زنند و میوه فوف و لیمو

تردیک آوزند چون سبب و ناشانی و زرد و خیار و مثل برک بید و
 بنفشه و نیلوف که آب زده باشد و طلحه سرد بخار بر بند و اگر گرم غالب
 باشد با آب خیار و بادرنک حقه کنند فصل پنجم در تب بنفشه
 بنی بلغمی علامه آن گرم سوزان نباشد در طس کردن
 مگر آنکه زمان دراز مس کنند و هر روز نوبت کند کس و خواب کران
 کران اعضا و نرمی نبض مکر وقت بحران که نمد و در نبض پیدا شود و
 بول مایل سفیدی باشد گاه باشد که عفونه خلط بلغم بول را سرخ سازد
 و در اول تب اعراض عشی باشد و عدم نشانی باشد مگر آنکه بلغم شور باشد
 و زمان از نمرده ساعت کم نباشد و صفان و ساقط شدن شهوة
 زرد او در جلد و قطع باشد بلغم را بنفشه باید داد و در آن معده
 را قوه دهد و قی لازم سازند در هر نوبت یا در بیشتر اشره شربت لیمو
 و نیلوف یا سفقه یا سکجین و نیلوف یا سکجین بروری یا سفلی اگر بلغم
 غلیظ و لزج باشد یا سکجین عسل یا آب کرم یا جلاب یا آب و قوس
 اگر گرمی قوی نباشد کل قند شربت لیمو یا سکجین بروری یا سفلی عرق
 بادیان ماعوق کرفس و پرسیاوشان یا شراب بنفشه فایده که دمان
 معده ضعیف باشد و چون مرض دراز کشد فرض اینها را پس با قرضت
 ما طبع غافق و شکافی و باد آورده و شاهزاده و کاسنی و کثوث و خطمی بقند
 یا سکجین مجرد و اگر این دارو را ترکیب کنند بتر بندی و آلو و کسنان
 و شربت سازند اگر قبض باشد مسهل مطبوخ کسنان سهی ملازم

انفرا

هندوانه و تخم کاسنی و غار یون و صمغ سوسن و زک از هر یک دو درم سفیاج
 و فطر رنون و کسا و پوست هلیله کابلی و زرد از هر یک یک درم مجموع را بپوشند
 و بر بالای مغز چهار کسر دو درم و شیر خشک دو کسیر یا قند دو کسیر صاف کنند یا
 ریوند و زرد از هر یک نیم مثقال مقل ازرق و کثیره دایک و نیم ما با این بریزند
 غار یون یا حنظل حب سارند با عروق چهار کسر بغار یون بدو درم و دالم
 طبعه را نرم دارند بر بوند سکچین و فستقها مهمل یا صفتن نرم که سفیاج
 مغز کازیره و فطر رنون در از صفتن باشند و در ادراک کوشند یا صفتن
 باب صمغ سوسن یا صمغ جوز که بپوشند سکچین امانه کرده بپاشند در روز
 اول و دویم یا بیشتر آب بخورد بقند یا کشک جو بقند یا بصل و اگر ماده خام
 و بسیار غلیظ باشد در غذا قفلن یا بادیان یا مصطکی امانه کتد و بر سر
 روری یا سکچین صفتنی شور یا صمغ مصطکی و دارچینی و آب لیمو و قند و در
 معده را بر دهن مصطکی یا کل یا بی جرب دارند و اگر ماده بلغم داخل کرد
 باشد که او را مواظنه گویند معالجه همین است فصل ششم در بیان بیماری
 ریوی الی سرد و او بیستی که از ماده سودا باشد اگر ماده بیرون رسد با
 آنرا ریح باین دو درم میگویند و اگر ماده سودا داخل کرد باشد از ریح لایم
 میگویند اگر ریح بایت باشد دو روز تب نباشد و در ریح تب کبر و
 علامه آنست که زبان نوبت نوبت تب بیست چهار ساعه باشد و شکستن
 ایضا و تریج در ابتدا در ضعیف باشد و چون نهی یا بدیاده که کمر باشد و کمر
 تب از تب صفراوی کمتر باشد و نداده از تب بلغمی کمتر باشد و لوق شامع
 کند

بیر

کند اگر ماده سودا سوخته باشد زمان تب از پست و چهار ششتر باشد و بول
 غلیظ و نبض عظیم باشد اگر ماده صفرا سوخته باشد زمان تب کم باشد و تنگی
 و گرمی تب زیاد باشد و تدبیر سابقی وقت و سن و بلد و مزاج و ریح که در
 بستان عارض شود زمان نوبت کمتر باشد از ریح که در خویف عارض
 شود و بیشتر در ریح غرور سرد باشد و در حال جگر جگر نیز تغییر باشد و اگر
 ریح عارض شود مغامیل و صمغ و شیخ و حکم و بتر تا و جرب زایل شود و علاج
 اگر خون غلبه باشد فصد کنند خاصه که سودا خون سوخته باشد آب جو ساده یا
 بقند بدهند یا شربت نیلوفر یا جلاب سرد یا گرم یا سکچین در بعضی وقتها
 که گرمی زیاد باشد شربت جامن یا شربت نیلوفر شربت سبب شربت
 کاوزیان بغایه است تخم ریحان اصفافه شربت کتد بر ماف فاروق
 بعد از بصره بغایه است بعد از آن مهمل سبک بدهند اگر صفرا سوخته
 باشد در مهمل شاهره و هلیله زرده و سمنو یا مکنند و اگر بلغم سوخته
 باشد ترید و سفیاج و غار یون و صمغ حنظل کتد مطبوخ افسیمون و قند
 بدهند افسیمون بیشتر کاذبانه است ایام ریح لوغانا محبوب است باید که
 در اسهال اعاده کنند که ماده سودا غلیظ می باشد نیک مهمل یاد و
 مهمل پیشتر است که دفع نباشد و سرفه مهمل بغایه است با ریح و در
 ادراک صاحب ریح سعی باید کرد و بیشتر تخم چهار بن و قوزیزه و تخم کاسنی
 دیم روز روز نوبت غذا خورد دیگر آنکه نوبت در آن روز باشد و
 اشتها غالب کشک جو بقند یا شربت نیلوفر مرغ جوزه و ماکیان در بگو

میشود چون کبود آب سازند و دانه اند و مویرق کنند و باشد که تاد و از دانه
بکشد اگر تا دو م سبز و دیگر باشد در درخت و میز با مستقا شود و هر
و سدس و سب و بیشتر نیز خایه شخصی بود که هر با نرود روز نوبت می آید و علاج
این علاج ربع است و بیشتر در نوبت است و در وقت که در وقت که در وقت
دیگر بد و انتقال می کند مثلاً بتی که واقعه شد و در بر ماند بدن را خشک کرده
و قابل سافت گرمی در وقت کرد و حکم شد و در وقت که است که
بمقیس بار یک و صلب و سرج و متواتر باشد و چون غذا خورد قوه یابد و اگر
زیاده شود و بمقیس غلیظ در ابتدا همس بسیار گرم نباشد و چون طظ لاس
لمس کند گرمی خشک ظاهر شود و رخساره سرخ باشد خاصه رخساره چپ
موضع سرتیان گرم تر باشد و چون دق کند بول و کد آن سبب بمقیس
در غایه بار یکی و سه و نه و نوا تر و صلب شود و شقیقتاً فرو نشیند و از چشم
چو خشک روان شود و غفر و نما از همه اعضاء ظاهر شود و در قاروره
روغن ظاهر شود و بینی بار یک و مویها دراز و پیش بسیار غلبه کند و ناانما
خشک و موی بدن ریختن کبود و اسهال پیدا کند بس بیا که علاج
چنین گفته اند که علاج دق در ابتدا سه است اما شناختن صفت است
اگر بابت دق بتی دیگر باشد اول آن بت را علاج باید کرد و بعد از آن
دق را معالجه کند باید که در آن شب شیره زرد بقیه با سکنجبین بدهند
اگر سلفه نباشد و یک جو کا فور در آنجا حل کنند و چون آفتاب طلوع کند
کلیک جو بقیه بدهند و بعد از دو ساعه در آن زن که در آن آب که در و با
درنگ

در یک و خیار و زعفران و خشک شایسته باشند و بمغشته بیلو و در آن آب ناکرد
یک ساعه قرار گیرد و چون از آب زن بیرون آید تمام بدن او را فرق روشن
کند و یار و عن مغشته کنند و در بینی و گوش حلق کنند و ساقه محفوظ دارند بعد
از آن غذا بگوشت بزغالنه یا مرغ فربه یا کره یا کندم یا کشک جو بدهند بیشتر
یا ماسی بریان کرده بدهند یا زرد بپخته مرغ نیم شت باید که نمک کم کنند
چون هضم نترد یک رسد شراب مخمر با آب بعد از دو ساعه که مرغ بافته باشد
باشش ساکنه بدهند و ص کا فور و صلا از نشاکسته و روغن بادام آب کدو
و خیار و شیر خشک و شیره زرد اگر قدری کا فور اضافه کنند قوی تر باشد
بعد از آن بر فراش کتان نرم که بر بنه باشد نزدیک آب روان و دل او را
خوش دارند و هرگاه که بوی سرد و سرد قوه دل در بدن مغشته و بیلو و دام و در
در مجله اویدارند و صلاب و زرد و خیار دهند و آنه خاصه بقیه و انگور تازه و
زرد آلو بدهند و از هرگاه که گرم و خشک او را برهنه دهند و از نعیم و صفت
و کسنگی احمر کنند و بر صید که تواند او را خواب فرمایند فصل ششم در
سایه حیا که به بنا که مرکب میشود بسیار است اما بعضی از آنها مرکب مخصوص
باشند اگر در نوبت با هم بگیرد و با هم مخالفت کند آنرا مشار که میگویند
و اگر بتی دیگر پیش از آنکه بتی که بیشتر گرفته مخالفت کند عارض شود آنرا
مداخله گویند و اگر یکی مخالفت نماید بتی دیگر بگیرد آنرا مبادل گویند
خط العقب بتی را گویند که مرکب باشند از بتی صغری و بتی بلغمی
هر روز نایب باشد و خواه هر دو لازم با یکی لازم و یکی دایر و اگر صغری

وی دینی بلندی خواهد هر روز نایب باشد غالب باشد علامات آن ظاهر باشد و اگر
بلغم غالب باشد علامات ظاهر باشد و گاه باشد که ماده هر دو مساوی باشد و
چنین نب یکره و زاقوی باشد چون در آن روز دو تب باشد علاج آن مساوی
باشد در گرمی و تری و اصل در علاج این اخراج ماده است اگر در غلبه یام
جمع شود هر روز یک غلبه نوبت کند و اگر در هر یک مکه شود دو روز
نوبت کند و دو روز آسایش کند و اگر دو سدس مکه شود دو روز نوبت
باشد و سه روز آسایش باقی بیمار مکه را بدین قیاس کنند و در
فی الجوان بخوان بعد از این تا ذکر کردن مناسب نمود چون ملاحظه بخوان در
امراض پیش در بهت واقع میشود و بخوان در لغز یونان فصل در خطاب
میکنند و جای نسوس که از انقباض تغییر عظیم که در مرض واقع شود و دفعه که مودی
بعضی باشد یا موت مرض را تشبیه شخصی کرده اند که قصد شهر بدن کرده باشد
بحر کردن و طبیعت را سلطان که حمایت میکند شهر بد را از دشمن بخوان
را بر روز که میان مرض و سلطان جنگ سلطانی شود که درین روز سلطان
غالب شود یا یا عی و گاه باشد که هیچ جانب غلبه نمیکند موقوف شود بر روز دیگر
یا جانب غلبه کند و یا غنی بگیریز و یا حاجی بدن عاج شود و مهمور اگر سلطان
غالب آید و دشمن بگیریز و آنرا بخوان چید تمام گویند و اگر موقوف شود
بر روز دیگر آنرا بخوان ناقص گویند و اگر یا غنی غلبه کند آنرا بخوان ناقص گویند
و الا بخوان ناقص و اگر با طرف بدن راند آنرا بخوان آن اشغالی گویند و مرض
که بخوان نام کرده باشد یا بخوان خواهد کرد و باید که یک ماده نکتند

ردی نام

لمسلسل

بمسهل و نه بغیر مهمل سببی آنکه فعل طبیعت اولی و تا آخر است از فعل صنایع و
بخوان نام بدن با کمی شود و تصرف کردن شوشن بدن میشود اگر مخالف فعل
طبیعی باشد و اگر موافق باشد افزا شود و موجب ضعف شود و اگر بخوان ناقص
باشد طبیعت را مدد کند بجز که موافق حرکت بخوان باشد و در عاف علیها انماست
و تمام ترس از آن اسهال از آن قی از آن در ریزش از آن لوق از آن
اشغال ماده بخارج و بعضی اعضا را بخوان خاص می باشد مثل آنکه مت حرکت بخوان
مرض سینه باشد و مخاط و هر که کوشش بخوان مرض دماغ و خلف که نشود و طبیعت
سینه دادن و میباید صفت ماده از برای دفع و تفریح تجاری و مسام و تغلیظ
ماده رقیق و ترقیق ماده غلیظ و تقطیع ماده لزج مشول است تا بر روز بخوان
ماده را بجانب که مناسب دفع آن باشد دفع کند بر تنگ شدن نفس و قلب
نفس و درد نان معده و ساقط شدن بنفش و تاریکی چشم دلیل است
که بخوان بقی خواهد بود و آواز کوشش و گرم شدن سر و سرخ شدن دلیل است
است خاصه که در جام قاروره زنگین باشد و پیش بودا که آن شکم دند
سر استخوانها سینه جانب بایان و نه شکم در در پشت دلیل اسهال است
خاصه که مرض صفراوی باشد و بول سفید و مرض حاد و احتیاط سلامت و کرانی
مشانه و غلظت و بسیاری او عدم علامات میل ماده بجانب دیگر دلیل بخوان
ادراری است بخوان محمود است که بعد از نفع ماده و در ریزش بخوان باشد
و دفع شدن ماده بجانب مناسب و باسانی و بعد از آن صف باشد و اگر بخوان
پیش از نفع ماده و بی مرض باشد دلیل بدست علامت محمود است

مدد بخوان

می

روی چشم خاریدن سنی دلیل
رعاف است و تنوع انقباض و تراوده
جلد و سرخ شدن

را آن مرض بسیار شاق نباشد و قوه باقی مانده و طبیعت و سبکی بدن
 در کرمی تمام بدن مساوی باشد و قوه نبض در همه ذمین و دفع
 یافتن بعلیه دلیل عافیه عاجل است ^{علامت} مخالف این است اگر قوه ضعف
 است دلیل موت است و اگر قوه قوی است مرض دراز کشد و بسیار باشد که با
 علامات بآن جمید واقع شود و اعتماد بر عافیت و قوه است دلیل بر وقوف
 بجز آن در ایام محموده است و آنچه درین باب میگویند آن مدفن در
 است که ماه را طیب زیاد شدن نوز در رطوبات عالم تاثیر دارد و در
 وقت اجتماع ماه با قیاب که ماه نوز میگرد و در هر دو روز و نصف وقت
 روز تقریباً اجتماع است باقی می ماند از ماه که تمام روز است پست و شش
 روز و نصف تقریباً بس بجز آن در پست و هفت روز واقع میشود و نصف
 آن سیزده روز در ربع دور باشد و نصف آن شش روز نیم و است یکی روز
 باشد و نصف آن سه روز در ربع و نیمه است یکی روز باشد پس روز با آن
 این روزها باشد جارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم برین ترتیب در هر
 روز بجز اسرار روز انداز باشد و انداز است که انار هر که طبیعت ظاهر
 می شود بدفع ماده مرض اما در مرض عیب روز انداز و بجز آن روز نوبت
 باشد در روز آسایش در روز انداز نمی باشد روز بجز آن روز جارم
 مندر است ششم و هفتم و اگر در روز سیم انداز باشد آن بر سبب تحمل
 طبیعت باشد و قهر کردن بر ماده و اگر نیم باشد تا غیر کردن طبیعت باشد
 بر نفع موه اما اگر روز بجز آن کمتر از نصف روز باشد آن روز وصل

و کند

ورم که از خون باشد مدد و سرخی رنگ و منته شدن عضو و ضربان اگر
 عضو ذمی جزو شریان باشد آنرا بس کین کبوتر و ماشه بلا دریا یا کبوتر دیگر
 یکتا پند یا نبش زنده و تمامه تحلیل رود یا رقیق شود و تحلیل رود و
 غلیظ ماند و صلب شود یا ماده فاسد شود و عضو را که اندر علامت
 صفراوی مسرخ ناصح باشد و مدد و کزیدن و مسرخ و تحلیل و یک باشد
 مگر آنکه صفرا غلیظ باشد علی ای اگر در دم در محل باشد که عضو پست و دراز
 خود در آن محل ریخته باشد چون بس کوشش که بار اندازد مانع است در زیر
 بعل که بار اندازد اول است و کوشش آن که بار اندازد بجز است هر چند ماده گرم
 باشد باید که رادع ننهند که ماده را باز بگرداند و در عضو پست و کزیدن
 بپاک شود باید که اول مرضیات بنهند که صفرا نرم سازد و قابل آن شود
 که ماده قبول تواند کرد مثل روغن کوسنجد و مسکه گاو باشد که آب گرم کفایت
 کند و اگر تحلیل نیاید و جمع شود آنرا باید شکافت و اگر ماده این موضعیها
 از بدن ریخته باشد رادع باید نهاد که در ورا تسکین مثل قوه طبع در روغن
 کل و آب کشنرم گرم طلا کند اگر در صعب باشد اندک کافور و زعفران
 اضافه کند پس ران منفع و محلل بر ادع اضافه کند چون حلیه و زبر کمان
 و بابونه و خطمی و اخلیل کما و کند و نظول باب اینها و ضماد و نقل
 اینها و اگر در بدن خلط غالب باشد مسهل بدیند و منفع کنند چون
 درم باختر رسد ملین محلل صرف بنهند و اگر تویم شود که بجز ابتدا
 نشود مرضی صرف بنهند درم ^{بسم} رخو که است با سانی در بخار

علی

رود و اما سنج ماده او غلیظ باشد بدتر از بلغم باک باید کرد و بحد مطبوخ بلغم
 و چیزی نباید خورد که بلغم تولد کند و در ابتدا که برادج بنهند باید که سرد
 سرد نباشد و در خشکی باشد چون اسفنج که در زم که ترشش که در آن سرد
 باشند یا آب بزرگ نمور و نم کرم طلا کنند و باک مورد اندک تک اضافه کنند
 بعد از آن تخم نمند چون سرکین گاو و یا مرهم یا سلیمون درم سودا و
 که سرطان صلب باشد یا صلابه و سرطان قرص شده باشد یا شده باشد
 علاج بدتر از سودا باک کنند بحسب اقسام و وجه نامین طلا کنند چون
 بطوریه ماکیان و در وزن گاو و دوسم هم که صلابه راز و دکلین دهد
 یک هفته یا بیشتر خود دل با کرم کرب کف دریا زردا و ذائقه نقل ازرق
 موم زرد و در وزن زیت کهنه سازند و بیل و فواج هر دو در
 داخل صوفی صفا باشد که ماده در بخار بسته باشد و مزاج درم کرم عظم که
 سوزش بسیار داشته باشد علامه است که اگر بفشارند احساس کنند که
 ماده در رو که آید و در زیر انگشت دیگر در آید و رنگ محل آن درم سفید یا
 زرد یا سبز باشد اگر ماده فاسد باشد علاج بدتر از باک باید کرد از اعلاط
 و تقویه بدن باید کرد به پرهیز مناسب با در و بدتر از ضعف کنند و منضم سبک
 باید کنند شوخایده یا موم و زیت و کندر و زعفران و خطمی و پاکتان
 مرهم سازند و چون نرم شود بدار و با منقح سازند ازین اولی است
 ضام کردن پنجه نرگس مغز هست و الا با همین بنگافند در پایان درم
 چون درم از هر یک پاک شود باک مسل آنرا بشوید بعد از آن جراحه

علاج کنند و اما سنج درمل از قبض فواج است بدتر است که در عروق
 باشد نیز از م که در حمام رفتن در امتلا واقع شود در اول علاج درم
 گرم باید کرد پس از آن بخی و مند یا تند با کرم و مس و نم کهنه یا بکر و کرم
 خائیده و ابجر بخردل در وزن سوسن اگر منجر و الا بدو یا با هم بنهند
 اما بقره چون و مرهمی باشد از خون چون شری و صغرابوی چون غله
 و نار فارسی و جره و سوداوی چون جوب سوداوی و نول و بلغم چون
 شری بلغم و مای می باشد چون نغاطات و ربخی می باشد چون نغاطت
 الشری بخاری دلم گویند که ن بزرگ است بهن با خاریدن و اندوه
 می باشد و دفعه پیدا بشود و وسیله آن بخار تر است که از خون حاصل
 میشود بیشتر و سرخ باشد و با سوزش و آنچه بلغمی باشد در شب زیاد شود
 علاج نصد باید و اسهال صغرا و در بلغمی اسهال بلغم باید کرد و اگر تب باشد
 تب باشد و گوشت فرزند و عدس که نافع است که غذا نازک باشد و
 کشر بسیار اضافه غذا کند البته بزرگ است که از صغرا بزرگ لطیف
 حادث شود اگر ماده بد باشد بقره زیاد شود و اگر ماده فاسد باشد بقره
 بن و بزرگ شود اما اگله شود اگر ماده غلیظ باشد در زیر جلد مانند و در
 تحلیل باید و سوزش کم باشد علاج بدتر از صغرا باک کنند و فصد کنند
 اگر خون غالب باشد و مزاج را با اعتدال آورند بقره و شربت بارش
 خاصه بزرگ و انار ترش و عدس پوست انار و آرد جو و لسان الحمل
 کوفته ضام کنند و اگر بقره خمره شود قرص انور خوردن بشراب قابض

علاج

کند و تری در او فیمون در حسیل اضافه کند اجزیه مایلم و نار فاری هر تریه
که نفوذ افاسد کند اگله میگویند و آبله و سوزنده باشد و خشک و زینت
شود و از آن نار فارسی گویند و جوره است که جلد را سیاه سازد و درو
تری نباشد علاج مفروده است فصد و دفع صفرا کردن بمسمل صفا
گاه باشد که نمیشناسد را برون باید کرد خامه در جرم طلا تا که کند باید
که بسیار سرد نباشد بطبع تاماده محتسب شود و میل با تری و ننگد و قابض
و قابض قوی نباشد و در تحلیل بز قوی نباشد اما ترش را بشکافد و در
سر که بگوشند تا مدها شود و در کتان بنهند انتفاخات مانند
ابکها است که آب جوشان و از آن ترش جلد حادث شده باشد بر جوشش
مایه یا خون رقیق که مصفا شده و در زیر جلد آمده علاج بدتر از
خلط پاک باید کرد و اگر خون غالب باشد یا فاسد فصد باید بس از آن حکم
و معده را با عدال آورد و چون ظاهر شود و بزرگ شود مرهم سفید بنهند
چیزی و حصبه بدترین او حصبه سیاه باشد بس از آن سفنج بس از آن
سبز بس از آن زرد بس از آن سرخ بس از آن سرخ و سالم ترین سفید بزرگ
کم عدد باشد که روز ظاهر شده باشد بی اترو و تب تری قوی و آبله و حصبه
که بعد از تب باشد میباشد که اول آبله و حصبه پیدا شود در این نکت و
بعد از آن تب شود و آواز و نفس زدن بطریق صحیح علامه نیک است و اگر
نفس متعاقب شود یا قوه ساقط شود دلیل نیست که در حجاب درم شده و
که نفس قوی شود و کرب موجب و ظاهر بدن خشک و سبز رنگ یا سیاه دلیل

الغنا

سفید

در

موت است و آبله و حصبه بیشتر در بهار و در بلاد گرم و تری و کوه و کان و جوانرا
حصبه صفراوی می باشد علاج باید که در فصد کردن تعجیل نماید و فصد
پسینی قایم مقام رعافت و تبیین طبیعت کند بتر مزی غیر خشک و ایضا
و تار و زجاج شربت تبارش بدهند چون شربت نخوره و محاض ذرک
اگر چیزی از آنکه و حصبه ظاهر نشد باشد و شراب غلیظ و خنک و نغایه است
و اگر مراره و کرب و اندوه غالب باشد و زردی یا سرخی و خشکی در آن زبان
علاج شیره خرفه و کافور بدهند غذا مروره عدس کدو و اگر حصبه و آبله
دیگر بیرون آید با دیان و تخم کرفس و اینها را بچوشند و بقیض شیرین کرده
بدهند اطکه و طریب برب خشک و نرمی باشد آنچه خشک است کمی آن
صفرا سونبه باشد که سودا شده مخلوط بخون و آنچه تر است از بلم نور است
مخلوط بخون جرب شیره باشد و حکم شیره نباشد علاج ماده را از بدن بیرون
باید کرد و همچون جبار شیره یا مطبوع صفرا یا مطبوع ایتمون اگر خشکی
و شاهزه بغمه است و حمام متعاقب باید رفت و گوشت کم باید خورد
گوگرد سیاه گشته شده و کندش و کندل و زنگار و نوشادر یکی از اینها
باینهم آن مردار سیخ و سفیده و نمک اندرانی و متقابل همه دانه انار ترش
روغن گل در روغن بنفشه و کلاب و آب کشیزه و سرکه انما و کنند چون از
حمام بیرون آید باید سه روز هم روزها از ده سپرد
سیرک چین یا شامه یا بنفشه سرخی منکره یا این سیاهی در رو
فاضل القس و کرانی آواز و عرق بد بوی و بسا و طریقه و سیاه

ریش شود و زرد آب روان شود کسی موقوفه آن خون بکس موقوفه است
که کسی گرمی جگر یا گرمی اعصاب حاصل شده و پسر زفا شده علاج اگر خون
غالب باشد فصد کنند و در اجین را بکشند و بدن را پاک کرده با یار ^{غذایا} _{تو}
و حب افیمون و صوف المسهل یا اطمین ^{کشتک} جو بقیه یا شراب نیلوفریا
علاج بوق کاور زبان و غذا کوشش بر خاله و میش جوان خود آب بکنند و فی
سپار کنند و حمام بسیار در دور و عن کد و منقشه بر اعصاب مالد در یافت که
بوق آورد و چون حکم و صعب شود فصد کنند و دار و ندهند که علاج نبرد
و با و اتم از کد و با فاسد شدن پوست و عن شدن و سبب آن ارضی
باشد و سماوی می باشد بسیار از فی آب است که منقش شده در خانه و فریبها
و آب انگ و هر وقت که شب بسیار باشد و در جم که در او تابستان در وقت
می باشد علامت و با است زیاد جنوب و مبار در کالوان بسیار باشد علامه و با است
و علامات باران که مبار و کدوره هوا در زمستان علامه فاسد شدن پوست
و مبار که باران کم بار و سرد باشد و باد جنوب بسیار رود و هوا پاک و
باشد علامه و با است هر گاه که حشرات بسیار شود مثل صغیر و لطف بگریزد
و موش انتقال خود پیرون آید و حیران شده باشد علامه و با است علاج
احتمال را باید کرد از و با بدن را از اخطا پاک باید کرد و شراب میوه تر و نور
باید خورد و چیزها خشک نباید خوردن مثل صفا ساجی و غیره با ترش و خوردن
مسکن مانند کافور و مسود و مندل و منکل و غیره و سبک و التری و در وقت انوار
انواع علاج بهتر است که زود از آن دیار فرار نماید قسم حاکم در شکن اعصاب

دانه

و فوق القال و بخلع و فربه و سقط و صدمه و بیم باز کوفتن سحاح و
سحیح علاج مجروح است که فصد کنند از جانب مخالف تا او مومض ورم نکند
چند خون غالب نباشد مگر آنکه خون رفته باشد از موضع و طبیعه نرم باید کرد
بحفه و قشما و نماید که مسهل احتیاج نباشد و اگر مسهل دهند روی نوبلعاب
خیار شنبه مناسب است و اعصار اوقه باید داد با آب غیب الثعلب و قندیا
علاج بوق کاور زبان ^{دانه} زرده پخته مرغ نیم شست و این دارو را با بخار
برند دانه کل کبریا الکلیل برابر سنبلی مصطکی گذر در عوان جو را سرد نم
هر یک سان الطل قرها سازند هر روز یک قرص بخورند اگر تشنگی در روز
نباشد هیچ و شکن را عدد سد دانه کل و مورد بکوبند و صفا و کنند با روغن
کل صفا و کنند اما فربه و سقط اگر بار در دانه کل باشد بسیار نیم گرم
دارو ناکه در سحیح کوفته باشد با کل ارضی و سبک و زعفران و کل تم گرم
کما کنند اگر گرمی ظاهر شود مندل و دانه کل و منقشه خشک جو مومض و زعفران
و اندک کافور بکلاب و روغن کل بنهند و رصف به بندند و اما منخل اگر
احتیاج باشد بکشیدن و باز آورند حضور ارفق تمام تا ورم نکند از صوبه
در دو شکن استخوان همین حکم دارد ^{نوع} بر بند چون پاچه درج
و شکنیه پوست بر خانه بریان کرده جمله ششم در مضمنا ^{نوع}
دارو ناکه موی را نگاه دارد بر حله او آب برک و دانه مورد و طبیعه و امه
و روغن مصطکی و پرسیاوشان و موقوفه شاخهای کتان بعد از آنکه بکشند
روز بروز روغن ^{نوع} ب کرده باشند عمل نماید خاکستر پنج درخت ناز

یک بز و بوره دو بر و روغن این اضافه کنند پوست به بره بر روغن زیت
موی را سیاه سازد خضاب خوب است دوا که موی را بر و باند سبز موی
شاه سوزنه بر روغن کبچ طلا کنند لادن نیکوست خاکه بوی مادان برین
موی که دیر می بالند زود بر و باند خاکه سیاه دانه زیت خاصه موی ابرو
را داک در روغن اعداد باشد بدن را بر و او که مناسب خط باشد باک کنند
دار الحبه و دار الحلب خلط که فاسد کرده بشود ماده را موی برنگ جلکان
توان تراخت اگر خون باشد سبب خون بالند آن جلدر اسام شود و بلغم سفید
موی باشد و صفراوی زرد و خشک و زیت و سردابی بود و صلب خشک باید که اول
موقع در سنت آن موی را با مالند اگر بود سوزش قابل علاج است
بماند و ورق میان دار الثعلب و دار الحبه است که در دار الحبه پوست با موی
پیشود چنانچه در ماری باشد و در دار الثعلب موی بود و در دار الحبه اگر کرب
خون باشد فسد کند و خلط که سبب باشد از صفرا و بلغم و سودا برود
بسی از آن داری که فاسد کند موی را بنند تا آن ماده که نزدیک جلدا
برود زود از اطراف حوره موی وجود موی بسی گرمی خشکی مزاج است
با نقبه که موی بیرون می آید در سرم چیده دوا که موی را بسازد و نرم
بجمع لعابها چون غلظت و اسهول و جب بی در اباد و حلیم کندم دوا که موی
را جو سازد و روزه نمک است دوا که موی را باریک سازد و روزه لا اطلاق
سازند و اگر موی را بر کنند و بورد را بر چنانند موی باریک بیرون آید و اگر
که موی را از رستن و در بدن امیون و به بر که و شوکران بعد

از آنکه

از آنکه بر کنند طلا کنند شوق النهم شوق شستن و کاشیدن
موی را لعابها که در مبطات گفته شد موافق است و اگر ماده بسیار باشد اسهال
سودا و بلغم سوز باید کرد و چیزها که موی را دراز کند جمع دارد و نارنج مناب
است و کرب منکاسب جو خوشتر سی درم اعلی درم در آب جوشند تا قوه آن
باب آبروی را از آن بماند آن روغن نغشته با دلم و سرد درم لادن و برک
خطمی و برک کبچ و برک کرده در اضا و کرده جوشند تا روغن بماند و مالند
الشیب منغید شستن موی طبیعی باشد و آن سببی فاسد شدن موی
که موی می شود و این رای جالسوس اما رای اسطاطا لایت که در تحلیل
به بلغم می شود و غیر طبیعی است که خشکی بر مزاج غلبه میکند چنانچه از بی ای در
خشک و سفیدی میشود و در او ماده موی در سیاه و اطفال کبر و صفیر و
بلبله مری هر روز یک هلیله خورد و موی با شرب و جماع بسیار رفتن
باب برین مقرر است و بی کردن باب ترب ناظم ترب و خشکین و اسهال
بلغم کردن و موی را بقطر آن آلوده کردن و چهار ساله نگاه داشتن بر آن
نجام روند روغن منطد روغن سیاه دانند روغن فردل بخایه است
خضاب و ورق نیل خوب است باز و در روغن زیت بر کنند و در کوزه در
سوزنند ما بوزد روغن یکسر زرد و در زم یک انداختی یکدرم مجموع
بهم کوفته خضاب کنند صله است که موی تنس بر سرد و صله آن
غلبه خشکی است که موی غذا نمی یابد یا فوشتن در باغ است که غذا نمی یابد یا
گشاده شدن دکان رنگ است مسامات که ماده موی تحلیل می شود و مانده

اطریفل

سیب

شدن مسامات بند شده و این خاصه است به پیش سر و آب به سبب خشکی باشد
 علاج ندارد اگر مسامات بند شده باشد حمام با نمک است الکلی و استنشاق
 و در جلد نمود کرده اگر سرخ است نمک میزند و اگر سیاه است برش میزند
 و اگر خون در جلد تنگ شده کلف و صاحب نمک بسیار او خشک و مثنی شده باشد
 البته در مخاط مبادرت نماید بیشتر از آنکه خون در مجامیر دو غلیظ شود و علاج
 نباید علاج فصد و اسهال سودا باید کرد و مزاج را باید بر ما اعتدال آورد و
 دارو جالی طلا کردن جوهر مس و با فلز و پوست پشمین در ابروی و اسفند
 نشسته و تخم هندوانه و خربزه و تخم ترب و بادام تلخ مفید با مجموع است
 روی باشان که باب خورنده خمیر کرده باشند بر سر و سبب ذوق میان برهن
 و سبب است که بهی در سطح جلد باشد و بر سر در جلد و گوشت و آن خون کرده باشد
 و بر سر سیاه از پوست جدا شود سبب فصد رافعه عضو است که قدر از ریه
 رنگ می سازد و ماده بهی و بر سر سفید بلم است و بهی و بر سر سیاه سودا
 علاج دفع و سودا باید کرد و تمهیل قوی چون ایارح و عاویا و بعد از آن
 اعتدال اعضا گوشت و بر سر سیاه را آداری که جدار قوی داشته باشد
 طلا باید کرد و مسایش کرد و باز طلا کرد تا سیاهی از این شود تا در کس
 و در روی از هر آفتاب و سر ما سفید و پشمین بزدی مانند پشمین را در مسامات
 کنند که نفع سبب فاصد شدن خلط یا لوق است و تا غیر کردن غسل خور
 و غلیظ مد این عمل است اگر سبب خلط باشد به نزل لادن خلط بی و مسهل یک
 باید کرد

باید کرد و اگر سبب لوق باشد کشته زرد و آلود آب کردن و آب آنرا خوردن
 مناسب است و سود و بر یک سو سوسن در یک مورد خاصه بر وجه آن و تو تیاور و پور
 و مرنگ بکلاب و کافور طلا کنند اگر گرم باشد الا کافور مرنگ کنند و مسک و گل و
 برک سبب همین حکم دارد و القی سبب از نری حاصل شود که در ریه اندک
 گرمی باشد و غلیظ برش موجب سقوط آنها شود و در رنگ زرد که غلیظ مغیه بدن
 کند و در ایام خود را آب گرم شستن یا آب شور بعد از آن با آب شیرین شستن و غیر
 لباس کردن و سر را با آب قوی خوردن قاتل شش است رک حفظ و صحت طی
 و اسون و زرد و زعفران کار بزه جدا جدا با هم انداخته با مجموع و اگر ضروری نبود
 سیاه مالند اما در روز است القویا که بون گویندان از سایه رفتنی
 تیر یا از سودا حاصل شود و علاج مزاج را اصلاح باید آوردن اگر سیاه
 باشد خاص اثر رخ کردن و روغن بادام تلخ طلا کنند و اگر سیاه
 شود و دم خدام است حال بدن در زردی و لاغری لاغری با فواط سبب
 آن قله خون است یا اگر امه خون بر طبیعه که خون را غلظت سازد مثل خون
 که تیر شود از این سبب است که بعضی را غوان لاکما ایشان بر خون باشد
 بر جمیع قادر باشد بیشتر با ضعف قوی باشد که در غذا تفریح کند تا در جاذبه
 یاد رافعه منفر باشد یا خون بسیار باشد که با صمغ عاویا باشد از صمغ کردن
 او با سبز خون را بخورد میکند تا گرم معده باشد که غذا را پیروز و با اعضایی
 رسد مگر اندک مار که تانگ شده باشد و اعضا با اعضا نشد چون کسان که
 خاک بخورند یا کلبل بسیار باشد چون امیاب نجیب و علم در صفا گرم صعب

باید کرد

الکربست خلط تر باشد بدن را بمسئل آن خلط پاک کنند و مزاج را برین
و غذا که مناسب باشد با اعتدال آورند و اگر ضعف یافته و جاذبه باشد برین
بعد از خواب با لذت خاصه بروغن گل و اگر رفت بر تمام بنهند مناسب است
و آسایش فرج و حرک سکون با اعتدال و آب خنک و شراب نوره و عذائک که غذا
بسیار دهد مثل هریره و خود آب و کباب و گوشت بطرفه و غیب حمام غذا
خوردن و اگر سده توئم شود در عقب غذا سکین بسیار باشد یا سکین
بروری دوازده بدن را فربه کند و معتدل المزاج را نافع است نخورد
در شیر کاه و جوش پند تا نرم شود جو و کدوم و برنج و ماشن بچونند تا مدام
شود و مقابل آن شیر اضا کنند و مغز بسته و مغز فندق و مغز تخم تازو
مغز بادام و مغز جلفوره و مغز تخم فوفونه از هر یکی چهار یک هر دو در روغن بادام
ماروفن و بیه مقابل مجموع اضا کنند هر روز شش سر بخورد با عسل کندم مایه
و بخورد و فربه شود در یک هفته مکن زود زایل شود و فربه با فراط
فر آن کرانی بدن است و توئم باره شدن رنگ و در مغز زدن فصول شود
و فربه طبیعی سرد مزاج باشد و فرزند کم شود و در هر کس سنگی نباشد و
بر تشنگی علاج غذا کم خورد و حمام دریا خانه و صبر بر کس سنگی و خواب کردن
بر زمین سخت و عذائک ترش و عدس و نان خشک و نان جو و جامه درشت
وقتی و طبیعی نرم داشتن و در مدرات کوشیدن جلد همسسته
در زهر نادر بودن از آن زهر معدنی و نباتی و حیوانی می باشد آنچه نمودن
است چون سیاه و سفید اج و سنگ کج و سرک موش که نیم انوار و تراب

فربه

السائل

السائل میخوانند و زهر آهن و زجاج و زهر بلور و صابون و اما آنچه نباتی
است یعنی کباب چون پش و شیره گیاه و ستمونیا و بدادر و فوفنی و فانی الیه
و پوست ترنج و افون و صج و جور ماشل اما آنچه هر حیوانی یک آب و زهر
افعی و زهر بنگ و سردنب کوزن و عرق حیوانات چون فرس و حمار و
خون که منج شده باشد و فر زهر کند نوع می باشد یکی یکی الیه خون می
سوزد و اندوه می آورد دیگر آنکه خون و روح را منجم می سازد و می
میراند دیگر آنکه مسامات را میگیرد و جری نفس منکب میشود دیگر آنکه
اعضای را قطعه قطعه می سازد و روح و خون را فاسد و غنی می سازد
نیم کرم زهر خورده با است زود می کشد با آب گرم و روغن کنجد
خوردن زیت با تخم الحاره را بچونند با روغن کوسنزد آن مقدار که
ممکن باشد بخورد و اگر بقی زهر بیرون نیاید اما فر آن کم شود و وطن شوم
که پیش از آنکه زهر تصرف کند بخورد البته زهر را بقی بیرون آورد و اگر
معلوم شود که کدام چیز خورده از زهر با علاج آن چیز بکنند علاج مشترک
مفحات یا قوتی و غیر یا قوتی و تریاق کثیر و وطن مجبوم و تریاق اربوبه و این
ری قید را بوست کرده و باک کوره از زهر داده و آنچه در جوف اوست
بتریدار و است از بیلی فر زهر است از کردن از حیوانات و دفع
کافیه با آب حماری بروغن زیت مالند فر زهر رسانند
زهر خور و مکر و اگر مکر و فر کنند

طلد که قطع مالک کند صفت آن ماروش همانند
تخم جرجر کوفته و پیچته بر نهواکها و لیسر شند و چند لاله طلا کنند

باس که در زیت و مبع در و جوشانیده باشد برک صوبه تازنه را لوفنه
را با لعل سر و تب و لا با ورق مجکشت با ذوق و ترانچه حویله یک ازینها
را بزیت و هر کس با این طلا کند موام فرام نشود و نزدیک نماید از آن
همه از زانوب انار و سبب کوسند و کا و حویله
الغار و سنگه رود کند نگاه داشتن همین حکم دارد بنر عالی المربک
را بکشد صافی اندیب کرک و مک را بکشد کند با دام تلخ رو باه را بکشد
کند که دم را دو کند کردن که دم بکشد اگر فرغوب را در سوراخ
نمند کیکان سماخا جمع شوند بیه خار بنت بر جوب مانند کیکان سماخا
بجمع شوند از دو دو که دیگر بترند از آن لیشم از دو دو جوب مارو
و سیاه دانه یا مورد خشک و گوگرد یا سر کین کا و یا برک سر و بشه بکشد
دفع کردن آن عرس از بوی سذاب بکشد دفعه موش مرگ موش
موش را بکشد بیگ کربن موش را بکشد سازد و اگر موش بر او پوست کند
یا دین او را بر بر ترا صعی کند و بر پیمان ششم به بندند موشان دیگر بکشد
دفع مگس از ریج را در شیره حل کند مگس را بکشد دو و کند مگس را بکشد
دفع مورچه از مغناطیس بکشد و زهر کا و در رفت و حلیت و قطر
آن بر در بخار ایشان نمند دیگر بیرون نمانند دفع زنبور لاله
دوبی که کرد زنبور بکشد دفع کردن از زنبور
را بخورد بد را در خانه نگاه

کتابخانه

ای داد و صلا می جو د آرا حلوانده از عدم به پرواز

سرمد محمد زین العابدین

در تقویت قلب و دماغ
 ۱. تخم خرفه نیم کوبیده کافور صندل سفید بلبخیر مندر در کاسی سرخ در دل در کاس
 ۲. یک ساق مویز شده کباب برایش نیم درخت درخت میوه نیم تخم کاس سفید در کاس
 ۳. یک شعله ممدار به شعله خنجر به شعله خنجر خوب به شعله خنجر
 ۴. از این یک شعله خنجر خوب نیم شعله ورق لوز به شعله خنجر
 این سبب قند سفید نیم یک بقوام آهسته کباب از سر شعله
 ۵. دارد و در خوب صلا می نموده خنجر نیم در برنده شعله از سر شعله
 یکساله در کافور باریت سفید در خنجر نیم که در تقویت قلب و دماغ
 بجز این در لوز می ۳

Loose material follows

الملك على من في العود

و في الاله صلي على لطلوع العود

الموصوفى والرموز لانه

و مختلفا في قسوسه

منها و قد تحققت في العود

في رزق العود في العود

و هو الرهم لان الملك

الحق حشر غير مخلص

و على ان العود في العود

صنع و ليس في العود

الانا في العود في العود

لما تم صلاتهم في العود

۲۵۰

ارکان

کتاب

مجله

کتابخانه
مجله
کتابخانه
مجله
کتابخانه
مجله
کتابخانه
مجله

کتابخانه

مجله

کتابخانه

مجله

کتابخانه
مجله
کتابخانه
مجله



END OF REEL
PLEASE REWIND

